

۳۳
۴۹۷

نسخه نفیس و به نظیر

حل المسائل نجومی

مولانا قطب الدین بن عبدالحی الحسینی لاری

علامه بر فوائد و منافع علم و نجوم بر سر مسائل سی و نهم و تاریخی از آن مستفاد میشود چون برای شایسته و مثلاً احکام و
ریاضیات بعضی وقایع را ذکر میکند که بسیار مهم و توجیه کننده است و از آنجا که این کتاب در بعضی مطالب بسیار آرد و تا این زمان
مجهول بوده و ذیلاً چند مورد تاریخی را استخراج و ملاحظه

- ۱- سنوالت نواب میرزا ابوالحسن فرغانی در تاریخ ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸
- مولف و تصدیر حکم از صاحب - برآوردن مطالب استخراجی
- ۲- مسأله در ابوالحسن باصفی و به نیت مفسر از سینه
ملاحظه شود که در باره توضیح در این مورد لازم است به بعضی
در بطوریکه در تاریخ عالم از ای جاسی و نیز که نصر آبادی
ذکر کرده است میرزا ابوالحسن باصفی و در سینه امام علی جان و الی
فارس کرده میشود و حدیث آنرا ذکر نموده اند و اکنون تا
این زمان که کشف شود و تصدیق میشود این اقدامات اوست ص ۱۳
- ۳- استخراج سرقه در لیس و کان در برابر مسجدهای
مجدری آرمینا ص ۳۵
- ۴- سوال حاکم لاری جمع بنا بر صورت و قاصدا و از آنجا
۵- جلاب حاکم لاری که باید اکتع از زبان در بار احکام
خود و ملاحظه آن ص ۴۶
- ۶- راجع بنواجه عبدالرفیق و دوستی حاکم لاری و سکا
ایکاد و اخلا باصفی و با وادان جزمه از اوسدن ص ۵۹
- ۷- محاربه سوزند سلطان با محمد بن حمیر و الی عرض
و میکند مولف و کتبت این حمیر و فطرت بافتن مولف ص ۷۴
- ۸- سوال آنجا ملاحظه تصدی لاری راجع چگونه بنواجه
عبدالرضای مرویست و جواب مولف ص ۹۰
- ۹- سوال نواب آصفی و جواب مولف ص ۹۳



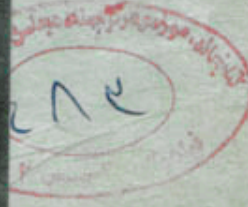
۲۷۵

شورای اسلامی
بنی بن عبدالحی حسینی لاری

۷۶۸۲

جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۱۳۲۳۶

کتاب
مؤلف
مترجم
شماره



10

20

۳۳۳
۴۹۷

نسخه نفیس و به نظیر

حل المسائل نجومی

مولانا قطب الدین بن عبدالحی الحنفی اللادری

علاوه بر فوائد و منافع علم نجوم و نجومی و تاریخی از آن استفاده میشود چون برای شایسته و مثلاً احکام و
ریسک و بعضی وقایع را ذکر میکند که بسیار مهم و تالیف عهد صفویه است و آینه میر میانه و بعضی مطالب بسیار در زمان
مجلس لایحه و ذیقا چند مورد تاریخی را استخراج و مکارم

- ۱- سوال نواب میرزا ابوالحسن فرغانی در تاریخ ۱۰۳۷ و جواب
- مولف و تصدیق حکم از صاحب کتاب و مطالب استخراج مولف
- ۲- مراد است مراد ابوالحسن باصطوخ و به نعل معصوم از نیریز
- ملاحظت کون بلاد فو صصح در ان غیر در لازم است بر بعضی
- در ظهور که در تاریخ عالم از ای عباسی و نیز ذکر نصر آبادی
- مذکور است مراد ابوالحسن باصطوخ اما صاحبان و الی
- فارس سرگشته میشود و عدالت آنرا ذکر نموده اند و اکنون تا
- اندازه که کشف شود و تصدیق میجوین اقتادات او به ص ۸۳
- ۳- استخراج سرقت در لیت و کان در برابر مستحکام
- مجرمی آرمان به ص ۳۵
- ۴- سوال حاکم لار را جمیع تبخیر و رفته تا صد او از نیریز
- ۵- جواب حاکم لار که با داد و کت از زبان در بار احکام
- خود است و مطالب آن ص ۳۶



۲۷۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۱۳۲۲۶

شماره قفسه

۴۶۱

کتاب حل المسائل

مؤلف قطب الدین بن عبدالحی حنفی لادری

مترجم

۷۲۸۲

انور علی



۱۳۲۵

ساله در حال تکمیل

۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بعد حمد الله سبحانه واصلح علی نبیه و ولیه و سایر الاممه
الاجله المعصومین بر آریاب خبرت و اصحاب بصیرت پوشیده ^{مستور}
فمانده اقل خلق الله الغنی قطب الدین بن عبدالحی الحسینی اللاری وفقه الله
تعالی المایچی رضی چون از تالیف کتاب حل و عقد بنجوم و تصنیف کتاب
سراج السالکین در اعتقادات فارغ شد یکی از فضلاء آن زمان که در شهر
او ان توفیق و تخریص این بی بضاعت مینمود بر تالیف رسائل و تحریر مسائل
و از قول او بچگونه بجایز نمیداشت بلکه امثال واجب میدانست
گفتن حیانت مستعار ترا باقیست قفل خاموشی بر لب مزین و عقاب از خود
ناطقه باز کن و بموجب **نظم** ان انار فاندک علینا فانظر و ابعدها فی الارض
یادکاری در جهان بگذارد و صدق حدیث نبوی لا تنفی الا وقد تثلث
لا تنصه ظهور آرد **بیت** کونست که امکان کفار هست بگوای برادر
باطن خوشی که فردا چو پیل اجل درسد بحکم ضرورت زبان در گویی
این بی بضاعت امر او را معا و طاعه گفته بطریق تملق و شاور هم ^{فک}
مشورت نمودم که بچه طریق بیکه ران نظور را روان سازم و از چه مقوله

نام مولف

علم در خیر بیان آورم ان بار موافق وان دوست صادق گفته درین اوقات اکابر
زمان و اهالی دوران بیشتر در طالع مسئله از سوانح حالات از تو استفساری نماید
و آنچه از طالع سؤال حکم راند اکثر بر وفق صواب آمد و چند کتاب صحیح درین باب
بدست آورده اگر از ان کتب ترک حشو و تطویل و تکرار کنی و خلاصه و زبانه ان
انتخاب کنی و بعضی سئوالان که اکابر زمان کرده اند و حکم راند بطریق مثال
بان ضم سازی مستغنی خواهد بود رای رزین و فکر مین او صواب دانسته شد
در ان نموده از حضرت کرد کار توفیق بر اتمام ان مسئله نمود و این کتاب را بحمل
مسائل و موسوم ساخت و بر مقدمه و دروازه باب و خامنه ترتیب داد
مقدمه در بیان بعضی مسائل که واجبست که قبل از شروع درین علم بدانند
و ان شملت بر دروازه فصل اول در بیان مسائل و مشول عنه و مشر
سؤال **فصل دوم** چون چند نفر بیک طالع سؤال کنند حکم ان چیست **فصل سوم**
انکه چشم چگونه امتحان سائل و عدم امتحان داند و مدت بقای دلیل مسئله
فصل چهارم در بیان صحت استخراج ضمیر **فصل پنجم** در پیدا کردن دلیل که ضمیر
از ان استخراج توان کرد **فصل ششم** در پیدا کردن ضمیر **فصل هفتم** قاعدت
کلیه در استخراج ضمیر **فصل هشتم** در بیان منویات بیوت و دروازه گانه
فصل نهم در بیان ابتدای غایت کارها **فصل دهم** در پیدا کردن و روا شدن حکم

نام کتاب

فهرست فصول و ابواب کتاب

فصل یازدهم در بیان وقت و اکتان حاجت **فصل دوازدهم** در استخراج
باب اول در دلایلهای طالع **باب دوم** در دلایلهای بیت دوم **باب سیم**
 در دلایلهای بیت سیم **باب چهارم** در دلایلهای بیت چهارم **باب پنجم** در
 دلایلهای بیت پنجم **باب ششم** در دلایلهای بیت ششم **باب هفتم** در
 دلایلهای بیت هفتم **باب هشتم** در دلایلهای بیت هشتم **باب نهم** در دلایلهای بیت نهم
باب دهم در دلایلهای بیت دهم **باب یازدهم** در دلایلهای بیت یازدهم
باب دوازدهم در دلایلهای بیت دوازدهم **خاتمه** در ذکر بعضی مسائل
 متفرقه نجومی متفرعه برین کتاب **مقدمه** در بیان بعضی مسائل که واجبست که
 قبل از شروع درین علم بدانند شامل بر دوازده فصل **فصل اول** در بیان
 مسائل استواری و طریق سوال بدانکه غرض از تدوین علم نجوم این بود که
 بدلائل ظنی و تجربیات و قیاس در کونیات جنها دادند قبل از وقوع آن و
 بوقوع پیوست و بعضی بواسطه خطای نجوم یا سببی از اسباب خفیه بر نجوم
 امکان بماند چون بزرگان این فن شریف معتقد دانستند حکم را ندادند
 بر جوئیات طالع اشخاص انسانی بدلائل ظن و بهمانی کلان چنان یافتند
 که اگر کسی بجهت صحیحی جزوی سوال کند از بقیه او در آن وقت استخراج طالع کند
 و سیر کوکب و وضع افلاک باز جوید و انرا طالع اصل دانسته حکم کند

نجم

و بزرگان احکامیان بدان طریق حکمها را نداده اند و مایه حکمها کردیم
 و اکثر اوقاف بفعل مدلس بنایا کیت که بجهت حاجتی نرد منجی رود **مسئله**
 هفت هجده است که سوال از جهت اوست و طریق سوال است که بکتاب
 روز در خیال آن مسئله باشد اگر بجهت رسد سوال نمایند و بعضی
 گویند همینکه در خاطر خطور کرد اگر سوال کنند تصوری ندارد اما اول
 اول است و باید که سائل نیت درست دارد و چند نیت در هم نکند مگر که کلی
 لوال خود ببیند و بر امتحان نرد منجم نرد در وقت راستی سائل انشاب
 نکند چو در این وقت دانستن ارتفاع و طالع صعوبتی دارد و منجم باید که خطوط
 و سعادت و ضعف و نجاست کوکب را خوب باز رسد تا حکم از خطا نورد
 روضه النجمین گوید که خطای سائل اکثر از آنست که اندیشه تمام و صافی نکند
 باشد و بطریق تعنت و بجزیه پرسد از اینجهت خطاب حکم افند و خطای منجم
 اکثر از آنست که الت ارتفاع و قیاس درست نباشد و کار بر کدانی و تخمین
 کند و بر حسب آن حکم کند و اگر در وقت ذوال باشد منجم را نام آید شکر
 چو بانکه از ارتفاع در طالع تفاوت بسیار افند و اگر وقت سعدان و
 مساوی باشد پس عاجز باشد و فوق نتواند کرد و بدانکه طالع دلیل است
 و سابع دلیل است و چند بار این بجزیه کردم که منجم اندر هفتم بود حکم

راست نیامد **فصل دوم** در بیان آنکه چند نفر یک طالع سوال کنند بدانکه
چون سائلان جمع شوند و منجم ارتفاع ببندد و طالع راست دارد هر سر گوید
سوال سائل اول از طالع گوید و سائل دوم از نیت دوم و حاجت سائل سوم
از نیت سوم بر این ترتیب صلاح روضه و کفایت التعلیم گوید سوال سائل
اول از طالع جواب گوید و دوم از غماش و حاجت سوال سیم از هفتم و جواب
سوال رابع از چهارم و چون پنجم رسد ارتفاع قان بگیرد که ممکن بود که خداوند
و صورت بگردد در حاجات بروج نیز تغییر یابد و درینوس گوید جواب سائل اول
از طالع و دوم از غماش و سیم از یازدهم و حاجت چهارم از نیت پنجم و حاجت سائل
پنجم از نیت سابع و حاجت ششم از نیت سیوم و حاجت هفتم از نیت چهارم و حاجت
سائل هشتم از نیت نهم و چهار خانه که بطالع نظر ندارند و از طالع ساقط اند از آن
حکم نتوان گرفت **فصل سیم** در بیان آنکه منجم چه خود اندک سائل امتحان میکند
و مدت بقای دلیل مسئله چون منجم خواهد که بدانند که سوال با امتحان است یا نه بنا کرد
مباه اگر منصرف از ترویج یا مقابله عطارد بود از آن سوال امتحان بود دیگر بنکرد **بطلان**
و بصلح طالع اگر در آن طالع کوچی مبتراست و قمر متصل است بصاحب طالع یعنی طالع
سوال و وی قابل تدبیر و ماست بد است یا بنقل بد نکران سوال درست
و اگر از این دلایل هیچ نیت ان سوال درست نیست و غرض سائل امتحان بوده
است

و اگر نظر

و اگر بعضی یافته شود و بعضی نه سوال بعضی درست و بعضی نه و سوال
سائل از ضمیر کسی دیگر است که دلش بدان نکرات و الانیک تا مل
باید کرد که خطا نکند و حکما گفته اند که مدت بقای دلیل مسئله یکروز
قریب است و بعضی گفته اند قدر یکروز شمسی است و گفته اند که قدر یکروز از
ستان که دلیل بود و مستولی بود بر حاجت و صاحب روضه المتبحرین گوید که من
این راهیج و جیحی ندانم و مدت بقای دلیل مسئله چندان شناسم که آن حاجت
روا شود یا فوت شدن و امید و فنا امید ی ان **فصل چهارم** در بیان
صحت استخراج ضمیر و بنای استخراج ضمیر بر سه اصل است اول صحت ضمیر
سائل شب و روز در اندیشه ان کار بود که ضمیر کرد است از ان اندیشه منقطع
نشود تا الوقت که از منجم پرسد و اگر شب در ان اندیشه باشد بهتر که قمر
از وقت ضمیر تا وقت منجم **از ان** پرسد و اگر سب در ان اندیشه باشد بهتر که قمر
ان درست آید و بجای طالع اصل قیام نماید روم آنکه منجم بی توفیق طالع وقت
بالت صحیح بیرون آورد و بیوت درازده کانه درست نماید و گوای تقویم کند
و در زایچه ثبت کند سوم آنکه سابع طالع مسعود باشد که اگر سابع و صاحب
منجور باشد منجم خطا کند و ضمیر نتواند بیرون آورد چنانچه بطلمیوس **صلد**
کلمه میگوید اکثر ما یکنون خطاء الخم از اکلان السابع و صاحب منجور **سین** پس

اصل دانسته بدانکه دلیل سائل مستول عنه و دلیل حاجت و عرض پیدا باید کرد
تا ضمیر درست توان گفت و دلیل در فصل ایند ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی
فصل پنجم در پیدا کردن دلیل که ضمیر از آن استخراج توان کرد بعد از آنکه طالع معلوم
شود و خاتمه طالع راسته اشته و کواکب را در محل خود نوشته سهم الغیب ^{الطالع} تمام
و سهم السعاده معلوم کرده باشد و جزو اجتماع و جزو استقبال مقدم بدست
آورده باشی و مستولی بر درجه طالع دانسته باشی و مستولی بر درجه طالع ان کواکب
که در آن درجه ناظر باشد یکی از نظرهای پنجگانه و مبتدیانته باشی و مبتدیان
کوکیست در صورت طالع در و تدی باشد یا در خطی از خطوط خود بود
کواکب اکثر بود ناظر چون این مقدمات معلوم کردی بدان که دلیل سائل خاتمه
طالع است اگر در طالع باشد یا ناظر باشد بطالع و مستولی بر درجه طالع
و اگر مستولی نبوده باشد ان کوکب که قرانوی منصرف شده باشد دلیل سائل
و کوکبی که در طالع بود دلیل سائل است و صاحب ساعت دلیل سائل است و هر
کدام از قوتهای ذاتی و عرضی قوی تر باشد انرا اختیار کند ریکوان اگر قوت
دانسته باشند شریک است دلیل مستول عنه صاحب سهم اگر بجهت ناظر باشد
و مستولی بر درجه هم و کوکبی که در هم باشد و کوکبی که بوی متصل باشد و خاتمه
برج و خداوند ساعت است که دلیل مستول عنه است **فصل ششم** در پیدا

کردن ضمیر

کردن ضمیر بدانکه قبل از این مذکور شد که سائل باید ضمیر مشغول سئوال در ارد بگردانند
صل سائل به پنج از جهت باید که همچنان باشد که حاجت چهار از جهت حله طیب
تا ضمیر درست گردد از آن روی سائل شب و روز هم ضمیر بود چنانکه چهار شب
روز هم علت و هر چند که بر این وجه نباشد وقت سئوال ان ضمیر درست بود
و برای این معنی همچنان گویند سائل را که شب و روز با ضمیر باشد طایفه که این
ندانسته اند بر وقت همچنان استهرا کردند چون این اصول معلوم کردی و دلیل
بدست آوردی و مستولی دانسته و اگر از پیش بطریق اجمال گفته که مستولی بر درجه
طالع کدام کوکب است اما شاید فله تدبیر از علت نیسان متذکر باشد ای غیره سائل
که منفصلا تا مذکور باشد باید که نظر کنی تا بر درجه طالع کدام کوکب ناظر یعنی
از خطوط خمس که ان بیت و شرف و حد و مثلثه است بیا بر مدلول هر گاه در وقت
باشد اینچه معمولت بدین زمان که صاحب بیت را پنج خط است و صاحب شرف
چهار و صاحب حد سه و صاحب از مثلثه را دو و صاحب جبر را یکی و صاحب خط
بیشتر است ان کوکب مستولی باشد وان بدانیم ان کوکب صاحب برج طالع پنج
شهادت و بخداوند مثلثه اول و دوم هر یک دو شهادت الا انکه در ^{ضعیفتر} دوم
بود بخداوند دوم و ساعت و وجه و مثلثه سوم و ستان که در بدو بیونند
و نه بر ان شافیه درجه طالع و کوکبی که در و تد طالع و عاشر باشد هر کدام

یک شهادت دهند پس هر کدام که خط او و شهادت او بیشتر و ناظر خیر و مطلوب بود
 از انظار خسته و مستولیت و دیگر که خط او کمتر شریک آن و هر کدام از او که یک منکره
 از صلح خط در خانه خود یا شرف خود باشند شهادت ایشان مضاعف شود مثال
 طالع را کنیم بر این صورت است



صاحب بیت زهره صاحب شرف مقر
 صاحب مثلثات زهره مقر و مخرج
 صاحب حل عطارد صاحب جبهه زهره
 و صاحب ساعت نیز زهره پس در این
 صورت طالع زهره پاترده شهادت یافتیم چرا که زهره صاحب بیت است
 و در خانه خود شهادت او مضاعف شد که دره باشد چون صاحب شانه
 او شد و شهادت او چون صاحب جبهه و ساعت و در طالع است هر کدام
 یک شهادت دارند که مجموع پاترده شهادت باشد و مقرر راه شهادت و عطارد
 سه شهادت یافتیم و چون در جوار در خانه خود بود شهادت او مضاعف
 شد که شش باشد لهذا مستولی زهره باشد و مقر و عطارد شریک وی در
 مستولی و دلیل سائیل و مستول عنه و عرض معلوم کردی نظر کن که دلیل
 که در طالع مذکور زهره بود مثلاً در کدام خانه است از طالع دلیل ضمیر از آن

خانه

از آن خانه بود و فرقی بین چنانکه اگر زهره در پنجم بود و مقر در نهم باید گفتن که ضمیر
 از مقر نیز تندیست غایب یا غم سفر دارد و این حاصل کلام بطایموس است و اهتمام
 بدین پیش است اما استادان دیگر درین باب تجربه و قیاس سخن گفته اند و
 از آن نکته چند بار گفته میشود اول نظر کن تا مستولی بر درجه طالع و درجه
 نیز و نویسه و درجه سهم السعاده کدام که گویست آن ستاره که قوی تر باشد
 در جایگاه او نگاه گشته هر جا که بوده ضمیر از آن جنس بود زهره خداوند است
 السعاده و خداوند مثلثه اول باید دید که کدام قوی تر بود و کدام خانه بود
 سؤال از نسوبات آن خانه کوید سوم نظر کنند در نه بصر درجه طالع تا در
 کدام برج و درجه است و کدام ستاره بدو ناظر اگر ستاره بدو ناظر باشد
 دلیل از طبع و جنس آن ستاره بود و اگر هیچ نظر نبود مفرد چه نام نظر کنند بر آن
 بدرجه طالع بجا نظری که در نه بصر مذکور شد پنجم اتصال مقر بصر و نگاه
 باشد و نقل و جمع و در قبول که دلیل و سخت قوی بود ششم هندوان عقدا
 بر خداوند ساعت گشته چنانکه هر جا یکه او باشد ضمیر از آن جنس دانند
 آن ستاره که ناظر است بدو اینبار گشته هفتم سبک بدلیل طالع تا بکدام که
 متصل است اگر آن که دلیل بوی پیوسته یا خواهد پیوست اندر طالع باشد
 ضمیر وی از آن و جان باشد یا از زندگانی یا از بصر خود و اگر کوگی که دلیل بان

پیوند در برج دهم بود ضمیر باری کردن یا از میان باشد و اگر در سوم بود
ضمیر از برادران باشد و اگر در چهارم باشد ضمیر از فرزندان بود یا از عشق
و اگر در ششم بود ضمیر از بندگان و خدمتگاران و بیماری و منسوبیات برج
ششم و اگر در هفتم بود ضمیر از انبازی یا از نکاح و منسوبیات آن برج بود
و اگر در هشتم بود ضمیر از میراث و خون و خطر بود و اگر در نهم باشد ضمیر از علم و یا
از سفر دور بود و اگر در دهم بود ضمیر از پیشه و سلطان و بیع شرعی باشد و اگر در
یازدهم یا ضمیر از امید و ستان بود و اگر در دوازدهم بود ضمیر از دشمن یا از تنگ
و غم و شدت و بیماری از حیوان و ستور باشد و اگر دلیل طالع بان ستان که
پیکوسته باشد اجمع بود ضمیر از قاید کسد یا از کشد یا فر و مانند کی کار باز
داشته بود و اگر دلیل بافتاب متصل باشد دلیل خود افتاب بود ضمیر از سلطان
بود و اگر مقیم بر جعت باشد ضمیر خیر و فرمانده بود و اگر دلیل طالع بمقابله بخین
باشد ضمیر از جنگ و داری باشد و اگر زحل پیوند ضمیر از بستگی کار بود و اگر
میرخ پیوند از تثلیث ضمیر از سفر باشد و اگر زهره پیوند از تثلیث ضمیر از تنگ
و اگر مشتری پیوند ضمیر از مال بود و اگر عطارد پیوند ضمیر از نامه بود یا خبر
غلام و اگر در هشتم بنکر از خداوند صاحب ساعت میرخ باشد و نحو اینند
و تد بود ضمیر از درز باشد و اگر خداوند ساعت زهره بود دلیل بد و ناظر

از تثلیث

از تثلیث و تسد پیوند از دوستی بود و تریخ باشد و اگر کوکب نفس باشد زهره بد
متصل ضمیر از عداوت و خصومت زنان باشد و اگر زحل دلیل بود یا آنکه دلیل خلی
پیوند ضمیر از رنج با از غم و شدت و مرض و قرض باشد نهم اگر طالع مشتری
باشد یا از ضمیر از خدا تعالی و آن جهان و کارهای که بختی تعلق دارد و اگر
زهره در طالع بود ضمیر از نکاح بود و اگر در هفتم از طلاق و اگر عطارد در دهم
بود ضمیر از بیغام و نامه و کتابت بود و اگر افتاب در طالع بود سؤال از زوال
ملک و اگر وسط السماء بود سؤال از سلطان و مادر بود دهم اگر افتاب در
کوکب باشد سؤال از آنچه منسوب باشد بان کوکب که صاحب سؤال
باشد و صاحب در زایل و ضمیر وی از شوی ساختن و اگر صاحب طالع در
زوم بود ضمیر از فرزند بود که در شکم مادر است یا زهره گفته اند که در صورت
سائل نیک تأمل باید کرد تا سائل بدکدام صورت و کدام برج مشابحت دارد
ضمیر سائل از آن کوکب و از آن برج گویند این بسیار بعید و از دهم گویند که ضمیر
از سهم الضمیر طلب باید کرد و این نیز چند وجه بیان کرده اند اول از خداوند بر
که هم العاده بکنند تا محل کوکب صاحب ساعت و از طالع طرح کنند هر جا که
برسد ضمیر از آن برج و کوکب است باشد ثانی بگوید از رجه خداوند طالع طرح
کنند هر جا که برسد ضمیر از آن برج و کوکب است باشد ثانی بگوید از رجه خداوند

طالع طرح کند هر جا که برسد ضمیر از آن بوج و کوکب آن باشد تا می بگرد از درجه خداوند
طالع سوال تا درجه کوکب بعد از اجتماع یا استقبال مقدم بر سوال ماه بوی متصل
شده باشد و از آن کوکب که در وقت سوال ماه بوی متصل است یا متصل خواهد شد
طرح کند بنا که برسد ضمیر اینجا باشد و صاحب روضه الخیرین گوید این سهم ضمیر از جمله
اسرار است و با همت لطیف و مانند نمودار بطلمیوس باید دانستن چه اگر درجه طالع
مؤول بوج و اجتماع یا استقبال درست شود دلیل پرسند نیز و او بود رابع از درجه
اقاب تا درجه طالع بکین آنچه دلیل رفته بود بوج خویش بر او اقرارید و از بوج
دلیل طرح کن هر جا که رسد ضمیر اینجا بود ندنب چون دانستی که مسئله از کدام جهت
تظن کن مادران خانه مستولی کیت چنانچه اگر سوال از مال باشد مستولی بوردجه
دوم بیرون باید آوردن و او را دلیل دانستن و علی هذا القیاس حال جمیع السیوت
و همچنین حال کوکب که بطبع دلیل آنچه بود چنانچه اقباب از جهت عمل و رفت و زهره
از جهت لذت و غیر ذلک عده کلمه در استخراج ضمیر صاحب کفایة التعلیم بیان میکند
و در این محل او را در کردن مناسب نمود بدانکه دلایل ضمیر از کوکب ده است اول مبتدئ
دوم قابل تدبیر مبتدئ سوم قابل تدبیر صلح طالع چهارم قابل تدبیر مفرغ از غم تدبیر
صاحب طالع ششم مستولی بوردجه طالع هفتم قابل تدبیر مستولی بوردجه طالع هشتم
کوکب که در طالع باشد نهم قابل تدبیر وی دهم صاحب بیت مفرغ از کوکب قابل تدبیر یا مفرغ

مخرج

مناجیح صاحب طالع باشد مقدم بود بر قابل تدبیر طالع و اگر در صاحب طالع لا
بر او باشد مقدم باشد بر صاحب طالع و اگر در مکان خود مقبول بود قابل
تدبیر وی مسعود بر همه مقدم باشد بشرط آنکه ناظر باشد بطالع و العاده بنا
از جمله دلایل شمرده اند بدان سبب که در همه احکام نیترین و فایده نیترین را اثری
عظیم است و صاحب طاعت را هم اثری عظیم است در دلایل ضمیر است و خوبی و بدی
او در اثر تدبیر او بر نسبت مفرغ است خصوص که صاحب یوم نیز باشد بدانکه هر
از این دلایل بر چیزی دلیل کند از اجناس و اسباب و غیره ضمیر چنانچه مبتدئ قابل
تدبیر صاحب طالع و قابل تدبیر مفرغ و مستولی و کوکب که در طالع باشد و صاحب طاعت
و محل هر یک بر اجناس ضمیر دلیل کند بتفصالی که این کوکب خداوند است و باغ
تدبیر صاحب طالع اثنی عشر به طالع و مکان صاحب وی بر اسباب ضمیر دلیل کند
و قابل تدبیر مبتدئ و قابل تدبیر مستولی و قابل تدبیر صاحب بیت مفرغ باغراض
ضمیر دلیل کند و این مقدمه بمنال روشن شود مثال اینست که طالع سایل
یا قیتم در شهر خزان بوج سرطان پانزده درجه و شمس در اول محل بوردجه
عاشر هر اینه مبتدئ در این شکل شمس است پس دلیل جنس ضمیر شمس است و بت
عاشر و چون شمس بر جبهه و یا است دلیل کند و عاشر بر شغل عمل پس سبب ضمیر
سایل طلب مال یا معین یا معاش است و اگر قابل تدبیر شمس مخرج باشد مفرغ

ضمیمه سابقه ثنات از جهت غلبه و قهر بر اعدا و اگر قابل تدبیر مشرتبت عرض است
از جهت عدل و انصاف میان مردمان و اگر زجر باشد عرض ثنات و ابقا
خانندان قدیم و بر آوردن بناهای پامیدار و ماندن بدان سبب که خایت
کمزور جاه و ریاست طلبت است پس اگر دروم گوید که لایل جنس ضمیر افتد چون میا
ایشان موافقت بود استخراج ضمیر ایشان کرد چنانکه در طالع مبتدی بود و قبل
تدبیر قریب قابل تدبیر صاحب طالع هم ان مبتدی باشد اگر میان ایشان مخالفت بود
ان گوید که مقدم بود دلیل جنس ضمیر باشد و اگر اختلاف در حد تناقض و تضاد بود
چنانکه استدلال ممکن بود در خواه بطالع اجتماع یا استقبال مقدم بر وقت تا کما
جانب را ترجیح دهند اعماد بر ان جانب کن و چنان دان که طالع طالع سابق
والله اعلم **فصل هشتم** در بیان منسوبیات سیوت و از زه کونه طالع طالع دلیل
کنند در سوال بر آنچه دلیل است در ولادت و بجز زیاده از ان و زیاده است که طالع
دلیل افاز کارهاست و ظهور ان و زیاده از ان و افرونی **دوم** دلیل در ادوات
و باز آمدن غایب جهت جستن بار سوم دلیل امر و اخبار و عبادتخانه
و بدار ان چهارم دلیل چیزهای گهن و جای کج و جای دزدی و در دیدن و بیان
گودکان و ضیاع و عقار و پدران و مکان پنجم دلیل خبر رسول و هدیه و رشوه
و عشق و جایهای دور و دست بدست آوردن مال گذشتگان و دعوت

و احوال فرزندان **ششم** بلبل چیزی حقیر است و کار زنان و خادمان و بندگان و قهرمانان و احد
و چو باند دروغ و کینه و فتن و فحش و جور و زندان و بیماری **هفتم** دلیل غایب است و جنک
و شرکت و کج و مقصد مسافر و گزنی و از زانی و زخما و کشد و خوردن و خست و زبان
هشتم دلیل خوف و خطر و میراث و چیزی تلف شده و معاینه خصم و حق **نهم** دلیل کاری
گذشته و کاری شکست و خبر رسول و سفر و راه و خواب دیدن **دهم** دلیل صاحب ولایت
و شهرت کارها و چرکی و شراب پدید **یازدهم** دلیل ولایت و صادق و الی و معاین
وی و رشوت و درستی بزکان و چیزی بنویز و **دوازدهم** دلیل کاری گذشته است
و کینه است و مصیبتان و خبث و بدگانی و حقد و مکروه و حساست و حشمت
فصل نهم در بیان دلایل ابتدا و غایت کارها بدانکه دلیل ابتدای کار طالع و ضما
اوست مادام که در وقت باشد و قمر و سهم العاده و خداوند ساعت چون بطالع
ناظر است و دلیل کار غایت بوج چهارم و صاحب و خداوند خانه ماه و ان
گوید که قمر ان متصل است و صاحب بوج سهم العاده پس بنویز بماه و خداوند زخا
ماه اگر هر دو قوی حال باشند اول ان کار و خوش هر دو نیک بود و اگر ماه قوی
و صاحب آن ماه ضعیف بود اول کار خوب بود و نحو تباه شود و اگر برعکس بود اول
ان کار تباه و خوش خوب قوت یابد و اگر ماه و صاحب خانه ماه هر دو ضعیف بود اول
و ان کار هر دو بد بود **فصل دهم** در دانستن رو شدن خلعت و آنچه بان تعلق

دارد پس چون ضمیر بیرون او روی او پرسند که غرض حاصل دیدن آنه و حاجت
تمام شود یا نه انرا از سه کوکب نکند اول قمر و دوم صاحب طالع سوم صاحب
حاجت و صاحب غرضی است و غرض هر بیت مدلول است چنانچه یا
گردیم پس هرگاه که یکی از این سه کوکب قوت شهادت تمام نباشد حاجت وی
تمام گردد و هرگاه شهادت تمام نباشد حاجت تمام حاصل نیاید و بحقیق
شهادت حاصل آید و تمامی قوت قمر در شهادت هفت نوع است اول قبولی
در مکان خود دوم اتصال وی به شمس و شمس در وقتای قوی سیوم اتصال وی به صاحب
طالع از وقت چهارم اتصال وی بعدی از نیت ان بعد پنجم اتصال وی بکوکبی
مقبول ششم اتصال وی از خانه خود یا شرف خود بعد در وقت هفتم اتصال
بصاحب طالع در طالع یا از طالع و آنچه نام تمام است بمقوله نهم است و عت اول
قبول وی در مکان دوم اتصال وی بصاحب طالع سوم اتصال وی بعدی
از وقتی در وقت در بیت ان بعد چهارم اتصال وی در بیت خود یا در شرف
خود بکوکبی در وقت پنجم اتصال بکوکبی بعد در بیت حاجت یا قبول اتصال ششم
اتصال وی بعدی در طالع هفتم اتصال وی بعدی از نیت خود یا شرف خود
و آنچه نام تمام است بمنزله نهم است شش نوع است اول اتصال بعدی از وقت
بدوم اتصال وی از نیت خود یا شرف خود بکوکبی در زایل سوم اتصال وی

در برابر

در بیت حاجت بعدی چهارم بودن وی در بیت حاجت پنجم بودن خداوند
در وقت ششم بودن وی در وقت اما تمامات قوت صاحب طالع در وقت اول
اتصال او بصاحب طالع دوم او بعدی در طالع اما آنچه نام تمام است بمنزله نهم
چهار نوع است اول قبول وی در مکان خود دوم نقل او و جمع میان صاحب
طالع و قمر سوم اتصال بعدی از نیت حاجت بدو چهارم بودن وی در طالع
و چون این مقدمه کلیه دانستی بعضی از مقدمات جزوی در میان روگشتن
حاجت بیان کنم بدانکه اگر خداوند طالع در خانه حاجت و غرض بود و خداوند
غرض و حاجت در خانه طالع یا مقارن بودند دلیلین با قمر دلیل کند که حاجت روا
شود مگر که دلیل ان محترق بود یا فاسد که خلل افتد بجهت ضعیفی ایشان و اگر
دلیل ان ساقط بودند ولیکن از میان شان ستان بود که نور یکی را نقل کند بکوکبی
حاجت روا شود و پس اگر ناقل شخص بود بر دست وی بدگشته روا گردد و اگر
ناقل بعدی بود بر دست مردی نیکو کار روا گردد و اگر ناقل از دستی بدلیل ان
نکرد حاجت روا شود باسانی و اگر از شفقی نیکو بد شواری و بدخ روا گردد و
اگر هیچ ستان نبود که نقل نور دلیل کند اگر ستان هست که نور هر دو را جمع کند دلیل
که حاجت روا شود بر دست شخصی از جنس ان ستان که نور دلیلین را جمع
کرده بدان کانه که یاد گردیم از سعادت و خوشی و اسطی و شواری

و اگر نظر هر دو دلیل بنا قیام جامع از دوستی بود حاجت روا کرد برضای هر دو
 و اگر یکی بد دوستی نکرد و بدان دیگر بد شمنی روا کرد برضای آنکه دلیلش بد دوستی
 همی نکرد و برضای آن دیگر هر دو بد شمنی نکردی رضای هر دو روا کرد و اگر
 از اینکه یاد کردیم هیچ نبود حاجت روا نکرد و اگر هر دو دلیل پیوند گندستان
 که اندر هبوط بود حاجت بنیاه کرد و اگر یکی از این دو دلیل بخداوند حاجت
 پیوند از تربع و مقابله و خداوند حاجت بخش بود خداوند مسئله را از ان
 کار بلا و سختی رسد پس چون مسئله بر تو مشکل شود و ندانی که حاجت روا شود
 یا نه اعتماد بر یازدهم و خداوند خانه یازدهم کند اگر خداوند یازدهم اند طالع
 بود مقبول یا بسعدی همی نکرد و آن سعد اندر طالع بود یا اندر و تدی بود و مقبول
 حاجت روا کرد و اگر بخلاف این بود بنیاه شود **فصل یازدهم** در بیان وقت
 رو اکتان حاجت چون دانسته باشی که حاجت روا میشود یا نه و خواهی که بدان
 که کدام وقت حاجت روا کرد پس بدان که کارها که تمام شود بر روز تمام شود
 یا ماه یا بسال بقدر پیمت حاجت و بیشتر عمل ابراستند که و تد طالع دلیل است
 و غاشر دلیل روز و سابع دلیل ماه و رابع دلیل سال چرا که بعضی چیزهاست
 که با بندگان مایه تمام روز کار کرد و بعضی بود که نشاید که تمام شود مگر
 بماءها چون مدت استن و زادن و بعضی باشد که بسالها تمام شود

عنه

چون بدخت نشانند و آنچه بدین مانند پس چون خواهد که بدانتند گناه گندستان
 هر دو دلیل اگر هر دو بد حاجت مساوی باشند هم در آن وقت حاجت روا کرد و اگر از
 ایشان درجات بود بدانتند که خداست هر درجه را روزی که کند اگر **مقابل بود**
 هر درجه را ماهی که کند اگر برج زوج بدین باشد هر درجه را سالی و اگر بیخ تا
 باشد مثال سوال کردن که حاکم بنده با بی محبت حاجت عریضه بدیوان عالی
 نوشته حاجت او روا شود یا نه از تقاع کوشیم و طالع معین شد بدین صورت



چون میان صاحب طالع و صاحب عرض
 و صاحب حاجت مقابله بود و درجه
 بین الدلیلین تفاوت بود بعد از آنکه بدان
 مذکور در صورت همین طالع یافته بودیم

که حاجت بر آید که قیمت چون برج ثابت است بعد از دو سال حاجت بر آید و چنان شد
 و اگر هر دو دلیل در آن ربع بود که از طالع است تا دهم مدت حاجت رو اکتان
 روز بود و اگر از آن ربع بود که از هفتم تا دهم مدت ماه بود و همچنین از طالع تا
 چهارم و از آن ربع است که از چهارم است تا هفتم مدت سال بود و اگر در وقت
 مسئله یکسان یا در بیاسه ستان در طالع بود چون بیایگاه طالع رسد حاجت
 بدان روز روا کرد و روا بود که حاجت زود تر از آن که در درجات ایشان راست

کرد و او را در هر گاه که ماه از یکی دلیل بر کرد و بدلیل دیگر سپردند چون دلیل
 که حاجت روا شود و روانگر و بال نیست گوش در آن ماه بجای خوش اید از غیر
 آنکه در یک ماه برود فلک و پیوند گوش بر لیلان و جایگاه حاجت دلیل کند
 بر و آنگاه حاجت چه مقدم تر لایل حصول غرض وی فرست پس صاحب طالع
 و صاحب حاجت بدان صفت که یاد کردیم پس اگر کوکب لایع دلیل باشد آنکه حاجت
 روا شود که مستقیم گردد و اگر وعده در هبوط بود آنکه وفا کند که بشود
 و اگر وعده ضعیف باشد و در حال قوت خود بود و اگر در ایل بود و فاقد
 باشد و اگر وعده در وقت غاشق بود و در حدی عشر بود و وعده بر پنج مثال
 در روز و شب شهر ربیع الاول ^{۳۲} سوال کردند که بندگان علایی
 امیرالمؤمنین که در ملک فارس بعد از توابع مستطاب خانی امام قلی خان بزرگ و
 فضیلت و حال او در فارس بنور حاجتی داشت بنو اعلیٰ جهت روا شدن حاجت
 سابق الا لقب عمر رضیه بدگاه کتی پناه نوشته ایا حاجت روا شود و بوقت
 مدعی بندگان علایی رقم شمشاه صادر شود یا نه ارتفاع گرفته شد و در



طالع بدان طریق صورت یافته است
 بعد از طری لایل و امسراج حکم بران شد
 که در روز یکشنبه بیست ششم شهر مذکور

رقم لایع

رقم از جانب توابع عالی همیون در رسید و حاجت حضرت علایی روا شد و احکام
 آنچه بود نوشته در روز و شب مذکور و بعد از آن توابع عالی سپرد که روز مذکور
 مطالع فرمایند و صدق و کذب نوشته بنور ظاهر سائرند چون روز یکشنبه بیست
 ششم رقم نوابع شریف رسید و در ده فجر و سرور در سائیداکا بر و اشرف
 فارس و لایع تصبیت روا شد که حاجت حضرت سابق الا لقب در خدمت حضرت
 علایی بودند که طالع مسئله نوشته شد بود بحضور طلیسد و احکام خوانده شد
 آنچه این بی بضاعت نوشته بود خصوصاً اینکه روز سه شنبه بیست ششم
اول سنه مذکور حاجت روا خواهد شد و بفعل آمد بود هم رعای امزش
 استادان این فن کردند چون تالیف نام نوابع علایی بود در نظر ایشان از خود
فصل دوازدهم در استخراج نجی و نجی بنفان کردن چهرت پر بسیدن حالوی
 از پنج برای امتحان و اگر نه ان بودی که بطایم در دفتر الفلک تجویز کردی سائر
 سخی نکستی بدان سبب که صلاحیت استخراج ندارد از روز و صبحی آنکه جوئی است
 درم آنکه در سائل بدان نکران نیست و سائل برای آنچه اندیشه مند و فسانه
 نی و اگر فسانک بودی چنانچه از جهت ضمیر متاثر بودی با سبب غم در حال
 و تاثیر غم تا اثر قویت و تاثیر قوی بی مؤثر قوی نباشد و مؤثر قوی معتبر است
 بنکر اگر بریح طالع منقلب بود دلیل جوی نیست و اگر بریح در جسدین بود دلیل

و اگر برج ثابت بوده دلیل جاری پس اگر برج انشی و ثابت است دلیل جوهریت که
برایش گذرد و بجهتین طریق از انشی و خاکی و یادی و ثابت و منقلب و جسدین
تیمز نماید که بویک دلیل یکبار که گفته اند نکند الا که نظرها و اتصالاتها و صعود
و نحو و اجرام یکدیگر معلوم کند در همه نکند آنچه اصول و معلوم و معرفت بود بیکر دلیل
و جهت و اتقی تر از آن حکم کند چه اگر برجی را همیشه بویک نیک نفعه جو طالع بود و چه
زایل چه آنکه خداوندش مشرقی بود و چه خداوندش مغربی و چه خداوندش مشرق
در این هم باید که بین و همان جنات هر یک معلوم کردن تا خطا کم افتد و صواب
مقارن تر و در روضه المنجین مثالی گفته بود در اینجا ایراد کردیم مثال طالعی که قسم چنان
آمد و خداوندش عطارد و خداوند ساعت هم او بود و زهره با او و مریخ با هر دو
نظر داشت گفتیم در جسدین باید در جنس بود و چون خداوندش عطارد با زهره
و مریخ که بویک است که بویک بود و در او سفیدی بود و بویک و پانزدهم که و لوهو
بکار نماند و بجز نظر ترخ نیز بود و سرخی زدن پس در این نگاه کردیم تا کدام چیزی
بود که بویک است همان کون و بسفیدگی و سرخی در او ترکیب و تیزان که بهر یک از آن یکبار
دانند گفتیم ناخن بر است که جسم و نندگود اندر کلیه در این باب اتصال قراست
بصلح طالع و مقابل تدبیر طالع چنانچه یاد کردیم در استخراج ضمیر بدین کیفیت
اگر قسم طالع خوبی که از این سه دلیل نیاید یعنی اگر قمر خداوند طالع یا احدی از

باید

یا سماع و مقابل تدبیر بودند چیر کرده است و اگر نظر فرمایند آنچه گفتیم نیابند
نصحا که تخان در او تاد باشند نشاید از آن سخن گفتن و از ما این سخن
گفته و گفت که چیزی باشد از حال و جوهر خویش گفته که هیچ بر اصل خود
نماند و اگر یکی از این سه دلیل یابد باید که حال جوهر خوبی از مبتدئ نکرده
پس از قمر پس از طالع و صلاحی پس از رابع و صلاحی پس از قابل تدبیر
هر یک بدان سبب که دلیل جوهر خوبی سنگست یا چوب یا سیم زرد مانند آن
و اگر یکی از این کوکب طالع ناظر باشد جنس جوهری طالع باشد و اگر بنا
از جنس جوهر قابل تدبیر ندارد از جنس جوهر پت وی و لون خوبی بطاهر گوید
لون خوبی از صلح طالع باید جهت همچون زحل سیاه رنگ و آهن کوه آهن و
ان باشد حکمای هند گویند بنکر صلح طالع که در حد کدام کوکب است آن چیز که
خبر گوید برون آن کوکب است هر مس گوید بنکر که شهادت کدام کوکب بیشتر است
بجز برون آن کوکب باشد او بخوان گوید بنکر خداوند طالع که بکدام کوکب متصل
ان چیز برون آن کوکب است و صلاح کفایت التعليم و روضه المنجین گوید برون خوبی از صلح
ساعت یا جهت اگر پسند طاق بود یا جهت بیشتر از درجه طالع تا خود رجه که
خداوند طالع در آن درجه باشد اگر درجات طاق بود طاق و اگر جهت بود جهت
باشد قیمت خوبی بنکر خداوند طالع اگر در او تاد بود باقیمت باشد و اگر در میان او تاد

بود میانها و اگر در ذایل او نادر باشد بی قیمت بود و اگر از اینها که گفتیم نشد
بود امکان بها بود و اگر طالع خانه خشن بود و خداوندش قوی نداشت از این چیز بی قیمت
باشد و بی طعم بود و اگر خانه سعد بود و خداوندش مسعود باشد این چیز قیمت تمام
داشته باشد بوی حس چون خداوند طالع ساقط بود و نیز آن وسعدان بدو
نظر در اند و با اس و ذنب بود یا نظر بخان دلیل کند چیزی که بوی کند داشته
باشد پس هر چه از این کمتر بود حکم بر آن کند عدلی چیز او بر بخان گوید اگر قمر
در عطارد باشد بیکر چون جنت بود از جنس یکی فروست مرکب یا چیزی
پوسته و اگر فرد بود بیکر است و اگر جنت بود در خانه ای منقلب دلیل کند
از دو قوت پس اگر در برج ثابت باشد دراز باشد و اگر در برج منقلب بود
کوید باشد و اگر در برج اثنتی بود این چیز سبز رنگ زرد بود و اگر در برج باذنی بود
بزرگ سرخ بود و نقش و بعضی گفته اند از صاحب هم العاده دلیل شکل
خیث جایگاه نگاه کن تا دلیل اندر کدام برج بود اگر منقلب بود دلیل کند که در
میان جامه بود و چیزی ثبات ندارد و آنچه بدین ماند و ثبات در جایگاه
که انچه ای نکرد و در ذریه زمین باشد و در وجدین در صورتی از این
باشد نو و کهن بیکر ماه از ماه تا هفت روز کمتر بود این چیز نبود و از هفت
تا چهارده میانه بود و در چهارده تا آخر این چیز گفته بود و دیگر که کن در دلیل

مسئله فغاری چون فوق الارض متصل است آن فغاری شرفه ستقیم بود از اخراق و جهت
چیزی بود نو و اگر خلاف این باشد کهن بود و در آن قرارند بوج عقرب یا پوسن ستان
اندر عقرب چیزی تخوف بود و در آن عقرب اند بوجی که کشتک یا سرد و خشک است
بود بلکه مصمت بود قرارند تا سبع یا اثنا عشر انکه خداوند طالع اندر هفتم بود یا
و ساقط سبک بود اکنون باز بر سر نظم کتاب ایام و مقدمه ختم کنیم و از اینجا بر و از
برج طالع سخن گویم **باب اول** در دلیل های طالع و کشتن قمر دلیل بود و هر گاه کشته
و پوسن بر یا قمر حال خداوند خانه قمر دلیلست بر عمر سایل اگر سایل از ابتداء
کار پرسد طالع و صلاحی و قمر و سهم العاده نگاه کن هر کدام را که قوت بیشتر
باشد دلیلست و بخانه چهارم و خداوندش و خداوند سهم العاده و خداوند
خانه ماه هر کدام که خط بیشتر داشته باشد دلیل عاقبت کار باشد اگر قوت
ابتدای کار دلیل در وقت و دلیل عاقبت در ذایل بود اغاز کار نیک بود و عاقبت
بد و اگر دلیل عاقبت در وقت باشد و دلیل ابتداء در ذایل عاقبت کار نیک باشد
ابتدای کار بد و اگر قمر در برج منقلب کاهی بان کار مشغول شود و کاهی ترک کند
و اگر برج ثابت بود اغاز کار روی قوی باشد و اگر در برج زو جسدین باشد
انکار و سه بار اغاز کند و از آن کار بکار دیگر نقل کند و اگر قمر یا دلیل ابتداء
بعدهی متصل باشد اغاز بشاید بود و اگر از هر سوال کند اگر قمر از نیمی باز کرد

و بعدی پیوند و عمر گذشته بر سختی و محنت گذرانیده باشد و باقی بر سعادت و
اقبال و اگر حال فقر بر عکس بود حکم بر عکس باشد و اگر از سعدی بعدی پیوند
تمام عمر در دولت باشد و اگر از سختی بختی پیوند برخلاف این بود که خداوند
طالع تحت الشعاع یا محرق بود و فقر منجور باشد یا در هضم یا مخنجان ناظر باشد
بطالع بد باشد و اگر پسند که خداوند مسئله را حال چگونه بود بنکر
بدلیل اگر دلیل اندر طالع باشد یا در خانه خویش و راجع و محرق نباشد
و خداوند ساعت سعد باشد دلیل بود که خداوند مسئله نیکو حال است
و با ممال و فراخ دست و از آن نعم که دارد فرج خواهد یافت و اگر از سعد
منصرف باشد و بختی متصل گردد دلیل است که خداوند مسئله را حال نیکوست
و لیکن نعم پیش خواهد بود و اگر نخس که دلیل بد پیوند و یا خواهد پیوست
در دم باشد نعم از سبب زبان مال باشد و اگر در سیم بود آن نعم از سبب
برادران یا دوستان یا نزدیکان باشد و بدین قیاس از باقی خانه حکم با
راند چنانکه اگر نخس در دم باشد دلیل بد و متصل شود غم سایر از سبب
کار بود یا از سبب سلطانت و اگر دلیل بافتا خواهد پیوست از ممال
و مقارنه دلیل بود که آن غم سبب سلطانت و اگر دلیل اندر برج شرفی
دلیل کند که سائل صاحب جاه و شرف است و اگر دلیل در برج شرف راجع یا

یا ساقط باشد از طالع دلیل کند که خداوند مسئله سلطان بوده باشد که مغرور شده
و ممال از دست رفته و اگر دلیل اندر برج شرف در محال در سائل دلیل کند که سائل نجیب
و حومت خواهد رسید و اگر دلیل اندر برج غریب بود و ساقط از طالع دلیل کند که سائل
اگر در این شهر غریب است و مراد و جاه و قدر نباشد و اگر در برج غریب باشد و لیکن
در وقتی باشد دلیل کند که اندر شهر غریب بود لیکن نزد مردمان با قدر و جاه و شرف
باشد و اگر دلیل اندر وقت بود و خداوند خانه دلیل بوی ناظر بود دلیل کند که خداوند
مسئله هم معروف بود و هم ستوده و اگر دلیل اندر وقت باشد اما خداوند خانه سائل
ناظر نباشد بوی دلیل کند که خداوند مسئله معروف بود اما نزد مردمان ستوده
نباشد و اگر دلیل اندر وقت بود و لیکن و تدبیر بود دلیل باشد و صاحب خانه دلیل
ناظر نباشد دلیل کند که سائل خیس و بد اصل باشد و اگر در وقت نباشد و در وقت
در برج ششم دلیل کند که سائل بنده یا بنده زاده باشد و اگر دلیل در روز در دم در
هبوط باشد دلیل کند که سائل از حبس می پرسد و اگر در هبوط باشد و ساقط از طالع
و صاحب خانه دلیل بد دلیل ناظر نباشد دلیل کند که سائل بی حبس و بی نیت غریب
نباشد و بد حال بود و اگر با این همه حال که یاد کردیم سعدی ناظر باشد دلیل کند که
سائل در روزی از دست رنج خویش بیاید روز بروز و اگر نخس ناظر بود دلیل کند که
سائل بد حال بود بد شواری روزی روز بروز ابد است آورد و درویش بود و اگر

دلیل بگوئی متصل بود که ان کو کس در احتراق باشد و در پیم باشد دلیل کند که در
 سائل چهار باشد و غم سائل از ان که کند است و اگر ان کو کس که دلیل بوی متصل
 در بوج هفتم محرق بود و با صلح هفتم باشد دلیل کند که ان بیماری زن نمیکند است
 و اگر ان کو کس که دلیل بوی متصل است در دم محرق باشد دلیل کند که غم می
 از زبان مالت اگر سائل سؤال کند که مرا چند سال از عمر باقی مانده بنکر
 بخداوند طالع و مجاه هر کدام که در وقت باشد از ان کو کس که دلیل کند که
 هر دو ساقط باشد پس دلیل طالع درست کن بدان طریق که بارها گفته است
 بر درجه طالع دلیل باشد و بنکر از درجه دلیل تا درجه طالع پس اگر دلیل در
 برج ثابت باشد ان برج و تد باشد یا مایل و تد هر درجه رسالی حکم کند
 و اگر در برج زوجه دین باشد هر درجه را ماهی حکم کند و اگر دلیل در برج منقلب
 باشد هر درجه را روزی حکم کند و این میان چون شماه بدر جغش رسد
 بقاطعی رسد صاحب سله چهار شود و اگر سعد کین بدان درجه ناظر باشند
 پیم هلاک بود و اگر سعدی ناظر باشد بدان درجه باز کرد در ان بیماری و اگر
 سعدی اندو تد بود یا مایل او تد و ان شمس پاک و ماه مسعود بود دلیل کند
 بود رازی عمر سائل و اگر بخشی باز پیوست یا نخل شعاع بود یا در هبوط بود
 و ماه منجی بود دلیل کند که سائل را عمر اندک مانده باشد انگاه از درجه دلیل

حساب کن

حساب کن تا در جغش و هر درجه رسالی حکم کن پس اگر ضعیف بود یا در بوج منقلب
 و ماه منجی باشد یا ساقط باشد از طالع هر درجه روزی حکم کن اگر سائل
 سؤال کند که مرا چند سال از عمر گذشته بنکر که دلیل از کدام کو کس منصرف حساب
 اند چه کو کس منصرف تا در جغش دلیل کن و هر درجه از ان رسالی حکم کن و اگر بدین است
 نکورد بنکر بدان کو کس منصرف که اندک کدام برج است اگر و تد طالع باشد
 وسطی ان کو کس حکم کند که از هر سائل گذشته است و اگر در زایل و تد بود حکم بر
 کن که سائل های صغری کو کس ان عمر موی و گذشته و اگر بدین دست نکر در بنکر تا
 دلیل اندان برج که هست چند در جغش رفته هر درجه رسالی حکم کن اگر کسی سؤال
 کند که مرا عمر چند خواهد بود اگر ضعیف یا بی یا منجی همچنین دلیل کند که با ماهی
 سائل و نجوست ان بود که صاحب هفتم بر دلیل ناظر باشد و مثالی که صاحب کفایه
 در طالع مسئله خود آورده بود ماینور را اینجا ایراد نمودیم مثال طالع سنبله یافتیم
 و تریخ اندوی راجع و صاحب طالع عطارد و منصرف از تریخ مریخ و روند
 یا احتراق و ماه ساقط و خداوند طالع نزدیکت بدرجه احتراق پس خداوند
 طالع را عمر اندک مانده باشد چون مشتری بطالع ناظر است و خداوند طالع
 ناظر پس گویم در این احتراق چهار کرد و لیکن نیند و از انکه درجه صاحب طالع تا
 درجه افتاب شش درجه است گویم ششماه عمر خداوند مسئله مانده از هر نظر

در برج ذوق بدین است و اگر احتراق در برج ثابت باشد کفتم شش سال یکبار زید و اگر برج منقلب
 و شتر ناظر نبوی مکفتم که شش روز زید و از ماسی احوال خود رسیده طالع کفتم بین صورت شده



مستولی در برج طالع خواستیم چون
 عطارد در برج شهادت خانه و چهار
 شهادت شرف و کیش شهادت وجه
 داشت و چون در خانه خور است
 مضاعف سنتیم پت شهادت

شده و در برج شهادت دارد و ترکیب است پس دلیل در این صورت عطارد باشد پس نظر کردیم که آیا باشد
 در این شهر خوب است یا نه چون دلیل در خانه خوب است دانستیم که خبر نیست و در مکان خوب است و احوال
 گذشته عمر او بخوبی بود و چون تقریباً در طار است و عطارد صاحب طالع دلیل است که باقی عمر او بخوبی است
 و چون زحل در طالع است در اربع تعطیل کند در کارها و کمال و زبان چندی زریع و شری در زمر
 متفق و خوار کرد و بیماری پیش آید بواسطه آنکه صاحب ششم است و در طالع است و بیماری او
 زرد و زخمی باشد و چنانچه بطول انجامه **باب دوم** در لیدهاست دوم اگر در شوال
 کند از مال اگر تقریباً متصل باشد بعد و صاحب بود و زاید و ناظر به طالع مال یا بد و دلیل دولت
 باشد و اگر منخوس بوده باشد و اول قوت گرفتن باشد دلیل باشد که روز بروز دولت نماید قوت
 یزد و از آن کو که دلیل مال یافتن بود شش صاحب دوم و سهم العاده و قرار در طالع بخوبی

خونی

بجوت خوشی الی باید و اگر در سیوم نبود از ارزان و سفر زریک الی باید و همچنین تا دوز زده خانه طالع و اگر صاحب
 طالع دلیل گیرش یا محاصه که مستولی باشد بر طالع چنانکه شکر که در کدام خانه است مال از آن باید و بیو میان
 دلیل نیز بسیار کان چنانکه باید در است چه اگر بیشتر بویند در از اس زهر و و روح زرو سیم باید و اگر بزرگ
 بویند از زنان و خادمان و کو که کان زریا بد و باید که از قرو سهم العاده نیز غافل نشوند که ایشان را در روز
 و توانگر شهادت تمام است پس اگر سهم العاده معتبر شد نفس و شتر از غسان نفس و شتر ساطع باشد یا بعضی از آن
 در شرف باشد و معوق سهم العاده در وقت باشد دلیل است بر بقا صحت و جمع مال یا کمال زوی و فرزندان وی رسد
 ابو شریح گوید اگر صاحب دوم یا صاحب سهم العاده صاحب باشد در شمال الی بسیار جمع کند از نعمت از آن
 صحت و زریکان یا نحو تو اکثر شود و ماشاء الله نصر گوید اگر خداوند دوم در طالع باشد و قور عالی الی از لیا رب جای
 کرد کند بزرگ و اگر خداوند آن طالع در دوم بود مال بزرگ و لقب است اگر در دو اگر کمر در برج دوم باشد صاحب
 و جدی ناظر باشد به دست دلیل بوی یافتن مال و برتران بود که میان ایشان قبول بود پس اگر آن خود نظر کردیم اگر در
 ضاعده باشد دلیل کند که مال بسیار یابد و بدانکه بر جای که دلیل بخوبی است و بسند و میزان و عقوبت بخوبی
 چون این بر جها طالع باشد یا صاحب طالع در این بر جها باشد یا تو را کو که بیشتر در این بر جها باشد دلیل است
 بر آنکه مال بسیار یافتند و بخشنده بود آبا بر جها که تو اکثر درج نور است و بسند و جدی و بر جها که مال او
 و باز ستانم جوزا و میزان و دلو و اگر این بر جها ضعیف باشند و منخوس دلیل است بر شک محاسن در فتن این
 بر دست باشد و اگر سعور باشد دلیل است بر تو اکثر و سعادت اما آن بر وجه که مال منند و باز ستانند
 سرطان و عقوبت و حوت اگر پرسند که این مال که حاصل شود چند عدد باشد بکر صاحب دوم و عطارد
 در کدام که قورتر باشد بقوتی ذاتی یا عوض وی دلیل عدد مال باشد پس اگر در جها که به لوی یا زینت
 بود پت رهم یا پت عدد باشد نیز شده عظیمه صغرا عظیمه شد و اگر در شش بود این عدد یعنی
 عظیمه صغرا در شرف کند و اگر در شرف بود در صغر کند و اگر در خانه شش بود این عدد را نیز عظیمه صغرا

در زرافه کش و چنانست قیاس هر کوب که در لید هو اگر در بسوط یا بد حال بود بمقدار عطیه صغرا و لید هو
در شمش و شرف و خانه بود بمقدار لید است که مذکور شد و اگر در لید راجع بود آنچه به هر نیمه از آن کم کند و اگر
مخزق بود هیچ نیاید و اگر بعد از شمس چهار درجه بود ثلث آن کم کند و چون بعد از آن ملاحظه بطار را باشد
زیاده کند در مال و نظر سخن کم کند چون اینها معلوم شد اگر پرسند که این مال از چه رو مکرر است
اگر آن که صاحب طالع بوزن طاعت است یا در روزم افال از دست رنج خویش فرزند او در پس اگر آن بیج
آشی بود مال از کارانش و اگر آن بیج که سه اندر دست باد در باشد دلیل که سایش را مال از تجارت باشد باقی
بر آن بیج سیکین و اگر بیج دوم هم در باشد و نیز ملاحظه باشد از جای که هر یک بخند آوند طالع و اگر نظر بود هم سعادت
یا عیب یا بخند از سهم سعادت یا بشری دلیل کند که مال یا به و انیام بدان وجه باید که سهم سعادت از آن بود بشری
خوب و فروخت اگر شوال آنگه که جنبی که فروشم رو ایلا در یک است اگر قرقر زاید النور و العدر و ای است و فوف
الارض دلیل که گانی و رو ایلا کرات و اگر حال بقر خلاف اینست که در و از زمان است فرستادن مال جهت تجارت
از هر تجارت لید در عطار پس در باید آورد از قوت ذاتی و ضرورت حال جا کجا او و قوت چنان
صاحب بود در مال و در نور و عدد پس اگر ایلیا فرستد جهت تجارت و زیاده طالع در نظر
کن عطار و قوت در وجه خانه دوم و در وجه خانه یا در سهم اگر قوت عطار در مقصد بود از عیب پاک بود و نیز از آن
ساقط بود و در بقر نظر بود یا در وجه خانه یا در سهم دلیل است بر زیاد و بسیار شدن مال و تجارت و اگر در لید
پست المال متصل بود و از نخوس بر باشد همین حکم دارد و اگر خلاف این باشد دلیل بر آن و نقصان بود اگر پرسند
کیس واقع شود یا نه اگر صاحب طالع و صاحب قلم بهم مقصد باشد دلیل است که اگر در بیج و منقیم الطبع
باشد زاید در نور و عدد و در آن بوزن طاعت باشد هر چه که خرج شود زاید از بار و رو کند اگر پرسند این جنس
کفاهارم یا بفروشم اگر صاحب طالع مقرر و نیکو باشد و با او مقصد شد متاع نگاه باید داشت و در غیر آن
باید فروخت اگر پرسند که متاع بود فروخته شود یا نه بر صاحب طالع و صاحب قلم و قوت و کلام که قوت
بشری

بمشترک بود دلیل است پس اگر در لید از ساقط سیل و تکه کند یا کوبی متصل باشد که در وقت بود در شرف وی باشد دلیل است بر کینه
بود و فروخته شود و اگر در مایه بود باشد و ساقط بود یا کوبی متصل شود که ساقط از زمان فروخته شود یا کوبی متصل که زمان مال
از جهت بیست از چه جای باشد بکوبان کوبک که دلیل بر آن است و فروخته او در دوم از کدام بیج نخوس بود و نیز از کدام
خانه نخوس او باشد زین مال مایل از آن بیج باشد که نخس از روی بود پس اگر نخسین اندر طالع بود یا نه از طالع است
دلیل کند که زین مال مایل از آن باشد و اگر آن نخس از دوم باشد یا نه از دوم مایل است و نیز از طالع
کند و اگر در بیج بود از برادران و خواهران و سفیر و یک تنه او که نخس از چهارم باشد یا نه از چهارم
زین از بیج و ماکر شود و نه از بیج قیاس حکم کنی مشبه اگر خواهی که بدان که مالش با بدت بیاید یا بد ثوری
اگر طالع مقصد بود دلیل مال یا ساقط از آن بود و اگر دلیل مال اندر وقت باشد شرقی و صاعد بود اندر زرافه نخوس دلیل
بود که ساق را مال بسیار فرزند آید و اگر دلیل مال اندر زرافه و تبه باشد یا ساقط باشد دلیل بر آنکه مال نگاه باشد
که دلیل مال مقبول باشد چون بد با خیال باشد دلیل کند که ساقی روز جمعه حاصل تواند کرد و چون خبر بر مال است نظر
باشد بنظر عدوت که آن دلیل باشد بر تنک سماش یا قوت نیازمند رسیده اگر کسی شود آن کند که از سلطان روز
بوی یا به بیکر بخند او در طالع و بجه او در وسط السماء اگر یکدیگر اتصال بقوله داشته باشد ساقی از سلطان یا از غیب
سلطان مالی باید و اگر دلیل طالع یا نه او در وسط السماء اتصال باشد بکوبی که نور ایشان را تقویت می دهد و جمع دلیل
کنند که مال یا به از سلطان و اگر این نیز نباشد بکوب در وسط السماء اگر کوبی سعه باشد و دلیل طالع با و مقصد مال
یا به از سلطان و اگر این نیز نباشد بکوب که دلیل طالع و اشیاء اتصال دارند و مال یا به از سلطان و اگر جزء
این نباشد که مذکور شد مال از سلطان نیاید مستلزم آنکه قمر زرافه اس تا نور درجه شمس یا صاعد زاید النور بود
و از نور درجه شمس تا مال باطن ناقص و از زین تا نور درجه جنوب یا باطن زاید و از نور درجه تا ساق جنوب
صاعد ناقص بود سینه چون کیشم از پیش که هر کوب که دلیل مال بود عدد عطیه صغرا بود مال ربه بکوب که در کینه
یکویم که عطیه صغری کمتر و از زاده سال و عطیه صغری ترنج یا قفه و عطیه صغرا زرافه در وقت سال است و عطیه
صغرا عطار در پست است شمس یا قفه مال است و عطیه صغرا قمریت و حمال و عطیه صغرا فصل سرد چون

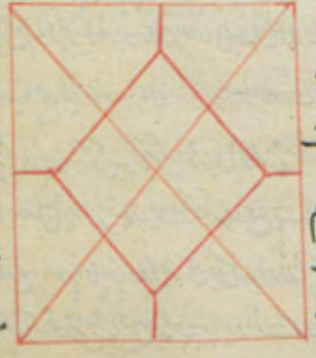
و چون در برایشالی چند از آنچه مؤلف سوال کرده اند و آنچه از کتابها دیگر شهباط شده اراذ خواهد شد درین باب بیگفته شود مثال در روز شنبه بیستم شهر رمضان شصت و سه سال که از اخوان که مال دست غایب یا نه از اسطلاب ارتفاع گرفته شده ارتفاع غریب بود پست و شش درجه در وقت شمس در جوار جنوبی درجه بر نقطه ارتفاع وقت گذاشتیم و از روی اسطلاب زاویه طالع بر این صورت شد



چون خداوند در طالع است در برج خنوب و رابع دلیل که مال یا به و چون میان برج و شمس که صاحب طالع دووم است نظر دوسر است از امر نفع یا به بجز از آن نگاه کردیم که چند عدد یا بد کویم از حیثیت اشترار است در مکان خود عطا و قوت در رخساره عیبت عطیسه صغیر عطا و در زار ضرب کردیم پست بر آن که حکم کردیم که در این سال دویت همان که پست زار عمری باشد خواهد یافت

باب نهم در دلهاست و سیم اگر از حال برادران پرسند نگاه کن بر برج سیم و صاحب و صاحبان مثلثه پست و سیم و اتصال اینان بیکدیگر بودن کوکب صاحب سیم در طالع پس اگر اینها که کشیم کعبه یا کعبه باشند و با صاحب نظر دوسر داشته باشند دلیل کند بر صلاح کار برادران و موافقت با یکدیگر و اگر غرض باشد یا نخوس در سیم باشد دلیل کند بر فساد و ناخوش میان اینان و اگر برج سیم خنوبین باشد و در دوسر کوکب باشد دلیل است که برادران از یک پر و وار بنا شوند و هر کوکبی با دل برج بود دلیل بر برادر بزرگتر باشد پس اگر پرسند که حال برادریم چیست بگویم اگر کعبه باشد حال برادرش نیکو بود و سلامت بود و اگر خنوبین شد بر بوی و زیان زده و اگر در سیم کوکب بود اگر صاحب سیم در وقت بر کعبه مستقیم البر و محترق در رابع و اتصال در بسوی جنوبی حال برادران نیکو بود و اگر صاحب سیم در او تاد و مشرق باشد و بقبول خداوند عزت باشد دستها در میان مردمان و اگر نیتین یا کعبه زینت و در سیم ناظر بود برادرش از اسعاد و سعادت

باشد و خداوند و اگر خداوند سیم در شرف بود برادرش از اجابه و شرف و عزت زیاد شود و اگر صاحب سیم در نجوم بود هم یاد یازد سیم باشد دلیل کند که بر او شرف در سفر باشد پس اگر در آن برج رابع یا محترق یا خنوبین باشد بر او سبب یا شرف نیک باشد و اگر خنوبین صاحب سیم متصل شده باشد در برج ششم بر او سبب از آن سفر تا بر او اگر آن خنوبین در دوازدهم بر او سبب یا از بیست و نهان زیان زده باشد یا در زیان باشد **مسئله** اگر پرسند که از روی یا خواهر امیدم بر آید یا نه بگویم دلیل طالع و صاحب برج سیم که اتصال یا جامع آن نور یا نقل النور داشته باشد دلیل کند که امیدش بر آید و اگر جز این باشد بر نیاید بگویم صاحب یازدهم اگر صاحب سیم ناظر بر شصت یا بیست و یک مکان محبت بود پس اگر صاحب ضایع سیم و یازدهم هر دو مؤثرت بودند از خواهران فواید بسیار آید و امیدش بر آید و اگر هر دو مؤثر نبودند از برادران فواید **مسئله** اگر پرسند که بر او رابع عزت یا نه بگویم از روی طالع و قرا که یکی از این دو صاحب سیم مقصد باشد بنظر خنوبین یا سبب و بر او شرف در وقت بود و اگر خنوبین متصل بود بر ترنما شد و اگر صاحب طالع را با صاحب سیم اتصال نباشد بگویم صاحب سیم اگر طالع ناظر باشد از نظر سیم دلیل کند که بر او شرف تا بر او عزت دارد و اگر بر تبریع یا مقابله طالع کرد بر او زیان بود دشمن باشد و دیگر بگویم صاحب سیم اگر کوکب خنوبین و اندر طالع پنج یا در برج دهم باشد از بر او مضرت رسد و زن بر او شرف عیال وی گردد و اگر خداوند برج سیم نتایج بعد از طالع پنج یا در سیم و محترق نباشد سبب یا از بر او منفعت رسد چنانکه مؤلف سبب حال بر او سیم در جهت



محرق و نفع ارتفاع گرفته شد و صورت اینست
برج خنوبین بود و معلوم شد که بر او پادشاه
سیم چون کعبه است و در سیم اما راجعت که منفعت
خواهر زنیه و چون صاحب طالع و قرا بچکد ام
سیم متصل نیست و صاحب سیم به طالع ناظر نیست
بخ بر او سبب یا سبب و نه دشمن و چون از باب

چون سیم
و صاحب
نیز شرف
صاحب
نه در آنست
مثلثه پست سیم

شمس که رب شده اولست باز که زب منقشه سیم است با نظرات تبریع و تبریع نظیر منقشه اول است
 که در مجزرا ششم بر او با سیم و چون رب شده سیم و سیم نظیر منقشه اول است که سیم باشد بر حیت ناظره بنویس
 و در هر وجهی که بر او سیم باشد سیم را سیم کند از در وجهی که سیم و سیم و چون زحل در روز ماسم این
 طالع است منقشه اول دشمنان سایل بسیار برسد مراجعت نماید بوق کلام پس اگر نظر ستر باشد منقشه با ش
 و اگر نظر شتر از تبریع سیم باشد برسد و اگر از تقابل سیم میان این جنس خصوصیت بود و اگر ناظر تقابل
 آنرا بول سیم میان این فایده بود از بر او لیکن به او و در حقیقت **مسئله** اگر سینه که می آید خواهم رفت این
 به سیم یا اینجا که دلیل و اتصال و انصراف بود نظر کنیم بر دلیل در آن برج که است قوت دارد در آن
 برج دیگر قوت خواهد داشت گویم سایل در هر موضع بر این وجه بود و اگر اتصال و انصراف بود سیم
 بنما و در برج طالع یا بنما و در برج سیم و غیره اگر آن برج بود و بر وجهی خواهد بود که اگر در آن برج که است
 قوت خواهد بود و در برج دیگر ضعیف بود بهتر از ثقلت و اگر دلیل با اول برج سیم و برین برج که نو آمد موقوتی
 باشد سایل را ثقل کردن بهتر است و اگر در برج که آمد سیم ضعیف است و در آن برج که او را ثقل اهل که قوت باشد
 سیم را با حقیقت که بر سیم است بهتر بود پس اگر دلیل خود او بد طالع سیم یا ماه یا خداوند ساعت یا خداوند سیم اگر در
 تبریع دلیل آید پس اگر دلیل از سیم یا بر سینه سیم و بعد منقشه سایل را ثقل کردن بهتر بود و اگر از سیم یا بر سینه سیم
 و سیم منقشه یا شود سایل را بودن اینجا بهتر از ثقل سیم **مسئله** اگر کسی از نصیحت پرسد بوسله السماء کلان نگاه
 کند اگر سید را او بود یا خداوند عاشر اتصال بعد از آن دارد نصیحت است و با او بود و اگر خلاف آن
 سیم در دفع کوید یا صاحب طاعت و در زمان **مسئله** الصدق الجزو کذب اگر قرض صاحب طالع در طالع بود و در آن
 سیم بولون و یکی از این دو کوب که کوب که در زایل الودیه منقشه بنویسد آن جنس حق بود و اگر قرض صاحب طالع از دست
 کوب که ساق منقشه سیم و غیر متقبل بود آن جنس در دفع است اینو سیم که در دلیل جنس چهار است **مسئله** در برج طالع
۳ صاحب طالع **۴** هم الاخبار و اینان بود که بر زرع طالع را که در نظر طالع پیوسته و در سیم تلف
 هر کدام از اینها که قوت سیم دلیل جنس و سیم و دانست که زحل صاف است و تبریع کا زب است و ستر صاف است
 و در هر کا زب

وزن کا زب سیم و قرض صادق اند و عطار در فرج کا کبک و غیره در او اصحاب زب نهاله اند پس اگر دلیل جنس سیم
 از کوب که صاحب طالع باشد که در برج معوج الطالع بود یا در برج سیم یا در ساق طالع خاص که سیم باشد جنس سیم
 بود و اتصال جنس که کوب که کبک است که بر او از احتراق و حجت و نظر خشان جنس بود و در آن و اگر خلاف این
 باشد باطل بود و اگر خداوند طالع وقت الشعاع بود آن جنس نهان بود و در حقیقت ظاهر نبود و اگر خداوند طالع در
 انبر چهار معوج الطالع بود دلیل بود که خبر در دفع است دیگر از ساعت وقت **مسئله** نگاه کن اگر بعد
 بر جای زیاد بود سیم و ششم و نهم و دهم و هفتم خبر را است بود و اگر خداوند ساعت در برج سیم بود خبر
 را تبریح و اگر طالع برج ثابت یا زوجه سیم بود و ماه بعد سیم بود و از آنکه ناظر طالع خبر را است بود و اگر در
 غیر بود خبر در دفع بود که اگر طالع برج سیم یا خا الی سیم یا ماه یا صاحب طالع جنس سیم یا با جمیع خبر در دفع بود
 و اگر از عطا و منصرف بود و عطار در جنس بود یا با جمیع خبر در دفع بود و اگر از آنکه خبر سیم در آن جنس خداوند سیم
 خبر در دفع بود و اگر ماه بعد سیم بود و آن بعد راجع یا ساق طالع یا اندر سیم بود خبر در دفع بود و اگر طالع سیم
 معوج الطالع و ماه در برج معوج الطالع بود خبر در دفع بود **مسئله** الصدق الجزو کذب صدق صوفی از منقشه
 طالع ثقل سیم که در فرج استماع خبر نظر کن طالع و سیم اگر قرض سیم که در طالع سیم یا و تدرازا و تدوین است
 پس اگر متصل بود یکی از رابع خبر سیم کوبینه و اگر متصل بود یکی از رابع خبر طالع سیم و اگر متصل بود یکی از
 در غیر اینها وضع خبر در دفع است و در این باب مثال گویم مثال خبر سیم که کفر شمس حکومت دارد و حاکم از سینه
 سیم که اگر خبر صحیح است و حکومت بود از مندیانه ارتفاع کرده شد و طالع با این طریق بود در صورت طالع چون



عطار در رابع بود و قرض سیم حجت متصل
 به سیم که سیم انبر در دفع است و دیگر دلائل سیم
 که از او باعث احزاب و تطویر است که سیم
 در دفع است و خبر در دفع بود و حکم که که سیم
 در سینه **مسئله** خبر از یض غایب سیم است

یانه اگر پسند از جز مرکب غایب یا چهارغایب بگرند و اند طالع اگر ساطع بود طالع و نحو این خبر چهار روز است
یا زانی رسیده بود که بدان بیچاره بود و اگر خداوند طالع عمیق بود و ماه در ششم بود و نحو این با سوخته بود خداوند
بشتم خبر مرکب راست بود **باب چهارم** در دلیلها است چهارم **مسئله** در ملک عقارب طالع و خداوندش دلیل
خود را بود و ششم و خداوندش دلیل فروشد و چهارم و خداوندش دلیل آنچه که میفرودند و درم به آن اگر خداوند
ساعت باشد و در طالع در برج اشتم بود خیر در حریص تر بود در خرید و اگر صاحب طالع باشد او را ششم متصل بود و ششم
حریص تر بود اتصال خداوند طالع و ششم بیکدیگر جمع و نقل النورانی دلیل بود بر تمام شدن بیع خاصه که با قبول بود
و بنظر آن که با تمام شدن منفعت باید و خرم شود خداوند چهارم چون نحو بود یا رابع یا در بسوطه دلیل کند که آن عقارب
ویران بود و اگر هم عقارب ششم بود نیز عقارب ویران بود و اگر خداوند چهارم سعبا با معویج باشد او را ششم
سعی با معویج آن ملک آبادان بر آن گرفته و اند طالع در ششم یا صاحب ششم متصل بود دلیل است بر آنکه در خروج بود و
و این بیع با تمام رسد **مسئله** اگر پسند که ایچانه که میخرم چگونه است پس باید دانستن که صاحب چهارم و کوی
که در ورست دلیل نیک و بد و کشتک و نوبی و مبارکی و نایبارکی خانه است و طالع هر که خانه است و موضع فر
دلیل خانه است و موضع شمس دلیل ساعه و کنگی میان آن است و موضع درج دلیل خورشید و جایگاه عرش و شمس
در یاجین و طرب و موضع عقارب دلیل خزان و کجینه و کنگی خانه بیخ و موضع زحل دلیل اربطه و جایگاه و جایگاه و میک
و کند بود و موضع شتری دلیل سگ و جایگاه عدل و نزدیک و جارتان و موضع مریخ دلیل طبع و خون و کنگی
و موضع راک دلیل زربان و موضع دنب دلیل صفت و آن **مسئله** اگر پسند کردن این باغ یا ایچانه یا این
زمین نفع یا بیم یا نه اگر میان دلیل باشد و مشمول غنچه نظر بود است و قبول منفعت یا بد و اگر نظر بود است و قبول
منفعتها یا بد و لیکن بیخ و شفت و اگر نظر بود است و قبول نبود کار باستان بر آید و لیکن منفعت آن بسیار بود
و اگر خداوند در رجب بیخ خیر و منفعت در آن بود **مسئله** اگر پسند همایکان دار در این عقاریانه و اگر در آن خونه
باید پس بگر طالع که دلیل ساعه است اگر خداوند طالع بیخ همایکان آن عقارب هم صالح و خوب بیخ و اگر نخس اند
طالع بیخ همایکان در زو فیان باشد و اگر اند طالع بیخ و مستقیم همایکان باید در روز و اگر بعد رابع بود بود

و اگر ان سنان

و اگر آن تاج نحس مستقیم بود سابع و اگر رابع بود زیاده در رجب و در آن مکان بود **مسئله**
اگر پسند را در این ضیاع رجب بود یا نه بگر بوسط السماء اگر کوی جمع در آن ضیاع رجب بیخ و اگر آن مستقیم بود
در شب بار بود و اگر آن مستقیم بود در شبان بار بار بود و در روز زیاده در رجب و اگر آن مستقیم بود در رجب آن مستقیم بود
بی بر باشد و اگر آن مستقیم رابع بود در شبان بار بار بود و اگر در رجب و وسط السماء کوی جمع بیخ در آن ضیاع رجب
اندک بیخ و اگر آن نحس رابع بود در شبان بار بار باشد و اگر در وسط السماء تاج باشد بگر خداوند و وسط السماء بیخ
بوسط السماء بیخ در آن ضیاع رجب بار بود و اگر خداوند و وسط السماء شرقی یا صاعقه بیخ در آن رجبان بار بود و بیخ باشد
و اگر بیخ یا با بیخ بگر باشد و اگر خداوند و وسط السماء و وسط السماء ناظر بود اندر آن ضیاع رجب بود **مسئله**
اگر پسند در آن ضیاع بنات غیر رجب است سابق بود یا نه بگر در ششم اگر کوی سبیل بنات بار بود و اگر آن مستقیم بود یا صاعده
ان بنات را مستقیم رجب بود و اگر آن مستقیم بیخ یا رابع یا با بطن این زمین غنچه نه بود و اگر نحس بیخ آن مستقیم در رجب یا بیخ
یا مقارنه ان بنات را افش رسد پس اگر آن نحس زحل بود افش از آب یا سار یا کار یا از گرم یا از بیخ بود و اگر بیخ بود
افش آن از بیخ بود یا از گرم اگر در ششم مستقیم باشد و نحس بنات در آن ضیاع بنات غنچه حاصل که بیخ در ششم کوی
بنات بگرند و اند بر ج اگر ششم کرد اندر آن ضیاع بنات بود اگر نکر در زمین بنات بنوا که بگر بیخ چهارم اگر در آن
معدن آن آبان بیخ و اگر نحس بیخ و اگر رابع کوی بیخ بگر اگر صاحب رابع رابع ناظر ان ضیاع اما در ان
ویران بنات **مسئله** اگر پسند که ان ضیاع هموار است یا نه و آب در رجب و کوی متصل است یا نه بگر اگر بیخ چهارم
آتش بود ضیاع کوی منصرف است یا زمین بر سنگ بود و زلزله نشین آن و اگر بیخ رابع خاک بود ان زمین هموار بود ان
زمین نرم و خوش زراعت بود و اگر بیخ چهارم بار بود ان ضیعه بر نوع بود و گیان باشد و اگر بیخ رابع آن بود
آب کوی بار در حوالی او آبیخ **مسئله** اگر پسند این خانه بها و قیمتش بسیار است یا نه بگر بگر که در وسط
الته است عدد عظیم بگر و بی بگر چند است بعد در سال صد درم بنابر ضیاع انقدر بود و اگر ان **مسئله**
الماء است در رجب بعد در سالها صغر او در سال اول درم جمله جمع کن و قیمتش بیخ و اگر در ششم بود
عدد در سال از سالها صغر بیخ درم جمع کن چند که ششم قیمتش بیخ و اگر ان تاج که در وسط السماء است بسوطه

بابع بر مگر خداوند و وسط السماء و لزو حکم کن همچنانکه کفیم شرط آنکه خداوند وسط السماء ناظر بر ابعادش و اگر ناظر باشد
بعاشرا لهما صغارا و حساب کن و هر ساله در زنده درم قیمت ان ضیاع بود در این باب نیز مثالی بگویم **مسئله**
سوال آنکه سالی که پنجاهم خانه خرم ایسکار بر آید و بتوان خرید و قیمتش با بر مخرج یا نه و حالات ان میالی کن طالع وقت

گوئیم و ز آنچه طالع بر این وجه کفیم که ایخانه کو چکست و ناریک
در راه که نش کو چکست و ناریک لزان حیثیت که زحل در طالع است و در شش
و میز ارب خانه بیخ حیت آنکه موضع زحل در لیل از خانه است و زحل لیل
و میز پس بر سید که ایخانه همسایه در دایانه کفیم همسایه در دایانه حیثیت
که طالع و کو کبر که در اوست لیل همسایه است و چون زحل کو کبر نفس است
کفیم همسایه بود در دایانه و بی اعتبار چون روزی زحل استقیم شد بیخ



کفیم این همسایه پایه لاد بود و در این همسایه بیرون زلو و قیمتش کفیم بعد و پست محمد حرات است از ان حیثیت که عطیله
کبری آفتاب یکصد و پست سال بهر سالی صد دریا که ان صد و پست محمد بن پس چون این زمانها کفیم درت کف بجکر این
بیع بر آید یا نه پس نظر صاحب طالع کردیم و عطار بود در فم کفیم صاحب طالع در ندرت و چون در بیخ حقیقت است و در بیخ آ
کفیم در این پرتان است و میس در دایانه که بزرگ بود و کبر بود خوب چرا که اگر روی میوز داشت میسکفیم بل خانه و وطن در اردو
چون در جهت دی محمد لاد کفیم لاد شهر خوب بیخ یا بزرگ خوب خواهد رفت و چون صاحب طالع یا صاحب چهارم
نظر مقابله لاد و صاحب چهارم شتر است و سعد در اربع و صاحب طالع که عطار است نمشج در اربع و نیز خداوند
مشم و لیکن بقول نیست از ان حیثیت بچکرام در حضورش دیگر نشد کفیم احتمال دارد که این بیع شود به ثور در
و انکه شو و دیگر نشد نماند که صدق بود در ان تمام اچاز را بنام شو **مسئله** اگر پرسند که بیع بر آید یا نه
اگر پت عاصی کلیه از پیش کفیم اما توفیها بریزیم بگر خداوند طالع اگر بخیزد او نیز معتم اتصال لاد در بیع بر آید خاصه
که با قبول و اگر اتصال نبود بگر که در اربع و ماه یا صاحب طالع یا بدان سعد اتصال لاد در ان بیع بر آید و ان
ضیاع بدست خداوند شد افند و ان بهتر بود که میان ایشان قبول بود و اگر اندر برج رابع کو کبر نشد اگر صاحب رابع

بابع نالو

بابع ناظر بود و قریبا صاحب رابع اتصال بود ان بیع بر آید **مسئله** در اربع طالع و لیل موجود است و معتم لیل است
و عاشر و لیل ارجاع و صاحب لیل ارجاع بر این است که بیهم العاده و صاحبش اگر قبول و معتم و لیل و طالع ناظر
و لیل منفعت در ارجاع گرفتن و دیگر چه بنا بچنان احکام میاید ضیاع است و لیل کفید الا شار **مسئله** در اربع
کاره اگر پرسند که عاقبت این کار چگونه بود بگر که در رابع کو کبر بعد در اربع و محرق و اندر بسو طبع عاقبت کار غیر
و خوب و سعادت است و اگر در رابع سعد بود و محسن بود و در رابع و جمل بود و اگر در رابع بیخ کو کبر بود بگر که صاحب رابع
بر اربع ناظر بود و محسن بود عاقبت کارش غیر بود و اگر صاحب رابع بد و ناظر نباشد بگر که در ان برج که صاحب رابع
در اوست اگر خداوند ان برج قوت الیخ و ناظر بصاحب طالع یا صاحب رابع عاقبت کارش خیر بود و کارش بهتر از
اول بود و اگر خداوند طالع قوت الیخ و خداوند خانه اش ضعیف اول کارش بد بود و عاقبتش میانه و اگر صاحب طالع
و صاحب رابع خود نگر پس بگر ماه و صاحب طالع اش اگر در معتم باشد اول کار خوب بود و عاقبتش نیک و اگر
نخوش بود و خداوند خانه ماه معتم لیل است که اول کار بد بود و آخر کار خوب در ان باب نیز مثالی بگویم **مسئله** در اربع



کار خود سوال کنی که از بیخ طالع کشیدیم به این صورت نگاه
کردیم در رابع کو کبر بنویس نظر کفیم بجز او نه طالع زلفان
نخوش است عاقبت کارش خیر بود از ان رو که خداوند طالع قوت
حالت است و خداوند خانه اش نیز خوب است و قوت است دیگر
لیل کشیدند و هم است شد **مسئله** اگر بایتر
سوال کنند این کار پایه لاد بیخ یا نه بگر صاحب طالع و عا

و خداوند خانه حاجت اگر ایشان را در بر جانش است یا بی دلیل در پایه لاد کار و اگر دلیل بر برج منقبیح شد
در اربع زلو کشتن از حال مجال و شتاب زکی بود از ان کار و اگر دلیل بر برج ذوج بن بیخ عاقبت کار سانه
مسئله در اربع در اربع چهارم و خداوند شش و شش در اربع و در اربع شش است برج چهارم و در اربع

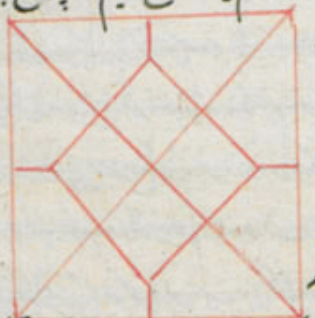
و چون در او تاز و قوت حاصل بر سعادت و رفعت و تقوا آید بعد از آن بر آن نیکو و اگر بخوان بکند بقدر حاجت
ضعف در پیش آورد و نیز دلایل کمال بر آن می خرد و خداوند حدیثی در این باره فرمود و خداوند شمس
دلیل بر چشم چهارم است **باب پنجم** در دلیلهای چشم اگر پرسند از عشوق و خواهند که بداند
که معشوق دل بجانب او دارد یا نه بنگرند بصاحب چشم اگر در او تادیه حکم کن دل بود دارد و اگر خلاف بود قطع
باید بداند و اگر در او تادیه راجع به چیز دیگر است آن اندک طال واقع شود و در او اصلاح انجامد و اگر در او تادیه بود
بهم نماند و بعد از آن **مسئله** اگر کسی از آن پرسند که افزون شود یا نه اگر صاحب طالع در چشم بود صاحب
چشم متصل به او خوش و احراق بر شیخ دلیلت که در آن پدید آید و اگر صاحب چشم در طالع بود و معشوق
دلیلت که بر او تادیه کرد و اگر خوش بود و خوش نشود و اگر خوش نشود و اگر خوش نشود و اگر خوش نشود
آید و اگر خوش بود و خوش نشود و اگر خوش نشود و اگر خوش نشود و اگر خوش نشود و اگر خوش نشود
در طالع بود و اگر خوش نشود و اگر خوش نشود و اگر خوش نشود و اگر خوش نشود و اگر خوش نشود
در بار چشم یا در چشم و یا بیشتر نظر دارد و بیشتر در خانه نیکو یا بیشتر در خانه نیکو یا بیشتر در خانه نیکو
در چهارم چشم یا در چشم و یا بیشتر در خانه نیکو یا بیشتر در خانه نیکو یا بیشتر در خانه نیکو
در طالع یا در چشم یا در چشم و یا بیشتر در خانه نیکو یا بیشتر در خانه نیکو یا بیشتر در خانه نیکو
بود یا اندر چشم و صاحب طالع خوش باشد دلیل کند که این را فرزند بسیار بود پس اگر خداوند چشم خداوند
ساعت و فرزند بر چهارم باشد دلیل بر چشم و در چهارم داده دلیل دختر **مسئله** اگر کسی بختان پرسد که در
فرزندت یا نه بطریق که در رسد فوق ذکر کردیم نظر کند **مسئله** اگر زن یا شوهر سوال کند که در فرزندت یا نه
عیب از عورت یا از زن بنگرند از طالع خوش بود و ماه نیز خوش و صاحب چشم معشوق رسیده معشوق
عیب از شوهر و اگر سائل زن بود که طالع خوش بود و ماه نیز خوش بود و صاحب چشم معشوق معشوق عیب از زن
بود اما همیشه در مثل زن و شوهر ماه و زرع دلیل نماند و احتیاط دلیل بود اگر پرسند زن بود خداوند طالع دلیل
نک و خداوند چشم دلیل و صاحب چشم ماه و زرع دلیل زن پس اگر در دلیل خود ضعیف معشوق عیب از شوهر بود

و اگر در این معنی

و اگر در این ضعیف معشوق عیب از زن بود **مسئله** اگر سوال از ابساق کند که اگر خداوند طالع و خداوند چشم
و نیز که در اینها در چشم می باشد بر ستارامند که اندر و تادیه یا خداوند طالع متصل بود که بر قبول شو یا قابل
تدبیر تر است که بر طالع دلیل بود بر ابساق و اگر خداوند چشم در طالع یا در وسط السماء بود ظاهر که خداوند خدا
قراندر و تادیه است یعنی از دست بود اگر خداوند چشم خوش یا راجع یا محرق بود فرزند بیفته و زادن تمام نشود
و اگر راجع و محرق و خوش و در رفتار نه خوش نباشد بار تمام برسد و اگر صاحب چشم خوش بخت از خانه
باشد که ضعیف معشوق عیب از زن و فرزند و تادیه است یعنی از دست بود اگر خداوند چشم خوش بخت از خانه
و ناظر بود معشوق دلیل تا بر فرزند بود و اوقات زن و همچنین اگر رخ نرسد ناظر بر زرع و در نگاه به چشم خاصه
دلیل قطعی است و اگر بر زرع و صاحب طالع بود که کویست بود دلیل بود که در شکم فرزند بود و اگر صاحب طالع و صاحب
چشم هر سه در حال باشد حکم تمام شده فرزند کند که چون مشخص کرد بداید فرزند که در حالت اگر پرسند که فرزند که
در شکم است چند ماه است از صاحب چشم و تادیه صاحب است هر کدام که از کوی منفرد بود دلیل بود اگر انصاف
از رفتار بود نگاه و از تادیه سه ماه باشد ماه بود و اگر از تادیه بود چهار ماه و اگر انصاف از رفتار بود نگاه
دیگر که در تادیه چشم تا خداوند خانه چشم و جمیع کن و در سر در نگاه حساب کن و در هر یک از این در هر یک
در سر در نگاه و جمیع کن باشد شو ماه و در زرع بود که در شکم **مسئله** اگر سوال کند که فرزند در شکم
زادت یا ماهه بداند که گفتن این از ممنوعات است و علم فایده الارحام دلیل و افعالت که غیر از حقیقی علیه است که می بگذرد
اما بطریق مس و ابو نصر در این باب حرفی گفته اند و بخوان اسل اسلام مثل ابو یوسف شیخ و استاد ابو یحییان پرونی
تابع و پیشتر که اند و قانونی ساخته اند ذکره انسهام فی ضیح الظلام تدریس است کهستان اندر الله از قول این
این چند کلمه گفته شو پس اگر پرسند که این فرزند زادت یا ماهه بداند بنگرند از طالع و نیز از چشم اگر بر زن باشد از
بشر است و اگر بر مرد بود در برابر بنگرند بطارک اگر شرف بود فرزند پر و اگر غریب بود نظر دیگر بنگرند بر زرع صاحب خانه
ماه تا در چه ماه و در چه طالع بر و افزای از طالع سر میکن که سهم در برج زاهد بر سر و اگر در برج ماهه در چشم
و بر زرع ماهه بداند که در صاحب خانه ماه و در چه طالع بر و افزای از طالع میکن و بنگرند از این صاحب طالع و صاحب

مسئله

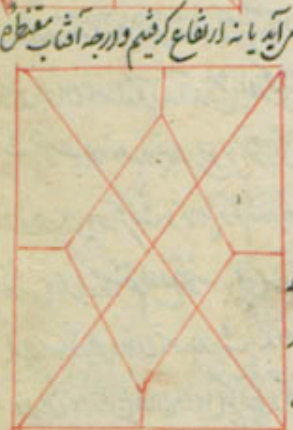
پنجم کرده در برج مذکور باشد و اگر در برج مابعد باشد و اگر یکی در برج مذکور و یکی در برج مؤلف باشد تا یک ماه
 و لیدر تار است از وقت حکم **مسئله** اگر رسد ولادت از شب واقع شود یا در روز یک طالع صاحب
 و خداوند ساعت و قمر و کوکی که در طالع می آید اگر یکی از اینها قوت تر باشد یا در هر چهار روز دلالت بروز
 باشد و اگر در برج بشر دلالت بشیخ و اگر بعضی در برج نهار باشد و بعضی در برج لیلی هر کدام که قوت تر باشد
 حکم از آن برج و نیز این سهم نگاه کن که در روز چه پنجم تا در چه صاحب پنجم در چه طالع بروز افزار و از طالع چنان
 یکی رسد بنگار در برج روز است روز آید و پس از آن و اگر برج بشر است ماده و لیدر آید **مسئله** اگر رسد
 چیه تا کی زاید بکند از پنجم یا بافتاب یا جمیع تا با صاحب پنجم کی قرآن کنند الوقت وضع حد شود
 و اگر آفتاب یا جمیع از صاحب پنجم در چه بنگار صاحب ساعت و بامه تا کی قرآن کنند با صاحب پنجم الوقت
 زادن حامله و هر وقت که بعد از سیم الولد اتصال کند وقت ولادت می آید هر وقت که هم الولد در چه الولد
 رسد در این باب نشانی نیز گفته شود مثال سالیان مثال که در چه در چه بانه از ارتفاع گرفتن و از این طالع بر چه صورت



در شد چون خداوند خانه پنجم زحل است در طالع است
 قمر و در غارب و لیدر است که حدیث و چون قرار در
 منصرف است بظن است پس گفتم چیه سه ماه است پس برسید
 که در چه مایه چون خداوند طالع در برج ثور بود و خداوند
 پنجم در برج ماده گفتم و در است پس برسید که با تمام رسد

یا چون صاحب زحل بود و پنجم صاحب طالع در حقیقت بود لیکن قرار در و رویی حدیث است که در چه است
 و زحل در برج میزان است که اوج است گفتم حدیث است که وضع حدیث بود و واقع شود و چون در چه ایستاد
 وضع بشی و واقع شود احکام در است آید **مسئله** اگر سوال از رسول کنند به آنکه خداوند پنجم دلیل
 رسول است و قرار از او وان کو که کند از پنجم و قمر و پسوند در میزان پیغام بود پس چون خداوند طالع
 و نیز پنجم از پنجم پوسته بانی حکم بر آن کن که رسول بمقتصد رسیده و اگر منصرف بانی حکم بر بارگشتن رسول
 کن

کن و اگر خداوند پنجم با طالع آینه دلیل آمدن رسول می شود و در این باب نیز مثال در روز و شب سوال فرموده است
 که شاطرم نیز نشانی که با نایب از ارتفاع گرفته شد و طالع به این طریق صورت یافت
 چون در منصرف بود از شهر و شتر را جمع بود گفتم مرا بجهت نفع از شهر بیرون
 آمدن پس رسید که کی خواهد آمد نگاه کردم چون که صاحب شرف طالع بود
 و نایب طالع و قرار در شب و شب یک ساعت بود منصرف شد گفتم ان شاء الله
 یک عصر شب و شب خواهد آمد چنان شد مثلا در یک سوال که حاکم از آنکه



فرستاده او از شتر را بجهت گله و منحصر شده یا نه و خبر خوشی را آید یا نه از ارتفاع گرفتن و در چه آفتاب معطل
 آفتاب گذاشته از روز و اسطلاب به این صورت طالع در است که
 گفتم که چون قرار صاحب منصرف شده رسول از این که به بارگشته
 و از آنکه صاحب پنجم در طالع است گفتم رسول آمده یا در این روز خواهد
 رسید و چون شتری در طالع است را جمع گفتم در روز توقف نخواهد کرد
 وی را بکن خواهد رفت و این سوال در روز و شب یک ساعت بود و دوم شهر
 رمضان ۱۳۶۰ وقت عصر **مسئله** سوال از نامه و کتاب

چون کسی نامه آمده بخواند تا بداند که در آن نامه چه نوشته است قبل از خواندن و از پیش که آمده از این طالع
 در است پس دلیل طلب کن و دلیل خداوند طالع وان کو که قرار در منصرف است که نامه رسد و وان
 کو که قرار در می بیند و خداوند پنجم دلیل که نامه بدو نوشته اند و بیکاه قمر و عطارد و لیدر یک و بدو نامه
 اگر یک مثال باشند دلیل یکی و نگاه کن تا در کدام خانه بود از طالع که خبر از آن جنب بود چنانکه در هم از سلطان
 و ششم از بندگان و چهارم و چون قمر و عطارد طالع بود از نامه خبر بود پنج و نظر در شرف این بود و بیکاه
 اگر ماه را اندر و در ماه را اتصال و انصراف تریع بود یا قمر دلیل که نامه از آن نامه بخان برنگ نوشته است
 و نیز بیکاه نامه از کدام منصرف است اگر ماه از منصرف وان معاند در برج شرف بود ان نامه از جانب

مطلوب

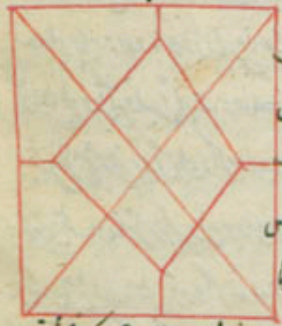
مطلوب

مطلوب

سلطان آمد بجز از قورنک و اگر ماه از خورشید بخواهد عقده آید و اگر ماه منصرف از افق بخواهد از سلطان
 آمد باشد و اگر از عطارد منصرف بخواهد از پری یا شوی یا قاش آمد باشد و اگر ماه عطارد از خانه خوش
 بماند یا از طالع بماند از ان حدیث سبزه و نیکو و صلاح بنیکر باه و عطارد که همیشه دلیل نام و خبره از ان
 عنوان است که ام اندر و بد بماند یا نظر از طالع ان کوبک دلیل ان نام است آنکه بنیکر بماند که از برج حرم بخواهد طالع
یا از برج دوم بخواهد از خانه خوش اندر ان نام حدیث مال بود و اگر از برج سیوم بخواهد از طالع یا از خانه خوش
حدیث دوم بخواهد بر او و سفر بود و اگر دلیل از برج چهارم طالع یا چهارم خانه خوش بود از ان نام حدیث
پر و مار و خانه و زمین بود و نام از کس آمده که بیان از وی بزرگتر است و اگر دلیل از برج پنجم از طالع یا از خانه
خوش بود ان نام از فرزند آمده است یا از کسی که بجز فرزند بود و در ان حدیث نام و طالع بود و اگر دلیل از برج
ششم ششم بود نام از پسر بود یا از ان حدیث چهارم بود و اگر دلیل از برج هشتم بود نام از زن بود و اگر
از شوهر زن یا از شوهرت و تبریح و کم شده بود و اگر دلیل از برج نهم بود نام حدیث میراث بود و خوش
اگر کسی و اگر از ششم طالع خوش بود از ان حدیث میراث ممالک شده بود و اگر دلیل از برج نهم بود نام
از دوستان بود و ان نام حدیث پند و نصیحت و سفر و دین و اگر دلیل از ان بود نام از بزرگی بود
و در ان نام سخن سلطان و اهل حکم بود و اگر دلیل از یازدهم بود طالع یا از خانه خوش نام از شوهر یا باه
و قدر و قیمت و اندر ان نام سخن که شاد کرد یا امید که در از ان آمدن نام بر آید و اگر دلیل از برج اول است
بود نام از بنده بود یا دشمن دیگر بنیکر بدان است که ماه بود منصرف و در ان است که ماه از او منصرف
اگر این است که طالع یا نظر از ششم و ششم ان نام از شوهر آمده است و از او حدیث نیکوئی و از او منزه
باشد و اگر از سبزه بود سخن آید بود نیک بماند و اگر از مقابل بود از ان حدیث خصوصیت بود و مولد باه و
عطارد که اگر از ششم بود سخن از ان نام سخن که چنانک شود و اگر یکی از این دو سخن بود و یکی سخن
اندر ان نام سخن نباشد که شاد کرد یا نیکوین شود و در این نیز مثالی بگویم و این مثال از کتاب بر ان
الکتاب یا فیم مثال طالع سلطان یا فیم و ضد او در ماه منصرف از افق بود و منصرف از طالع که نام

از نفعی که

از نفعی که بخواهد از ان از انکه شتر بزرگ شجاع افتاد است اگر شتر قورنک بود یکسکه که نام بود و شتر نفعی بود
 و چون ماه دلیرت و اندر خانه امید و ستان است نام از شوهر است بجز شوهر و اندر ان نام امید و طعرت و از انکه شتر ضعیف
 دلیل آنکه که با شتر که بیان نام بود وی آمده است توانایی ان نداند که با امید و فاکند که هر دو را یکی در ان بود و از انکه هر دو
 در یک برجند و از انکه عطارد بر اصل خوش است شتر را می بود و از انکه طالع برج منقلب است جلالت ایشان بر آید از انکه یکراخت
 قوی که در سده رسول عاده از انکه طالع شتر چون قران افق منصرف است که این نام از سلطان است و چون شتر خوش
 کیشم می باشد شریف بزرگت و ان حکم لاریت و چون قران چشم در خانه است که در شتر خود دلدر زمانه و عطارد در
 از نفعی که جمع نفع دلیل آنکه در زمانه سخنها خوب بود شتر و از ان بزرگ در رسیده بود و باه از زنی بزرگ را می طلب
 حاصل کیشم که در نولف است و از انکه که فاصد نامه آفند و تحقیق ان کبوتر



طالع نوشته است **باب هشتم** در دلایل ششم طالع و ضد او شترش
 و در دلایل ششم و صاحبش و ان کوبک که در صاحب ششم منصرف
 شده دلیل است بر مرض ششم و صاحبش دلیل بوقت و چهارم و صاحبش
 و ان کوبک که قران در منصرف شده و اثر شتر و قورنک و صاحبخانه قورنک و قورنک

پس هم دلیل حقیقت است و طبع از ششم چنانچه معالجه کردن در و ساختن از نهم و ضد او شتر و سهم العاده و مکر از ششم
 و ضد او شتر اندرین دلیلها نگاه کن و چرب و موافقت و مزاجها سخن و خوش و حکم ان **مسئله** چون طالع
 دلیل آن چهارم که در طالع کوبک صاحب طالع قورنک این چهار شفا باه و اگر بر خلاف این بود چهار روز
 کشته و برج و وسطا است و دلالت بر حال بیمار کند اگر در انجا کوبک سخن بود یا ضد او از برج خوش بود در ان چهار مانده
 و برج سقیم دلیل حقیقت است اگر انجا کوبک سبب بود عجز بزی بود **مسئله** اگر شوال گفته که بیمار از نفعی جمله است بنیکر
 برج ششم که که ام کوبک در اوست اگر اصل بود عجز او شتر از ان بناه شدن مزاج و در شتر خون و شتر ششم
 از در دل و در سر و فرجه از کرده و قضیه عطارد از حقیقتان و قران در رسیده و در **مسئله** اگر رسیده داده
 صفت از حقیقت که صاحب طالع در دویم بابی حلت از نهم را سخن در ان و اگر در سیم بابی از نهم باشد ان شاء الله و اگر در چهارم

مسئله

یابی از صاحبگاه بخورنده و اگر در چشم از یار حجاج و شراب خوردن و اگر در چشم یابی او را خنجر در دهان پهنند
و در چشم از جنک کله که بر زبان و انباران و ضد و در چشم از ورم و ترس و دیدن عجیب و در چشم از
روز و در چشم از خوف بگناه یا از موم یا از کرم و در یازدهم از کرمین مار و عقرب یا از جلیه اناسه و در دوازدهم
از بند و زدن **مسئله** اگر در طالع پنج مریض صحت یابد و اگر در چشم پنج علاج طبیب موافق باشد یابی عاقله
صحت یابد و اگر چشم در چشم پنج یا هفتم چشم پنج طبیب خطا کند س قول ان طبیب باید که داشت و قول طبیب دیگر
باید گرفت صاحب بطیموس در **مسئله** کلمه میگوید از ان السبع و صاحبه منخوس ساطع عیقل فاستبدل بطیب
افرو اگر در غرضی وسط الساء بود لیس است بر تبار حال بیمار و مریض جزای زبان کار آرزو کند و اگر در وسط اسما
سعد بود بیمار در روز و ما و غذا که مناسب میل کند **مسئله** اگر رسد که بیمار مریض از تن بود یا از جان نظر
کن باطالع و مگر که دلیل تری است و صاحب طالع شمس و صاحب برج مگر که دلیل بر وجه است پس اگر طالع یا چشم
یا چشم ظاهر مریض بر تن بود و اگر صاحب طالع یا صاحب برج مگر که مریض بر وجه بود و اگر در چشم شمس
بنمایان ناظر مریض بر تن و جان هر دو بود **مسئله** اگر خداوند خانی شمس تحت الارض پنج بیمار
پنهان پنج غیر باطن تن و اگر خداوند شمس فوق الارض بود بیمار در ظاهر پنج **مسئله** اگر گشتی رسد
که این بیمار در کدام اندام است بلکه بدان گوید که ماه از او منفرد گشته و بصاحب ساعت اگر باولنج
بود بیمار از روز کردن و سینه بود و اگر میان برج بود بیمار از شکم و کرده بود و اگر در آخر برج بود بیمار
از پایها باشد و اگر این دلیلها که گفتیم در حدیث باشد بیمار از در چشم و پنج یا بود و اگر دلیل در برج
توز بود بیمار از در دکل و پنج و پنج بر کردن حادث شود و اگر دلیل در برج جوز پنج بیمار از در دست
و گشتان و بازو پنج و اگر دلیل در طالع پنج بیمار از سینه و پستان و شش و درده بود و اگر دلیل
در سینه پنج بیمار از در معدده و پشت کوزر و اگر رسد بود بیمار از در درگاه و چهارم و در زدن
و در مریض بود و اگر در مریض بود در زین و زین کاه مثل بوسیر و فتن و وقوع بود و اگر دلیل در برج
عقرب بود بیمار از در ذکر و پنج و خیمه و شانه و میان ران بود و اگر دلیل در برج قوس بود بیمار

از در ران و اعصابی و انشا و زنا با حیوان و دواب و چهار پا و اگر دلیل در برج جد بود بیمار از در زانو و عصبها
زانو و اگر دلیل در برج اللهب بود بیمار از زانو و اشدن از جاده نبود و اگر دلیل در برج حوت بود بیمار از زانو گشتان یابی بود
مثل خواب رفتن پا و غیره و در رگوب پا و عاقل دانم که این تر نفضی بود و توانی بر وجه افاتی و اغتر **مسئله** اگر رسد
که این بیمار از در پارس است یا از نزدیک بلکه خداوند طالع و جان گوید که ماه از او منفرد است و اگر مریض پنج تو پنج بیمار و اگر
منعد باشد در سینه بود **مسئله** اگر رسد که این بیمار تو است یا از آن اگر دلیل در برج مگر که رسد تو است و اگر دلیل در
برج شمس پنج زنی و اگر مقابل گوید مگر که ماریش پنج زن باشد و اگر گوید دلیل شمس پنج بود و اگر مریض پنج زن
مسئله اگر رسد که این بیمار به شو یا به جنک صاحب طالع و باه و در وجه طالع اگر در سینه شمس باشد و صاحب
هشتم ناظر بود باطالع از جابه دلیل بود که بیمار بر دور و اگر صاحب طالع یا قور و رتبه باشند یا باطالع ناظر و در شعاع
باشد دلیل است صحت و اگر دلیل که گفته شده بود از آن متصل شود دلیل صحت است و اگر دلیل تحت الارض باشد
و متصل بگویم باشد که در وسط الساء پنج دلیل صحت است مگر آن گوید که مریض دلیل ملاک پنج و اگر قور فوق الارض پنج
و گوید تحت الارض متصل شده و مریض دلیل ملاک بود و اگر در صاحب طالع مقبول یا ناظر به حدیث در الیوم
والعبدین ان چهار صحت یابد و اگر صاحب طالع عند او نشستم مقبول و قرفاس پنج عمده و اگر در چشم و غیره ناظر
و قرفاس دلیل صحت بود و در باب بیمار بهترین پنج که صاحب طالع بعد از ناظر باشد و جایگاه بگوید و اگر
بخش ناظر بود و در وجه پنج و تبار تران بود که نظر بخشن از زرع و مقابل و غار نبود و اگر صاحب پیشتر
سعد بود و یا قرفاس ناظر جایگاه بگوید از طالع و صاحب طالع تر سعد بود و باطالع ناظر دلیل پنج صحت یافتن
زهر و موافقت لا و **مسئله** بگوید در مگر که رسد عجمه یا بنور بیمار باشد و بنور و غیره بیمار باشد
شود و در مگر که بعد از شعاع یا عجمه که در صحت برید آید پس بگوید از اول و چهارم و هفتم و نهم و چهارم
و نازدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم چون قریب این روز ما بشعاع یا عجمه بخشان رسد بخوان بد بود و شولار
و غیره زیاده شود و اگر بشعاع یا عجمه بعد از آن بخوان مبارک پنج و صحت در راحت برید آید پس اگر در رسد اعلمت
یا وقت سوال بر وضع قرفاس زیاده کنی تسبیح بر رسد و چون عدد و مثلاً در زیاده کنی مقابل رسد

و چون ولایت و حمل در جبهه زیاده کنی تمیشت این رسد و چون ولایت و عطار در جبهه زیاده کنی بر تعین ایمن و چون میسند
 زیاد کنی تبس ایمن رسد و چون میسند و شش در جبهه زیاد کنی بهمان مثل برسد که در وقت مرض بوی بار و وقت
 سوال بایکد ایضا وضع را کفها هر دو در جبهه بجهت که در وقت که فرما این موضع رسد اگر غیر متصل شود چار و خطها
 باشد خاصه که اینواضع در جبهه اعتراف بوی یا یکی جز برین از این باشد و اگر بعد بر این موضعها فرافکنند یا در این
 موضعها باشد بهتر است و اگر در اینواضع بجهت مقصد بوی راحت و سلامت و جوان نکو بوی **مسئله** و این قول است
 اکنه زرات که هرگاه روزی که حال مریض بد اندر حساب کن اسم او و زیاده کن یا آنچه از ماه گذشته بخ
 تا روزی که مرض چار رسیده از ماه فارسی و پست و در آنرا زیاده کن و جمع ساز که چند صد است و اگر

طرح کن تا سه یا کمتر پس طلب کن در جدول حیات و موات که در جدول حیات یا بی زیره و الا ببرد

مسئله در باب توی که بهتر از این اگر کسی چار شود و خواهر که برانی بر شو یا پدر دیگر نام و علامت از
 که در از چار شده بر و از آن روز که شنبه یک در در شنبه دو در در شنبه سه در در چهار شنبه چهار در در پنج شنبه
 در جمعه شش در در شنبه هفت در در یکشنبه و پست و دیگر در و از آن روزی که در این طریقی که آنچه با در لوج طلب کن که در لوج
 حیات یا بی بر شو و اگر در لوج موات یا بی ببرد و یکجان روز کار از کجه این لوج را وضع نموده اند و لوج امنیت

ابج ده دج طری لک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ط ی و ر ب ا ب ج د ه و ز ح ط ی ل ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ط ی و ر B

لوح حیات		لوح موات	
۱	۶	۱	۶
۲	۵	۲	۵
۳	۴	۳	۴
۴	۳	۴	۳
۵	۲	۵	۲
۶	۱	۶	۱

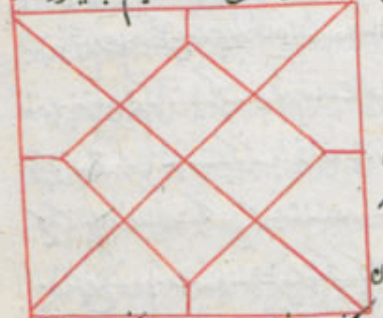
پس قیاس کردیم که چون خون گرم و تر است از غلبه خون چار پنج رسیده و از آن سبب که خداوند ساعت که نعل است

از اول حرکت

را قول حرکت که چار را و از در در نیم و نیز از آن یک ماه از شتر منفرد و شتر از اول حرکت چار را و در سر آمد
 شتر که ماه از شتر منفرد و شتر از آن یک ماه از شتر منفرد و شتر از اول حرکت چار را و در سر آمد
 خواسته با ایم که حاقبت این چار چگونگی خواهد بود نگاه کردیم در برج حاقبت ماه را یا نیستیم بعمار در مقصد از عطار
 و عطار که ترق و ضا و ند طالع مخرج و ماه نیز مخرج از عطار که مخرج است و مقابل اقبال بر لید
 بران بوی که ان چار سلاک کرد در پنجم استیم که بر این چار که ببرد نگاه کردیم تا ماه که لید است است با عطار
 کی فران کند دیدیم که در شش ماه روز یک قران میگردن کیشم تا تنه روز یک از عطار چار مانع و هم او کوی در شش یک طالع
 میزان یا فیم و صاحب طالع در برج حاقبت اصاب و سوم العاده اندر خانه چار و فصل اندر و کیشم ضمیر چار است
 و خواسته با ایم که این چار کیت یا فیم صاحب طالع اندر روز سوم کیشم این چار بنده است یا بنده رازده
 و یکین از آنکه در شش شرفیت و کوی شتر و لید مراد است کویم که این چار کیت و در آن روز که در برج حاقبت
 کویم که این چار سلطان است یا کیت که پوسته سلطان و از آنکه عطار در شرفیت عطار در کویم از آن روز که در آن است
 و از آنکه مخرج از ماه منفرد و اندر عطار کویم که این چار کیت و در آنکه صاحب طالع لوج اصاب بوی چار
 کویم که چار کیت در شش رسیده پس خواسته با ایم که بر این چار که ببرد نگاه کردیم تا ماه که لید است
 پس ماه با مخرج یا فیم چون برج و یکر آن تمیشت شتر کویم که این چار که ببرد نگاه کردیم تا ماه که لید است
 چنده روز دیگر بهتر که صاحب طالع را نگاه کردیم مقصد فصل بوی که این چار که ببرد نگاه کردیم تا ماه که لید است
 چهار روز دیگر چار بر شتر و در روز زیاد که عطار چار را کار و در آنکه بوی که این چار که ببرد نگاه کردیم تا ماه که لید است

و شتر سوخته و میان زهر و شتر منفرد بوی که این چار که ببرد نگاه کردیم تا ماه که لید است
 از لید کویم که چار کیت در شش رسیده پس خواسته با ایم که بر این چار که ببرد نگاه کردیم تا ماه که لید است
 شرفیت و لید کویم که این چار که ببرد نگاه کردیم تا ماه که لید است
 در خانه خود لید کند که این چار از فرزانان ملک مخرج خواسته با ایم که بر این چار که ببرد نگاه کردیم تا ماه که لید است
 بصاحب طالع تا بکه مقصد شو یا فیم عطار در با حصار مقصد و میان عطار فصل چهار در شرفیت و میان ماه

در پنج طالع در اولید که مضمون میان کیفیت که این چهار روز و یوانی رخو استیم تا بد اینم که در دو بهتر شو یا نه پس طالع که صاحب طالع است چون که در فصل که در دو و بهتر شود که از روز مضمون است بهتر که در میان بیست که ماه برج منور در پنج خد او نوز برج ششم است و میان منور و ماه منور در دست و دلی که اند که چهار روز در منظره حرکت آید آن بیست که شتر ناظر است از طالع اولی که اند که چهار سال منی یا بد منی که سوال از زو لغسان کتاب حفظه افه روز چهارشنبه سوم رمضان الف است و ثلایان از طالع چهار سوال که در اول خلاص کردیم مضمون و شش راجه و آفتاب بیست و هفت در صدهم شش دقیقه ثوبی روز در وسط لاب بر مفضل و اتفاق وقت که از اینم و بد این صورت را پنج طالع در دست که مضمون و صورت را چه اینست **باب ۱۰**



کفاه کردیم که این چار صورت یا زن کیفیت همی است از آن اسکند که در اصل مذکرت و کند موبنی خ و در آنکه صاحب طالع در هفت روز خانه خود است که در هفت روز است یا اهل که هفت روزه و چون عطارد را جمع بود خصوصیت که در آن و کوج که در آن حکومت خوار کشیده بود پس برسد که چهار روز از آن یا از میان کیفیت چهار روز از آن و جان هر روز از آن که طالع اولی است از بودن رطل در آنجا مخصوص است و خداوند طالع که در طالع است بر تبع زحل و زهره و جبت مخصوص برسد که که بجهت جاری دار و کیفیت که در در و کزانکه رطل که صاحب ششم است در طالع راجع است و بیان در در و کرت نیز در او در آنکه برج در تقابله رطل است پس برسد که در آن که در آن چهار برج سیده که کفاه کردیم صاحب طالع در آن خانه در سم راجع کیفیت از خود است طالع این چهار برج سیده پس برسد که این چار نوباست یا که کیفیت در در و کف که است از آنکه در طالع مغرب است و بت نوبی از آنکه در طالع است که در وقت مشرق است پس برسد که این چار بهتر شو یا بر بد که کفاه کردیم برج حاجت صاحب ششم نیز در هفت راجع کیفیت این چار صورت نیا پس نظر کنیم بصاحب طالع بر برجیت ناظر جنین که کمی در طالع بود صاحب ششم و یکی از راجع صاحب ششم است که مضمون که بیست که در آنکه صاحب طالع مخصوص نظر مخان در جبهه بود و محسور

بنی کفیم

بنی الخیرین بگویند این چار بجهت برسد که وقت که کفاه کردیم رطل در طالع بیست و سه روز در پنج و در راجع بر رطل بر کیفیت روز سوم بعد از تقویم هر روز از آنکه استعدیات گفته شد گفته شد این چار یا در دو و در وقت صنیم و وقت نوروز هر روز با نام اخرت شفاف و اگر اول اسم و بر گفته طالع سستی نمیدید از این جهت اول نام بنی که در رطل مفضل حقیقت زخمو ظاهر است **مسئله** هر چن عقبه کو به اگر بر سندی که چار بنی یا میر و سکر اگر صاحب طالع در طالع پنج و سده یا سوخت صحت یابد و اگر در رانی بود با طبا مال بسیار بخشنده تا علاج کند و بهتر شود و اگر در شتاب بود بهتر شود و اگر در رابع بود بر دخصی و نخبی یا نخبی شش و در راس مرض او بطل کشته و بهتر شود و اگر صاحب طالع در ششم پنج میساید که هر شخو از خانه خود و فرزندان و اهل بر دست خود تا شفا یابد و اگر در ششم پنج و سده و اگر در ششم پنج اگر گفته شفا یابد و اگر در رجم بسیار اگر روجه یا بر شو یا بیستم یا م خانه خود شفا یابد و در این رجم شفا یابد و در رجم ریند میر و الوی **مسئله** در سوال از رجه که در رنده بر سندی که اورا بفرود بخرد شنیده و بهتر شود یا بنی که بجهت او در طالع و خداوند مضمون تا کدام نوبت است که از آن طالع تو نیز در کفاه نتقن بهتر شود و اگر خداوند طالع در ششم بود که بنی که در رنده که این بنده خنده شو یا نه اگر صاحب طالع یا بر ششم باشد یا صاحب ششم مضمون بصاحب طالع بصاحب ششم در طالع اربعه خیز شو و اگر که برسد که این بنده عمر خوش کرد یا نه بنیکماه و بصاحب ششم که این عمر کویکس دلیل بنده اند چون انسان در دم یا سوم مقید شده بود که بنده زود حده شو و دیگر آنکه اگر ماه یا صاحب راجع ششم جدا و نه نیم میزند یا کویکس میزند که هر کس با ششم یا ششم پنج زود حده شو و اگر ماه یا صاحب ششم نما او نیز طالع نکر در دوشه شو و اگر در دوشه شو و در کرد **مسئله** اگر بنده برسد که در دست این خواج فرود حده شویم یا نه بیکر که خداوند طالع یا ماه بستاره میزند که خداوند ستاره وسط الساء بنا میاید یا بستاره میوزد که در وسط الساء میوزد آن بنده زود حده شو و اگر ماه یا خداوند طالع جدا و نه نیم میزند یا بستاره میوزد که اندر وسط الساء بود زود حده شو و اگر ماه یا خداوند طالع خدا لیر باشند روز کار در از زمانه زود حده شو و اگر برج دیگر آید و با ستاره دیگر اتصال کند او در وسط الساء کند زود حده شو پس لازم کار در روز **مسئله** در از از رنده چون بنده برسد که خواج بر از از رنده

بجز آنکه طلوع و باده که هر دو کوب لیل بر سنده بوز و بخند اوند وسط السماء دلیل صاحب بنده بل اگر خداوند
طلوع باشد اوند وسط السماء نظر باشد یا قبل النور و جمع النور از تریع و تقابل و میان ایشان قبول بود
دلیل کند که خداوند شش در جسم بود و از آنکه در هیچ اوضاعی بود و امید شش بر نیاید و اگر قبول و اتصال
هم از تریع و تقابل بود از آنکه در لیکن شش بر آید از صاحب به شش و اگر اتصال از نظر شش بود لیل
کنند که آن بنده از آن شش و اگر میان ایشان قبول بود بهتر شش و اگر خداوند برده برسد که بنده از آن شش بماند
صاحب طلوع دلیل بر سنده در در صاحب طلوع یا ماه دلیل آنکه با بکتاب اتصال ایشان و حکم کن چنانکه شرح کویم
مسئله فی التالیق اگر بر سنده که بر خسته باز آید و یک شش یا نه آفتاب و خداوند خانه ماه و صاحب طلوع
دلیل بر سنده بود و صاحب طلوع یا ماه دلیل بر خسته اگر ماه یا قباب شوند در آن برج که هست که خسته را بگیرند
و اگر ماه و خداوند خانه شش بگرد یا بخند اوند وسط السماء بویوند که خسته باز آید و اگر ماه منفرد بود در هر
و مقصدی بخس که خسته را بگیرند و صاحب شش از روحی شود بود و نیاز از شش و اگر ماه یا خداوند طلوع بنا
راجع بودند خود باز آید و اگر در طلوع تناره بعد بود در مقدم شش که خسته را بگیرند و اگر ماه یا خداوند طلوع
از شش منفرد بود بخس مقصد که خسته اندر سبب میرد و اگر ماه یا خداوند طلوع در برج زوج بدین باشد
که خسته همانند باشد و اگر ماه اندر تحت الطام بود در حال بودند که خسته ببرد و اگر تریع بوز در هم میرد
و اگر تریع بوز در و راجع بود بخس باز آید طبع خوش و اگر در طلوع خوش و در مقدم بعد که خسته را باز نشوند
گرفت و اگر ماه منفرد بود در صدر و هیچ کوب اتصال است شش او را نشوند گرفت و اگر ماه منفرد بود در شش
و اتصال شش با کوبی که خسته را بگیرند و اگر ماه منفرد بود لاکو کوب متصل بود بخس که بر شش و اگر در وسط
خس بود یا خداوند وسط السماء یا خداوند خانه ماه یا آفتاب بخس بود خداوند بنده را مفرتا رسد و اگر
ماه یا خداوند طلوع بخس بود مفرت بر بنده رسد و اگر آفتاب یا خداوند خانه ماه در برج مقدم بود بخس
در برج مقدم بود و خداوند میرد و اندر جستن بنده نیابند و اگر ماه در برج مقدم بود بخس در مقدم بود بنده میرد
و اگر نه اند خانه ماه در تحت الطام بود و خداوند قباب بوز بر سنده خداوند بنده در جستن میرد و اگر

در مقدم

در برج مقدم بود و طلوع برج مقبل که خسته باز آید و غیبی پوسته با اول بود که خسته بود و اگر بخس بود که خسته
باشد و اگر ماه اندر وقت بود و خداوند ساعت اندر وقت که خسته منور از شش برون ز خسته و آن کوب که قمر بود
مستعدت و آن کوب که صاحب طلوع بود مقصد است اگر این هر سه در او طلوع یار او تا در صاحب طلوع
یار او تا آفتاب یار او تا صاحب است قریب باشند که خسته از شش برون ز خسته و اگر این هر سه دلیل در میان
الا و تا باشند تفویض ان شش و اگر طلوع از شش برون ز خسته و بدون ناحیه که دلیل آن در رابع بود و اگر دلیل
که خسته در طلوع شش که خسته در وسط شرق بود و اگر در در اول شش بود که خسته در برون شش بود و اگر در رابع بود
در نواحی شرق بود روحانی شش و دیگر با بر این قیاس کن و اگر برج زاید بود از شش برون ز خسته بود و اگر ماه در برج
شرق بود طلوع که خسته سو شرق ز خسته و در برج جنوبی بود جنوب و غربی بود مغرب و شمالی بود شمال شما
در بیان الکفایه ایراد کند که اینست مثل طلوع برج قوس و خداوند شش از ماه منفرد از شش و مقصد آفتاب
از آن بیکه ماه با قول جرت اول یا است که که خسته و از آن بیکه طلوع برج زوج بدین است بنیاد که خسته
در وطن شش و از آن بیکه ماه و خداوند طلوع و شست در وقت دلیل کند که خسته در شش و منور برون
ز خسته و بدان بیکه ماه از شش منفردت و یا آفتاب مقصد دلیل کند که زو باز آید و بدان بیکه خداوند
خانه شش است و ماه از در منفردت شش مستقیم دلیل کند که خداوند که خسته خوش شود شو خواستم تا بد اینم که
کی باز آید نگاه کردم که ماه کی بخس کرد که هاست باز آمدن بود پس زب را در برج دوم یا ششم از برج ماه
که دلیل کند روز ششم باز آید مثالی دیگر هم او کوب طلوع حوت و خداوند طلوع شش در برج دوم بدان
بیکه ماه اندر رابع زاید و خداوند طلوع نیز اندر تریع زاید است و اتصال ماه بعطارد است از در پس
دلیل کند که که خسته بنده است و چون خداوند طلوع اندر برج آتشی است دلیل است که لور شرق ز خسته و بدان
دلیل که برج آتشی است و عطارد در رابع بود یا در زینت که کوب است بود پس نگاه کردم از حال صاحب
بنده لایح و وسط السماء آفتاب یا ششم و بقویا بجز شش دلیل کند که خداوند بنده پوسته سلطان بود
یا تو اندر مستعد و سکو مال بود پس نگاه کردم بعاقبت اینها از اتصال ماه و از برج چهارم و خداوند شش

وضع او در خانه ماه راجع نماید چون در حوضه استقیم هم بودند بطرح باز آید مثالی دیگر هم او گوید طالع
 کرخیه سلطان یا قسیم وضع او در طالع ماه و ماه اندر برج ششم منصف لاکو بر منصف بعطار درواز قباله و عطار
 ساقط از طالع پس لاکو کند که این بنده است و لاکو اندر برج ششم است و اتصال ماه بعطار در است و عطار
 نیز مشرقیت دلیک کند که کرخیه بسو مشرقی رفته شمس و لاکو اندر طالع و وضع او در برج عاقبت
 در برج چهارم غی نکر دلیک کند که این کرخیه را بدست نیاورند و باز نیاید زیرا که وضع او در خانه ماه نیز مغربیت و غایت
 ساعت نیز در برج ششم است و نیز منصف است و اگر وضع او در سمت اندر و در طالع راجع بود در لیدر باز آید ن بود
 و لاکو اندر اتصال ماه از قباله است دلیک کند که زهر بر کردان کرخیه و لاکو اندر طالع در روز ماه متعده و با قباله
 دلیک کند که کرخیه بسو سلطان هم بود و لاکو اندر او داد زایست و برج ششم بسو در چهارم دلیک کند که عاقبت



طالع و ماه دلیک کرخیه بود و در آن صاحب طالع است در میزان راجع بود کفیم که در لاکو اندر خانه ماه
 قدیم چون در راجع وسط الساء در متوسط بود کفیم این کرخیه در شهر چون رفته بود چون ماه در برج شمالی
 بود کفیم کرخیه بیست سال رفته پس بر سیده که باز آید یا نه نظر کردیم چون ماه جمیع صاحب خانه خود و صاحب وسط
 الساء بود کفیم خود باز آید و چون صاحب برج عاقبت در روم میشد و در شب خوش است لاکو اندر جهت لاکو
 او نیز بر سیده بود که باز آید کفیم چهار ماه دیگر لاکو اندر و در است بر سه در سه و بدست دقیقه هر روز
 حساب کفیم چون مخرج با جمیع کفیم در راه یکی از طالع مان ملاقات کند و چون در روم تحت آفتاب بود
 کفیم که دلیک بر است که با شاق شخصی از ده کند که بجزت پادشاه رسد و چون کفیم خوش بود و در متوسط کفیم

که هر لوی

که در شهر و طاعت پادشاه و مراد است نماید چون با اینها گفته شد و ذکر کرد که این طالع مشکیه است رفته پناه خواهد بود از زنی
 از شهر بود که بر بر پدر سلطان تریز زک بود لاکو در مروت و حاکم لاکو در مروت و حاکم لاکو در مروت و حاکم لاکو در مروت
 مشکیه او کرده بود و بسفر از حاکم لاکو در مروت و حاکم لاکو در مروت و حاکم لاکو در مروت و حاکم لاکو در مروت
 چهار ماه مراد است و آنچه از در الحاکم بخورد و مراد است که موافق آمد و لاکو در مروت **باب هفتم** در دلیکهای
 بدستیم و مانیه فراموش در تمام طالع وضع او در شمس و قمر و ان کو کفیم قمر لاکو در مروت دلیک در مروت و
 خدا فرودان کو کفیم قمر و منصف است دلیک لاکو است که از بهر او می بر سنده و اخاب دلیک در مروت و در مروت دلیک
 زن که دلیک در مروت مخرج با صاحب مخرج باید دلیک بشود عتده تصد شده مخرج آن رفته بر آید یا سانه و بدین مخرج
 و حوضی از جانب مشول عتده مخرج دلیک که خوش یا غیر مقبول بود دلیک است بر با هر دو از هر آنست پس اگر خوش بر ما
 بود زبان خود و از مخرج زبان زن و هر دلیک که در مخرج خود تراشد و همان صاحب مخرج و هر دلیک که زبان
 با صاحب با لاکو مخرج مخرج **مسئله** اگر دلیک در مروت و دلیک مشول عتده مخرج در یکی جمع شود و بجزنگه لاکو
 کو کفیم نور این کو کفیم نقل میکند یا نور این در کو کفیم جمع میکند اگر چه مخرج جنین زنا شود بر آید و اگر جز این
 باشد بجز همان کو کفیم ماه لاکو در مروت مخرج و ان کو کفیم ماه بر منصف است لاکو این هر دلیک که صاحب
 جمع مخرج با منصف باشد این زنا شود یا آید و اگر این هر دلیک هم منصف باشد پس آفتاب را دلیک خود
 بکند و در هر را دلیک زن اگر اتصال داشته مخرج این در لوی بر آید و اگر مخرج جنین باشد که اگر در مروت زنا شود
 بر نیاید **مسئله** اگر لاکو که بر آید که این زن خوبت با زنت بجز صاحب برج مخرج اگر کو کفیم مخرج با سینه
 بود کو کفیم عتده ان زن خوب صورت بود و اگر خوش مخرج با نظر بود کو کفیم خوش است زن رشت بود **مسئله**
 اگر خواهر که بر آید که بکنوت یا بدخواست بجز صاحب مخرج اگر در خانه خود مخرج و عتده بود اندر ذات خوش
 ان نیکو خویش باشد و اگر صاحب مخرج اندر چهار عتده بود عتده خانه خوش مخرج از آن زن نیکو خویش
 باشد و اگر از قباله کرد از زن رشت بر شد و در تربع میان خود **مسئله** اگر بر سنده که این زن بخود رشت
 باز آید یا نه بجز مخرج از طالع و ان کو کفیم ماه لاکو در مروت دلیک در مروت وضع او در مخرج و ان کو کفیم ماه لاکو

علا

مفضل است دلیل زن است اگر این دلیلها هم مقصودند از شش و نسیس باز آید بخود و از ربع و تقابل تعارض
بوزن با زن باید و اگر آید با مرد نماند اگر نسیس در او باشد و فوق الارض و زهره مغربه و راجع
و محرق زن بصلح آید و بیجان شود و اگر تحت الارض بود زهره فوق الارض باز آمدن به طور ریح و اگر
بوقت شش زهره هر دو ساقط باشند مگر نازن طلاق گوید که از او جزو منفعت نباشد و اگر زهره
سقیم بود زن بر روی سلسله خود در زنگه بگرداند و کوه بیجان شود و صحرای طاعت کرد و اگر دلیل زن
با نوح راجع بود زن بصلح باز گردد و اگر ناقص نبود ربع بی نسیس از چهار ربع در تقسیم دلیل بود که زن بیجان نبود و باز نیاید
و اگر آید به قول **مسئله** اگر خوراک بر آید که این زن مائوسه شود بیکدیگر دست باشند یا نه بیکدیگر در زن
اگر از نسیس و شش هم نماند دلیل زن که هر دو را در دست دارند و اگر از خانه نماند مگر در ربع و اگر از ربع و خانه
نماند میان حال باشد در ربع و در ربع **مسئله** اگر برسد که این زن و شوهر مالدار شوند یا نه بیکدیگر در طالع دستم
که دلیل مال زد میان باشد اگر سحر در این بر جای بیاید یا بیکدیگر در خانه باشد یا نه از این بر جای بیاید
و سقیم دلیل کند تو اگر ایشان و اگر بر جای که اگر کیم غمناکند او اندان برج محسن راجع باشد دلیل
بر بلند و کم نفع آن باشد **مسئله** اگر برسد که ام یک در این مستطانه بیکدیگر صاحب طالع اگر در
باشد و صاحب ششم اندر زهره دلیل کند که برسد و قوت است و حکم او روان زد اگر در خانه طالع اندر زهره راجع
و ضد او در ششم اندر و تدان بیکدیگر حکم او روان زد و قوت است و برسد و زهره در ربع **مسئله** اگر سوال
کنند که زن زهره بر روی سبک بصلح طالع زهره بر شش مقصود است یا محرق کرد دلیل کند که زهره بر روی
و اگر صاحب ششم زهره بر شش یا محرق کند زن زهره بر روی سبک بصلح طالع زهره بر شش یا محرق کند و اگر محرق
در سبک یا نافع شش طالع در خانه قریب خد که زهره بر روی سبک بصلح طالع زهره بر شش یا محرق کند و اگر محرق
اگر برسد که این زن جوان است و پاک راجع یا نه بیکدیگر صاحب برج اشتم اگر در برج ثابت بود جو عورت و بگویند
مفضل بود پاک راجع بود و اگر در برج زوجیه بود و عدان نظر داشته باشند شوهر بیکدیگر بود یا نه گفته باشد
و اگر برسد که از آن شوهر زهره در ران بیکدیگر در ربع کیم بی و الا نسیس و اگر در ربع

المخاض

اشتم زهره مقصود بود بر آن کبر ان زن است در ران کجا باشد **مسئله** اگر برسد که این زن بخود کیم دیگر دوست
دارد یا نه بیکدیگر صاحب ششم زهره و تر یا طالع الوعد است دشمن با شوهر خود بود و اگر در ران او بود دشمن با شوهر
نمود **مسئله** اگر برسد که این زن معشوق چه نوع دارد و این که صاحب ششم تا کند ام کوکب فصل است معشوق
ان کوکب بگرد و در ران زهره شوهر در ران انکفایه مثالی کیم مثال نگاه کیم بطلع عورت یا نسیس
صاحب طالع برج و مخرج اندر وسط السماء ماه اندر طالع و تقوی بصلح طالع دلیل طالع راهه یا نسیس در آنکه
ماه نسیس است بمتر و نسیس در ششم است و صاحب ساعت اجماع است کیم این زن در ران بر آید بیست که این ماه بمتر
بروزد و چون زهره منفرد شود و مخرج میزند در دلیل کند بر او آمدن اما چون نسیس اندر ششم راجع است کیم
اول این ران را با نسیس جانشان نمیدهند و چون نسیس مستقیم کیم این جهت بر آید پس خواستیم که بدانیم که این
زن قبل از این شوهر داشته یا نه نگاه کیم بصلح ششم و ان زهره است اندر برج زوجیه کیم که این
زن شوهر کیم است و لا انکه زهره را در ران ران صلح با ششم و زهره در خانه سوت است کیم که این زن را شوهر است
پس خواستیم که بدانیم که زن را فرزند است یا نه نگاه کیم به برج ششم زهره و ان برج اول با ششم و اندر
در خانه نه کیم که از او فرزند است و اگر کوکب شوهر کیم نسیس زهره است مثال و بیکدیگر بصلح با ششم و ضد او در شش
اندنم دلیل کند که اینم در خیمیت و لا انکه اندر برج نسیس است و با صلح دلیل کند که شوهر از سفر زان بجهت رضا
مال است با نگاه کردیم حال زن خداوند نسیس در ران ران صلح با ششم که این زن بیکدیگر است و بیگانه و بیکدیگر
خود و لا انکه نسیس زهره در برج زوجیه است دلیل کند این بوسه است پس خواستیم که بدانیم که این شوهر
بر آید یا نه عطارد که صاحب طالع است منفرد با ششم از ران و نسیس بوی و ماه خلا دلیل کند که این
شوهر بر نیاید و لا انکه در ربع طالع ما دلیل نسیس و ران ران صلح با ششم و عطارد در ران ران ران
دلیل کند که این شوهر در ران ران و لا انکه زهره اندر وسط السماء و عطارد در ران ران ران دلیل کند که این
زن بیکدیگر در ران کیم و شوهر غریب ران ران ران مانده و زهره در ران ران ران ران ران ران ران ران ران ران ران
قبول نکند و نسیس مثالی بیکدیگر طالع شوهر با ششم و نسیس زهره در ران چون ضعیف بود دلیل کند که ماه نسیس

و ماه را تو حال باقیم و از آنکه خداوند ساعت از خانه خویش است پس ماه را منصرف یافتیم از عطارد و مقصد
 بنامه عطارد را دیدیم که قسم ماه بود مقصد شو از آنکه ماه از بقا عطارد بازگشته چنان گویم که این زن
 مایه شوهر دیگر پیش از این داشته و از آنکه زاره راجع است گویم که این را خویش است و از خویش بد طلاق محتر است
 خواستیم که بد اینم که این زوج بر آید یا نه گویم که این زوج بر نیاید زیرا که زاره راجع است و زین اندر طالع و
 او را طالع زین بر آید که برج حجاب است بسوی البیوت و سرطان برج سفالت مثلا که از کون
 استخاره نمود صورت طالع بر این نظر است
 که غایتش از آنکه صاحب مقصد از طالع
 طالع پس خواستیم که بد اینم که زن از خواند
 نره که دلین است در نور رخسار باقیم کفیم
 باشد یا حکم است و نسبت و چون رخسار
 در وبال راجع و فکر دیدن است در بسو طمسن دلین گویم زهره دیدن چون از کبر نظر
 بهر کفیم اینکار بر نیاید دیگر سوال کفیم که از در این طالع در این زور او را شوهر رخسار یا نه کفیم
 از آنکه تا از اصل منصرف بود که مقصودت و چنان شد و چهار سال دیگر است که ان عورت نشسته
 که حجب است و تقالی بخیر بود **مسئله** در رقم طالع و صاحب طالع و گویم که قران در منصرف است
 دلین صاحب کالاست و گویم که قریب متصل است یا صاحب سابع و گویم غریب که در طالع یار و وسطا
 یار و مقصد یار چهار ربع می آید دیدن است و اگر این بنویس که گویم که در روم و در روز روم باشد
 در ذات **مسئله** اگر پرسند که در در شاست یا بکانه اگر در هر طالع ناظر باشد یا صاحب طالع
 ناظر باشد زرخیز است و اگر در خانه خویش بود در طالع یا ناظر بطالع یا آنکه دیدن زد که در طالع
 بود در آن خانه غریب بود ظاهر از خصوص شتا و بکانه این کتاب غلطیغ بکیر ترین اگر بطالع ناظر
 باشد یا خداوند طالع یار طالع باشد زرخیز است و اگر یکی از زمین بطالع می آید ناظر مایه زد



کفیم که غیر از زینا شوهر است
 و صاحب نیم در مایه
 بزکت یازدهم در زین
 این در شهر زکات که حکم
 که دیدن شوهر است

و این

و ناخوش بود و اگر دیدن زد که در طالع بود در خانه خویش است زرخیز است و اگر در خانه خویش باشد یا صاحب شوهر
 در ذات اصل است وقت بکیر اگر دلین از شمس است در بد است بنویس که در کتاب مذکور است بکیر در زور خویش
 یار و صد جوی از در اصل است بنویس که اگر آن گویم که در طالع است یا دیدن است یا صاحب شوهر باشد که در بد است
 و اگر در بد دیدن باشد و اگر در بد دیدن شوهر و اگر در بد دیدن شوهر و اگر در بد دیدن شوهر و اگر در بد دیدن شوهر
 و اگر در بد دیدن شوهر و اگر در بد دیدن شوهر و اگر در بد دیدن شوهر و اگر در بد دیدن شوهر و اگر در بد دیدن شوهر
مسئله اگر پرسند که در زین است یا زین اگر دیدن بود برج زین یا شرفی می آید در ربع مذکور باشد زین باشد
 و اگر در ربع مؤنث باشد یا گویم دیدن می باشد یا در ربع مؤنث می آید در زین بود و اگر در ربع زین بود و گویم
 در ربع ماده حکم بر آن کنی که مؤنث باشد یا در این سه دیدن اما در ربع که مؤنث است از بد و در وسطا است یا در ربع مؤنث
 و در بد طالع است تا در بد و در الارض و این ربع را مؤنث گویند و این در ربع دیگر ذکر است **مسئله**
 اگر پرسند که در زین است یا نه نظر کن اگر دیدن زد بود یار در ربع قبول بود دیدن است که در زین است و اگر
 دیدن شخص است یا گویم شخص بود یا دیدن در خانه شمس بود از خانه خویش زد و بنده بود **مسئله** اگر پرسند
 که در بد معروف و اصیبت یا نامعروف بود بعد نظر کن اگر در بد طالع یار و مقصد باشد در آن خانه خطر است
 باشد آن در زور معروف و اصیبت و اگر در طالع یار و مقصد بود گویم شخص بود یا آنکه در وبال و بسو طه احترام
 و خصیضه خود زد یا اصیبت و زاده باشد **مسئله** اگر پرسند که در بد دیدن می باشد یا نیست پس در بد است یا نظر
 کن اگر در وسطا گویم شخص بود یا صاحب طه است یا شخصیت کمالا سدید باشد و اگر در وسطا گویم کس
 سعد باشد یا ناظر کس بیجیم این غیر باقیمت و اگر در بد در وسطا بود ماه نیز خلا الی را زد در بد الی باقیمت
 و اگر در بد خانه در غایت بود و اگر گویم که در غایت بود و اگر گویم که خداوند خانه غایت باشد اتصال بر گویم که

باشد زرده در جیب جان کوکت که اگر جرم مال افزایند و ماه اندر برج قشعی و این که در آنش میند
و چون زرده بیوسته باشد بگویند که در خانه مال است بر این زمان که با شده و اگر خداوند ساعت در برج حدیقه
و این که کوزن بر او تعلق بر او در او را مشتبه باشد **مسئله** اگر برینند که در او دست است یا در کفن این
اگر دیدند زرد یا دیدند که نظر او تر منکر دیا آنکه بطالع بود و تراخ است یا آنکه دیدند زرد در حدیقه است
باشد و اگر دیدند زرد در نظر او تر منکر دیا آنکه بطالع بود و تراخ است یا آنکه دیدند زرد در حدیقه است
باشد لیکن ناظر بطالع و صاحب طالع باشد دیدند که در اندام خانه ظاهر در وقت بیخ و بیاطمین
مسئله اگر برینند که این زرد دیگر از آهده همان خانه یا نه پس نظر کن باده اگر بطالع ناظر باشد و صاحب طالع
نمیباشد و در برج ثابت یا منقلب شده هرگز آن زرد بان خانه زرشه باشد غیر از آن مرتبه که بعد از زرشه است
و اگر غیر سیم العاده نظر دارد زرشه این یکی جز ما زرده است و اگر بعد سیم العاده ناظر باشد
این عادت نه داشته و اگر با افعال که کشیم در برج زوجه بدین باشد یکبار دیگر آهده باشد **مسئله**
اگر برینند که زرد پس است یا جوانی بنگر بگویند که در طالع است و خداوند خانه مقیم و آن کوکت که ماه بود مقصد است
که ایشان بیشتر در اول برج باشد و شرقی در زرد جوان باشد و اگر با خروج زرد بود یا نه
و اگر در وسط برج باشد نه شرقی و نه مغرب زرد که این **مسئله** اگر برینند زرد در صورت زرشه باشد اگر آن زرد
که اگر کوکت بود چه صاحب یا کوکت که در مقصد است یا کوکت که در طالع یا در وسط السیاد مقیم یا در چهارم
باشد دیدند زرد است پس اگر یکی از اینها زرد باشد یعنی زرشه باشد و کندم کون و خورشید چشم و سر زرد آنگونه که
اندیشه و کران کار و اگر دیدند زرد زرشه باشد و در اول کون باشد و نیکو چشم و باریک ابر و نقره اندام نیکو
و در اگر دیدند زرد زرشه کون بود زرشه چشم و زرد زرشه چشم و چون راه زرد زرشه و اگر
دیدند زرد زرشه کون بود چشم کون بود در اینها زرد زرشه کون بود زرشه چشم و زرد زرشه چشم و اگر
دیدند زرد زرشه کون بود زرشه کون بود زرشه چشم و زرد زرشه چشم و زرد زرشه چشم و زرد زرشه چشم
و نیکو چشم زرد زرشه کون بود زرشه کون بود زرشه چشم و زرد زرشه چشم و زرد زرشه چشم و زرد زرشه چشم

بگردد

بگردد که کوکت چشم صورت ان کوکت که در افق است بگویند اتصال بخود زرد زرشه چشم و
تمکین بود و اگر دیدند ماه کوکت که ماه کوکت که چشم زرد زرشه انصورت بود و اگر ماه را اتصال بخود
از خوب بود و زرد زرشه کون بود زرشه چشم و زرد زرشه چشم و زرد زرشه چشم و زرد زرشه چشم
مسئله اگر برینند که در زرد کلا بدست کسی داده یا در دست است یا در زرد زرشه چشم و زرد زرشه چشم
الارض اگر دید ای کوکت باشد بگویند که در داده است و اگر کوکت باشد کلا بدست زرد زرشه چشم
اگر برینند که زرد زرشه است اگر دیدند زرد زرشه چشم و زرد زرشه چشم و زرد زرشه چشم و زرد زرشه چشم
در سیم و نهم بود یا دیدند زرشه زرد زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم
زرد زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم
در وقت باشد زرد زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم
رفت و اگر زرد زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم
در جای پنجمان که اندک بر برج رابع اگر کوکت در چهارم بود یا صاحب چهارم بود زرد زرشه چشم و زرشه چشم
در جای لطیف پنجمان که پنجم و ششم است زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم
که پنجم و ششم است زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم
در زرد زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم
که مکان آتش یا مکان دو آب بود و اگر بر چهارم خاک از زمین پنجمان که پنجم و ششم است زرشه چشم
در صورت پنجمان کرده باشند و اگر صاحب ساعت در وسط السماء در بلند پنجمان که پنجم و ششم است زرشه چشم
غرفه و بالا خانه و اگر در برج زوجه بدین باشد زرد زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم
خود او در ساعت در برج سبیلیم نجی یا که جو کندم و طعام باشد پنجمان که پنجم و ششم است زرشه چشم
برخ یا در خانه بیخ باشد زرد زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم
زحل نجی یا تارک پنجمان که پنجم و ششم است زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم و زرشه چشم

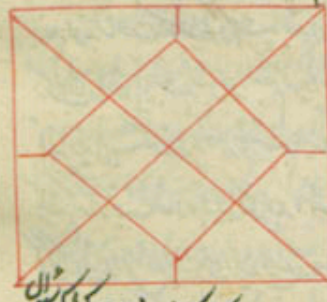
در جای دیگر نهان گفته باشند و اگر نه او ساعت آفتاب بخوابد از خانه آفتاب بجهت و ناظر بیاید که بیدار بود
 و نهان گفته شده یا در خانه سلطان و اگر نه او ساعت نهار بخوابد از خانه نهار و نه در ناظر در جای نهان
 گفته شده که زمان بوی تراشیدن و مطرب و دوی و کوی بود یا زمین نرم باشد و اگر نه او ساعت عطار
 یا در خانه عطار دوی و عطار در ناظر دید است که در ای کتابت افکانه بود و اگر ماه اغراضه خوش بوی و صد او
 ساعت اندر وقت دین کند که ان کالا در زومیه هم اغراضه صاحب شده و از خانه بدر بختی باشد **مسئله**
 اگر بیدار کند این در در کجا شو یا نه بیکر بقیه صاحب طالع اگر کوی در طالع یا در وسط الساعت متصل زردی
 اشکارا شو و اگر قمر از وقت تا طلوع آن در اشکارا شو و اگر در هر یک در این در ناظر باشد بوی شده
مسئله اگر بیدار کند در دیده برید آید یا نه بیکر اگر ماه کوی مقصود است که ان کوی اغراضه باشد یا در زوم
 یا در روم یا در زوم ان کالابد است آید و اگر ماه کوی مقصود شو که در طالع ساقط شو چون بطالع پیوند
 دلیل بدید آمدن کالا باشد و اگر ماه نجس متصل شود از تلیث یا تیس در دین باشد بیدار آید و از بیع
 و تقابل بوی بود و اگر ماه اندر مضمم باشد یا کوی متصل شو که در مضمم یا ماه بتاره نجس پیوند در زوم
 در دیده نیاید و اگر ماه لجم بود و که ان سود اندر وسط الساعه یا اغراضه در زوم طالع یا یا در زوم در
 بیدار آید و اگر ماه لجم پیوند و ان سود اغراضه او در مضمم بوی و بخت او در طالع پیوند در زوم در دیده باز
 آورد و اگر نه او در طالع بخت او در مضمم پیوند در زوم در دیده بیدار نیاید و اگر اشباب و ماه ناظر باشند
 بسهم ساده دلیل بدید آمدن مال کند و آنکه زوجه بدید آید پس اگر نظر تلیث و تیس بود بکناد اگر بیع
 و تقابل بوی بود در دیده آید و اگر در طالع یا در زوم کوی بخت او در زوم مال بخت او در زوم
 نظر در طالع و سهم الساعه در دیده بیدار نیاید و اگر اشباب اغراضه باشد در دیده بیدار آید مگر طالع برج البرج
 که اشباب در برج باد صغیف است **مسئله** اگر بیدار کند این مال در دیده بیدار آید بوقت آید یا نه پس بیکر
 بوقت و در حش و سهم الساعه و در حش و وقت و صاحب برج قمر و صاحب حشر از این دلای
 اگر که ام قمر باشد دلیل در دیده بوی پس اگر دلیل در طالع باشد یا قمر متصل باشد یا آید و اگر صاحب برج قمر باشد

صدق را صاحب برج شمس متصل شمس الی است برایش مال خاصه که اتصال از دیده بوی یا مایل بود اگر دلیل
 از صاحب طالع یا از طالع مطلق بوی یا قمر تا نظر باشد یا در مایل بوی یا صاحب بیع مکره مال بدست در زمانه و اگر
 قمر کوی که در طالع بوی یا صاحب طالع یا صاحب وسط الساعه یا کوی که در وسط الساعه متصل شو ان مال باز آید
 اتصال صاحب روم کوی که در روم باشد مال باز آید و اگر صاحب ششم یا صاحب روم یا صاحب ششم مقصود
 مال بود و باز نیاید **مسئله** اگر بیدار کند این در در مضمم نوع کفر اندر بخت او در روم و در مضمم و در وقت او در خانه اش
 اگر شهادت از صلوات بر او این در در مضمم کفر اندر چون در کمال دن و نهان شدن و شب زود و اگر شهادت
 بیع از بوی بکار و خضبت و اگر شهادت مضمم را بوی قصه کفتم در بهتر او بر بیس لهو بوی و اگر بوی بختی این
 بطریق بازر و چشمه می و اگر اشباب بوی بخت بر رفته باشد در زوم در زوم بوی و اگر عطار در زوم
 در زوم چهار و یا در رفته باشد **مسئله** اگر بیدار کند در دیده در زوم در زوم بخت یا نه بیکر بوی او در طالع
 و ضرا و در مضمم اگر بیکر اتصال در زوم در زوم و همچنان اگر ضرا و در طالع بسیار پیوند در وسط الساعه
 ضرا و در مضمم چون مضمم بوی و ضرا و در زوم در زوم بخت و در زوم در زوم بخت و در زوم در زوم بخت
 طالع یا مضمم بوی کوی که در مضمم در مضمم بخت او در طالع غریب اغراضه بخت او در طالع بدان بخت عطار
 در طالع است دلیل کند که در زوم در مضمم بخت او در مضمم بخت او در مضمم بخت او در مضمم بخت او در مضمم
 باشد و از آنکه با اغراضه طالع اغراضه باشد دلیل کند که در زوم در زوم بخت او در مضمم بخت او در مضمم
 دلیل کند که بخت او در زوم بخت او در مضمم بخت او در مضمم بخت او در مضمم بخت او در مضمم بخت او در مضمم
 سده یا مضمم یا اشباب زیرا که اغراضه خانه ماه اغراضه است و مضمم را بوی سده یا مضمم یا اشباب
 در برج مضمم دلیل کند که کالا در مضمم بخت او در مضمم بخت او در مضمم بخت او در مضمم بخت او در مضمم
 در وسط الساعه دلیل کند که در مضمم بخت او در مضمم بخت او در مضمم بخت او در مضمم بخت او در مضمم
 در صل اغراضه از کس دلالت کند که در دیده بیدار آید و بدان بخت او در مضمم بخت او در مضمم
 که در دیده بیدار آید و از آن بخت او در مضمم بخت او در مضمم بخت او در مضمم بخت او در مضمم

زیرا که زهره اندر خانه عطارد است پس خواستیم تا بدانیم که زودیده را در یکی پنجاه گناه نگاه کردیم بجز او که
 در برج مال و برج چهارم زهره را اندر خانه مال یافتیم نورش ماه در دهه بود ماه که خداوند ساعت در برج
 آید و برج چهارم نیز در برج کپا و ماه ساقط از طالع و دلیل کند که مال در زریزین پنجاه گناه بماند
 در جای که آب تنویک باشد و از آن بسبب که ماه زحل هر چند در دلیل کند که در خانه تاریک است
 و در آنکه خداوند خانه ماه اندر وسط الساعات دلیل کند که این زودیده زود دیده آید و اگر خداوند
 خانه ماه زریزین جو ماه را اتصال بگویم که زریزین بود که شم که مال بدست نیاید مگر با لها
 و از آن بسبب که زهره اندر بسو است چنان گویم که این زن مال بجهت شمالی دیگر پس نگاه کردیم
 از این طالع سح کوکب نیایم که اندر طالع باشد که دلیل زود بودی و کوکب تا ماه ساقط یافتیم
 از طالع و اگر ماه ساقط نبود دلیل در آن کوکب جو که ماه بوسیله است پس خداوند مضمون را دلیل زود
 یافتیم که آن زهره است و از آنکه سهم العاده اندر مضمون است و زهره منفرد است از کوکب که اندر خانه
 مال است و زهره ساقط است بر شعاع آفتاب دلیل کند که این کالا را نه زودیده اند و نحو افکاره
 پس خواستیم که بدانیم که چه چیز است که کم شده پس از آن یکس برج مال برج شمس و ماه اندر
 برج آتش دلیل کند که این زودیده چیز زین باشد که از آتش پروان آهسته باشد و از آن بسبب که زهره
 بیوسته است بگویم که اندر خانه مال است دلیل کند پیرایه زمان است و از آنکه خداوند ساعت در برج
 حمل است و حمل تعلق بر زود داشته باشد و با حلقه کوشش باشد و از آنکه خداوند خانه مال
 باشد و او در وسط الساعات دلیل کند و ساقط است از طالع دلیل کند که کم شده قیمت بسیار
 نداشته و مرد زود است سلام بود و از آنکه خداوند خانه مال خداوند زین است و زحل متصل است
 دلیل کند که اندر خانه تاریک پنجاه کرده اند و از آن یکس نیزین از طالع ساقط اند و سهم چاره
 اندر مضمون است و ماه بگویم چونند که اندر سهم العاده است دلیل کند که زودیده بدید نیاید و هم او
 کوکب طالع جوز او خداوند طالع اندر طالع و آفتاب زود حلقه کوشش که کوکب غریب اندر وی دلیل

زود بودی

زود بودی بر آن یکس فصل تنویک است به هر طالع پس دلیل زود زحل باشد و از آنکه زحل غریب دلیل کند که زود بودی
 بدست و از آنکه دلیل زود زهره است پس دلیل کند که زود بودی سن که باشد و زود بودی که با هر چه خوب است
 و میگوید مور و از آنکه چشم و تن آورد و این زود که بیست بزرگ باشد و هر چه بویسته با سلطان باشد
 پس نگاه کردیم که این کالا زودیده چه چیز است خداوند خانه ماه را اندر چهارم یافتیم و ماه اندر صحرای
 و اندر خانه مرغ و کبوتر اندر برج خاک دلیل کند که این زودیده از جنس گوهر باشد و از آنکه زحل در شعاع
 آفتاب اندر است دلیل کند که این زودیده لباس باشد و از آن یکس خداوند خانه ماه مرقمیت دلیل کند
 که ماه مرقم نیکو بود و از آن یکس سهم العاده ساقط است دلیل کند که این جامه لذت افکاره باشد
 باز نگاه کردیم که جامه را در یکی پنجاه کرده اند و در افستن این زود افکاره او ساعت که اندر برج با در است
 دلیل کند که بیاید بلند باشد چون نام و جره و از آنکه چشم پس نظر از خداوند طالع است دلیل کند که کالا که
 بخواهد از خانه بیرون بماند و از آن یکس مرغ اندر چهارم است دلیل کند آنجا که خداوند اندر آتش



و بطرف جنوب و از آنکه ماه برج اندر وقت است عطارد و تنویک
 بیوندر دلیل کند که جامه باز بخرد او در سن رسد و از آنکه مرغ
 تهر به باه و در تنویک زریزین است دلیل کند که گسل گاه شود
 و اینجا از طالع پوشنده مانند مثلی که از تنویک برسد نهایت
 چون رب مثله اول زحل در زودیم در خانه جنوبی او را

دلیل کند که پس نظر کوکب که از سهم العاده مرغ و در مضمون زود خانه زود و تنویک که ضمیر زود است که کوکب
 از زود است پس خواستیم که دلیل صاحب کالا بدانیم صاحب طالع زهره بود و زود که صاحب کالا
 زینت بزرگ چون بر جیبیت مقابل دار بنتر گفتیم که خود این زن در حکم است با تاجر زریزین و از آنکه
 غر از عطارد منفرد است که کبیر را در این زن کوچک و ساده و بیوسته است با سلطان لذت افکاره با آفتاب
 در یک برجند پس خواستیم که بدانیم زود زینت یا پیکان چون هر چه بیطالع ناطرات بر جیبیت که چشم

در خواب است پس خواستیم که بدانیم که این در دعوت یا زنی نظر کنیم بان کو کج در طالع باشد دلیل در دست
 گویند که طالع نیایم پس صاحب مضمون که دلیل در دعوت در معنی بود و گویند مذکور در برج مذکور کنیم که در دعوت است
 و لذا آنکه صاحب مضمون در معنی است که هم در از ادوات و لذا آنکه صاحب مضمون در خانه دعوت در مقابل طالع
 که هم در دعوت است و لذا آنکه ماه در برج ثابت است که هم در از این در با خانه بر شمس این خواستیم که بدانیم
 این در دعوت است یا جوان چون خداوند خانه مضمون در شمس و سطر برج جبر بود که هم در این سن نهاده و اعتبار
 که دلش است خواستیم تا بدانیم که در چه ترک را در دعوت دلیل در دعوت است دلیل آنکه که در دعوت است
 سفید میگویند سوز و از ریح چشم و چون راه در دعوت است پس خواستیم که بدانیم که در زکالابد است
 که دلش میاید بدست خودش است از در صبه طالع تا در الارض نگاه کردیم که هم در این در زمال را بدست
 کسر داده در در دست خویش است و از آنکه دلیل در دعوت است تا نظرات بصاحب هم کنیم که دل را
 از شهر بهر بجه اند چون در دعوت است فخریک ان اثر است پس خواستیم تا بدانیم که این در دیده در کات
 خداوند ساعت که عطارد است یا چشم در جود در برج اگر کنیم که در فقه فیله مثل است با ما و بالا خانه که
 کتب خانه اطفال باشد پس خواستیم که بدانیم که کالاجیب چون خداوند خانه ماه اند در برج اگر ماه در برج
 از در دلیل است که در دیده از چشم باشد و چون ماه مژگن در معنی است که لباس باشد و چون راجع
 کنیم که از قبیل افشاده بمرز آنکه پیدا شد چنین بود **مسئله** در نظر بر خصم طالع و خداوند شمس ان
 کو کج که قرار در شهر بود دلیل بر سنده ما هم و خداوند شمس دان کو کج که قرار در شهر بود دلیل بر خصم و عمار
 و خداوند شمس کو کج که در در سطر اسما بود دلیل بر خصم و حکم بود در برج هم از خانه که ماه در ادوات نیز
 دلیل بر خصم است در برج چهارم و خداوند شمس همان ماه دلیل بر خصم است **مسئله** اگر برنده که در خصم نظر
 بایم باینکه اگر صاحب طالع در دعوت است شمس سائر معنی بر خصم بود و اگر در دعوت است معنی طالع بود یا مال
 و نظر طالع دلیل بر خصم است در نظر باینکه در دعوت است و اگر صاحب مضمون در طالع بود خصم معنی
 بیان کرد و در دعوت است پس در دعوت است و ما هم در دعوت است و بود در یکی از این دلیل است که خصم در دعوت است

نکته

فکرم پس اگر خداوند طالع در در دعوت بود فخر غراب در در دعوت بود قبول و اندر برج ثابت از بر سنده بود و در خصم
 نظیر باشد و اگر خداوند فخر غراب بود در دعوت بود غیر طالع در ان و تد قبول بود خصم بر سائر نظیر باید و هر کدام از این
 بود دلیل که علو تر باشد فخر تر باشد و از این هر دلیل که کدام راجع یا محرق یا تحت الشعاع یا خط ماز
 باشند ضعیف طالع تر بود **مسئله** اگر برنده که این را در اگر پیش بریم کدام جانب که در نظر کن
 بخواند وسط اسما که اتصال بکدام دلیل در در دعوت است حمایت کند و هر کدام که دلیل بر خصم دعوت
 بود ان جور کند و هر کدام دلیل که بیشتر کوکب از دعوت بود تا خط باشد بار کردن ان دلیل بیشتر باشد
 و اگر اندر وسط اسما که خصم بود بکنه که کدام دلیل در ان خصم بود سطر است دلیل بر خصم که حکم جور کند
 بدست و اگر برده و در نظر بر میان است فخر عدل است پس کند و اگر ان عدد بر معنی دلیل در دعوت است
 و جور کردن فخر بود **مسئله** فخر او و فخر دوم برابر کران بر سنده باشد و خداوند شمس برابر کران
 دلیل بر کران خصم باشد بکنه ان دو دلیل هر کدام که در در دعوت است مستقیم است بر سنده و اندر خط خویش
 ان خصم فخر تر و بیشتر باشد و هر کدام دلیل که سبز یا ساقط خوب برابر کران و ضعیف بود **مسئله**
 اگر برنده که بیان با بر و مشول عن خصم است تمام بهر باصل بود که اگر بیان بود دلیل بر دعوت بود قبول معنی
 و اگر در خصم و سطر در در شرف باشد بیان این صلح افشاده که در در دعوت است الشعاع باشد یا از خانه
 چهارم خصم بیان این از در شرف و اگر در دلیل فر ان گفته صلح بیان این از دعوت که یک باشد و اگر بیان
 در دلیل از شرف است پس باشد بیان این صلح افشاده که اتصال در دلیل از مقابل در ربع بود بیان
 این ان جنگ بود که خداوند طالع تحت الارض بود یا همه او و دعوت بود در نظر خصم را بود اگر در خصم
 نظر بر سائر باشد و اگر خداوند طالع راجع یا محرق یا در وسط بود یا اندر برج منتقل است معنی
 بود یا قبول بود نظر خصم را بود و اگر دعوت و خداوند مضمون جابن باشد نظر سطر را باشد مثلا در
 اینست در دعوت است صاحب طالع راجع در دعوت است و در وسط در در دعوت است و در دعوت است
مسئله او نیز در دعوت است و افشاد که قرار در دعوت است پس بریم که صاحب دعوت است

پس در هر صورت آنکه اقل عدد است غالب و آنکه اکثر عدت مغلوب شود و اگر بانه اسم یک فرد باشد و بانه
اسم یک زوج پس آنکه اکثر عدت غالب است و آنکه اقل عدت مغلوب و اگر بانه اسم باشد پس ظفر
کسر را باشد که سن او کمتر باشد **مسئله** کند که چون نام طالب در طلب جدا جدا بجای برسد
در آورده و نه طرح کنی نه مانده با کمتر پس بقیه نام یکی را در طول و یکی را در عرض طلب کن از مطلقا بر هر علوم میشود
آنکه قسم برخواست غالب و آنکه قسم بسیار باشد مغلوب و جدول اینست

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹

مسئله بطایوس بن لغش یونانی که جمعه و از این جهت نام نهاده اند و طریقی است
بجای جدول آوردن نه طرح و در طول کنی مانده با کمتر بقیم نام
یک را که بیشتر است در طول و بقیه نام یک دیگر کمتر است در عرض طلب کنی در طریقی است

اسکنده وضع نموده

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹

از هر علوم بود و در ضمن جدول اینست و لغت را با بجه معروفی حجاب نماید
مسئله احوال اللرب اگر سلطان برسد که حال یادش می شود است و ظفر اگر باشد
پس این مسئله را چنان بگرد که صد صوت طالع و صد او نه طالع وان لوگ که ماه
از او صد صوت لیدر بر شده است وان لوگ که ماه بود مقصد است و مضموم
و صد او صد و صد لیدر خصم بنگرین در لیدر تا کدام قوررت از این
در این ظفر تراور باشد وان لیدر که ضعیف است
کشته کرد در دیگر طالع لیدر آن گفته در حوت یا بر
۱۱ و صد و صد لیدر است بر دشمن و مکر و حیل

پس اگر لیلین نظر باشد بیک از نظر تیش و لیس و بطالع نیز مانده در تقایم بود و اگر ربع بود
بارتق و اگر کاشمش بر صبح شده بود یا بر تربع در بر شدن حوت زیورات بود و اگر تقایم بود
شدن تیش است بود و حکم کن از رتبه در جانش کدر تیش و قدر تیش و همچنین از هم الغیب بود پس اگر بر
نخجی حوت و تقایم ثابت بود و حال کن در تیره تیش از زمان الکفایه طالع برج جوزا و صاحب طالع



در وقت گرفت او را لیدر تا کنیم در لیدر تا بقیه چون صاحب طالع در روایت
و صد او صد و صد که در طاعت او و مال در طالع ساکت و زنده که کمتر بود مقصد است
لیدر که قسم او نیز ظاهر است و از طالع ساکت پس کفیم چون ضعیف
هر دو صد و صد الا بر ج که در گرفت و صاحب طالع اصل تا آن است از آن
داسته کفیم که قوت سالی را بعد چون صاحب ششم صاحب طالع اصل

سالی است دلیل است که سید عایت کننده و بار که ضعیف بود چون صاحب دوم از ششم است دلیل است که بار
کران ضد عایت سالی کننده چون بیان زنده و در ج غیر جیت تربع است دلیل است که صد صوت بر طرف شود است



دیگر توانی از مؤلف به این طریقی است دلیل سالی چون طالع پست شد است
دور از طالع ساکت است صاحب است دلیل نه در دو چون حرف ششم بود
اگر چه کمتر ناظر بود بطالع اما ربع بود و ضعیف بود از این دلیل که ششم
کشمهارت و رب مثلثه اول است و شهادت و صاحب ساکت است
یکشمارت مجموع شش شهادت است چون در حرف نه باشد یا در حرف

توجه فرمایید از صاحب عادت ادوات

نخواه باشند شهادت در ضعیف شرف که در زده شهادت داشته باشند پس زنده در لیدر تا آن است
در ج که صاحب طالع اصل است و رب مثلثه دوم است شهادت دارد و قرار در صد صوت ترکیب دلیل
مستول عنه پست مضموم که زحل است اگر جیت ناظر است بطالع اما ربع است دلیل کفیم و چون مرغ
صاحب گرفت چهار شهادت دارد و صاحب وجه است یکشمارت دارد و رب مثلثه سوم است یکشمارت
لاد که مجموع در زده شهادت است پس دلیل مستول عنه زنده و مرغ باشد پس کفیم که چون قوت
شهادت سالی شهادت قوت سالی را باشد و چون دلیلین جامع است با نکه لیدر هر یک است گفته شده
اینجا لیصل انجامه بود که با هم نزار کنند **مسئله** در غالب و مغلوب در نیوس کویر حساب کنی اسم
در هر کدام نه طرح کن تا نه مانده با کمتر پس نگاه کنی اگر در هر اسم اینجانبه مانده است زوجه است یا نحو پس

اندر برج زریب و ماه اندر برج مایر با انراف اتصال ماه نگاه کردیم اتصال ماه را در این چنین گرفتیم و انراف ماه را
 دلیل نمودند **مسئله** و لذا آنکه زحل اندر مایر الوتد است و مقبول و ماه اندر برج لیا روزند دلیل کند که خداوند
 مسعد را بیا قوت و لشکر لیا رفو و لذا آنکه زحل را سه شهادت است یک اندر برج مایر و دوم آنکه خداوند عزت
 و یوم آنکه ماه نوبه مفضل است و عطار دیگر شهادت یافتیم که خداوند طالع است و لذا آنکه زهره اندر و تد یافتیم در
 شرف و ماه را اتصال زهره و زحل دلیل شد و در زهره در برج در جمیع این دلیل کند که قوت و قدر
 و در لاد در زحل را قوت اندر حرب و لذا آنکه زهره با مایر رفو دلیل کند **مسئله** وقوع زمین و لادان و کنیز
 که زهره و مایر اندر برج در جمیع این دلیل کند که میان این دو بار جنگ افتد و لذا آنکه زهره به تفتیش
 زحل است دلیل کند که زمین لاد اول صلح جوید و لادان سبب که زهره راجع است دلیل کند بر بدی مایر خطا و لادان
 سبب که زهره مقبول است اول قوت خداوند مسعد را رفو و لذا آنکه زحل راجع است باز روز به زنت کند پس
 کوی عاقبت کار این دو در خداوند چهارم که اقباب است لادان سبب که او تا دلایبوت ز این در زحل بیند
 و زهره لیکن اقباب غیر از نظر و شکر خداوند خانه عطار و بجهت خداوند خانه زهره و مقرر اتصال نادر در ظفر
 لاد زمین رفو و لذا آنکه خداوند خانه زهره را نمی بیند و خداوند خانه زحل را بر منته ظفر مردن را باشد
 و ملک به دست زمین اشد مثالی دیگر هم او کوی طالع دیگر حمد و خداوند مخرج در زرف در وسط لادان دلیل کند
 که خداوند مسعد را قوت مخرج و در این زمین زهره یافتیم انز را بر او کوی مخرج است پس دلیل کند که زمین
 ضعیف مخرج و باز نگاه کوی با انراف اتصال ماه پس ماه را منصرف یافتیم لاد زحل و متصل یافتیم زهره
 پس دلیل کند که زحل در کوی خداوند مسعد و از آنکه خداوند مسعد و از آنکه خداوند خانه مخرج است و اکثر
 که بار کر زهره زیرا که خداوند خانه زهره است لاد آنکه زحل اندر مایر الوتد است در برج ثابت و مقبول
 مخرج و اکثر ساقط است اندر زحل دلیل کند که بار کر ان خداوند مسعد قوت باشد پس نگاه کردیم عاقبت
 اینکار برج عاقبت سرطان و خداوند شش ماه ناظر نیست به برج عاقبت شهادت او را مایر کوی خداوند
 خانه مخرج و خداوند خانه زهره تا که نام زحوت مخرج کوی و اکثر را یافتیم که لاد سبب که ماه مخرج مخرج
 انور

می شود در اصل توصال زهره را یافتیم از پس سبب روز زمان میکند مایر مخرج و مخرج قوت لادان که عاقبت طالع او شده باشد را رفو
 و چون شرف مخرج کوی که زهره به سبب زحل آمد از وقت زمین ملاک کرد و و کالات بناه می توان آنکه کوی نوبه و سلطان به برج
 رفته هر سبب مخرج کوی که نام غالب است از شرف گرفته شده و زهره طالع است
 چون صاحب طالع از زهره مخرج و راجع در برج مفضل کند اینست پس نظر کنیم
 باه منفرد و بعضی از مفضل و اقباب در برج مفضل و سبب در برج لیا روزند
 دلیل کند که خداوند مسعد را قوت لیا رفو و لشکر لیا رفو چون انراف
 در لیا صاحب سبب است در مخرج و عمار به سبب دلیل قوت است چون عطار صاحب مخرج از خانه طالع او و مال در سبب
 یعنی که مخرج است نواب سلطان گرفتار شود چون بیان عطار و مخرج از زهره سبب است و ششم اتصال مایر و زحل
 پسندید که زهره زحل در میان لادان صفوف است چون لشکر منصوره بنده خوف بر این جهان کند
 چون صاحب مخرج ناظر است مخرج نصیر را زهره و زحل که کوی عمارت مخرج از زرف مخرج دلیل است که او را کوی
 بهرت و چون مفضل است اقباب کنیم که بیان کار زحوت صورت بگیرد و چون مفضل است زهره و زحل در مخرج
 دلیل است که بخان سلطان بعضی کار با بکند و بعضی کار با مانده چون دلیل لیا مایر مایر مخرج نیست جنگ واقع
 نشود و چون بیان عطار در مخرج مفضل است از نظر پسندید که جنگ بر زرف و دیگر مخرج که گفته شد و مخرج
 طوله را در دهم لادان نواب سلطان ایمن فرشته بود بعد آمد بود محمد بن حیر سلطان عربان سوار شد مخرج
 نواب سلطان احمد و خلف ملوکانه ایف و عربان باز بود شفت زحمت او اروانه که چون مؤلف همه را
 از روز عجم است گفته بود مخرج فخر مخرج کوی زهره در زحوت و مخرج از زهره **مسئله** لاد آنکه چون کوی
 که مخرج با این از کوی مایر طالع دلیل رسیده و صاحب طالع در کوی که مخرج از زهره فرشته باشد در مخرج
 صاحب در کوی که مفضل باشد دلیل مال و تجارت و هو و زبان و ما که میان این دو برج
 چهارم و صاحبش دلیل عاقبت کار انبار پس اگر طالع برج مفضل و ماه اندر برج مفضل چون این است
 باید از این پس اگر خداوند طالع بطلان مایر او خداوند خانه ماه باه ناظر باشد از نظر مخرج مخرج لادان به مخرج

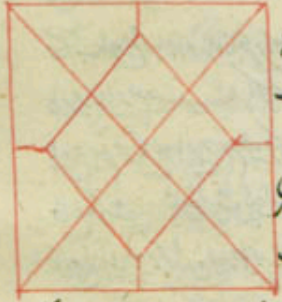
مطلوبه
 لیا رفته تاریخی



بود و جنبش در او زین باشد و اگر ناظر باشد بعد از آن جنبش در او برسد و اگر خداوند طالع بطالع بخشد
 خانه ماه و ماه از ترسیع یا تقابله کرد با همت و در او از ازم بعد از آن و اگر در ماه یا برج طالع زوجین باشد
 انبار کردن این سخن بسیار باشد مگر آنکه ماه نحوس باشد یا اندر وقت السماء کوکب خوش باشد دلیل کند
 که زبان باشد و اگر ماه اندر برج ثابت بود و خداوند خانه ماه ناظر باشد انگاه دلیل بر این باشد
 و با امانت بود و اگر اندر طالع نحوس بود یا خداوند طالع راجع باشد خیانت و بدخویا پذیرنده بر بد امید
 و اگر اندر مضمون نحوس باشد و یا خداوند مضمون راجع باشد جنگ و ناسازگار و حیانت از زبان باشد
 و اگر اندر وسط السابیح دلیل کند که ایشان سخن کنند و اگر برج وسط السماء منقلب شود و اندر وسط السابیح
 یا ناظر این اثر زیاده بود و لیکن باید در این سخن و اگر آن سخن نرا باشد و صاعده شود بعد از او و جاه و مرتبه نیز بود
 تر و خلق و اگر آن سود شتر باشد و لیکن مابط بود و لیکن تو همگان یا جاه و مرتبه و در زمان
 این آن کس را بر این سخن و کس را فایده بود و اگر اندر وسط السابیح کس نباشد بنگرند و در وسط السماء اگر کس
 ناظر و معهود بود دلیل کند که انبار شود بسیار کند و اگر خداوند وسط السماء ناظر باشد اندر انبار زمان
 بود پس نظر کن به دلیل سال آن کوکب بود که ماه از او منفست و دلیل انبار آن کوکب که ماه بر متصل است
 و دلیل سو و زبان ماه و خداوند خانه ماه دلیل حاقبت این پس اگر ماه اندر خانه اقباب بود یا اندر
 و تریا اندر میان الوند یا زاید النور و الحباب دلیل کند که حیوان از زبان بود و اگر ماه منفرد بود از کس
 و متصل بود کوکب و خداوند طالع مضمون را بلند ان انبار تمام بود و اگر ماه زاید النور بود نیز از این مضمون
 اولیخ در زاید ربح ان بود که در تقویم اندر بعد دل قرار تقویم ثالث نویسنده که زاید در تقویم
 تقویمک بعد از ایند تا تقویم قریبک محصل آید چون دلیل بود انبارش مضمون بکبر بعد کلام که
 نحوس بود خفاش کشته بود و از آنکه دلیلش بعد بود یا مانت و از آنکه دلیلش مانت بود باور بود
 ان انبار خفاش باشد و ان انبار که دلیلش اندر و تریا بود با اندر طرف ان از کوار تر بود و ان انبار
 که دلیلش مضمون بود چالاک تریا و آنکه دلیلش مضمون بود است تر باشد در این باب طالع کیده

از این طالع

از این طالع مابین صورت یافته است



چون شمس صاحب طالع است و ساطع بود که اشتیم پس نظر کویم بقصد زاید خانه
 او چون ناظر است بنظر تنبلی این نگرته در جمله کوهی داشته باشد چون زین
 در مضمون دلیل است که حیانت و ناسازگار مال شریک از شریک باشد
 و انبارش مضمون بود که و چون در برج منقلب دلیل است که ان انبار
 باید از خانه و چون زنده در وسط السات و صاحب وسط السات

و سازه بعد است دلیل است که شویا راز این اثر است بهر سه و چون ماه زاید النور است در این انبار
 بود پس نظر کویم ماه از زحل منصف باشد و تقابله مقدر از تقابله دلیل است که جنگ و نزاع این
 ترکیب بود کفر ما در این اثر است یا شیم و هم فعل آمد **معد** فی الصید اگر صاحب مضمون صاحب
 طالع متصل باشد صید باقی باید و اگر اتصال بود صید به ثور و اگر صاحب طالع مضمون صید بیاید
 و اگر نحوس بود کس باید و اگر صاحب طالع نحوس باشد یاریا بد و اگر مضمون بود کس باید در این مانت
 بود اما نظیر و اطباء شده احتضار بود **باب عتق** فی دلایلت سالن و ما فی شرح المآید اگر زنده
 که غایب زنده است یا که اگر خداوند طالع از ششم یا چهارم بود غایب دلشک بود و اگر در این دو مضمون
 و تفرق یا در وسط یا راجع بود مضمون فوت بود و اگر تفرق بود صاحب ششم باید ان کوکب که در ششم است
 هم میباشد و همچنین اگر خداوند طالع از ششم بود و خداوند ششم در طالع و با این اگر خداوند ششم
 از ششم بود یا در چهارم یا ماه کوکب متصل بود که از زبان است نحوس بود **معلم** اگر زنده که نحوس
 که نگاه کن از صاحب طالع و تفرق کرد که دلیل بود اگر زینت الشعاع بود مرکب در از کرم و از در اندر و نوا
 بود و اگر دلیلش بود زحل در مثلش تریا بود یا غایب غایب افاده باشد و اگر در مثلش خالی بود
 از لعل بود و اگر در مثلش با در بود وسط السابیح از جای غایب افاده بود و اگر در مثلش با بود غایب
 باشد و اگر دلیلش مضمون نحوس شده بود مضمون در مثلش تریا بود و علت صغیر یا در جوب بود باشد

و اگر در شش خاکی بود از جای بلند شاد بود و اگر در شش آب بود از صبح یا بر تان یا غیره فهمید و اگر در شش آب بود
 در آب کثیف بود یا جانوزان بحر او خورده باشند و اگر خداوند طالع محرق باشد و در برج هم بود و اگر در شش
 یا برین اندام **مسئله** اگر بر شش که غایب از شهر غریب بود یا در شهر خود نبود اگر خداوند ششم در برج خوب
 یا بیخ بسم از طالع یا بیخ هم بود و اگر در غریب بود و اگر خداوند ششم در برج مرافقه بود و حفظ خویش یا در اوقات
 طالع مرگش در شهر خویش بود پس اگر خداوند ششم رضای بود و اندر برج خاکی بود مرگش از کوه بود و اگر
 در برج آبی بود مرگش از رطوبت و عتله طبع و اگر در برج آتشی بود از صفر از سخته بود و اگر در برج آبی بود
 بود از خون سخته و اگر خداوند طالع در وسط السابو بمقابله خداوند ششم مرگش از افتادن جبار بلند
 بود و اگر خداوند ششم اندر ششم بود مرگش سبب زمان بود و اگر در برج هم خوب بود زمان او از هر زمانند
 و اگر خداوند ششم اندر ششم بود از اثر و پلنگ و سباع بود و اگر خداوند ششم در برج باشد و در برج خوب
 مرگش از زردان بود و از خوب و اگر آفتاب با هم بود مرگش از ششم طوک بود و اگر در برج زریخ
 آتش باشد مرگش از سوختن بود و اگر خداوند ششم زهره باشد او منوحس باشد زمانش او را
 در روز و نهد و اگر خداوند ششم عطارد بود مرگش از آبیست که کان بود و اگر خداوند ششم مریخ بود مرگش
 از زنگ بود و برزکی استن **مسئله** اگر خداوند ششم انزهر بود از زرد بود و اگر در شهر بود از زرد
 کلو و اگر در جوی بود از زرد کتف و دستها و اگر در رطبان بود از زرد سینه و اگر در اسد بود از زرد
 و اگر در اسد بود از زرد شکم و درده و اگر در میزان بود از میان کرد و اگر در عقرب بود از زانو و فرج
 و اگر در قوس بود از زرد دران و اگر در جدی بود از زانو و اگر در دلو بود از زانو و اگر در حوت
 بود از زرد مفاصل **مسئله** المیراث اگر خداوند طالع و قهر کرد که قور تر باشد و بطالع ناظر
 را دید میراث بود و اگر دید غیر او خداوند ششم متصدق میراث میهد و طلب باید و اگر صاحب ششم بدلیل
 متصدق باشد میراث بماند یا بد پس بگر بصاحب طالع و بگاه که دید برنده بود و بخداوند برج
 ششم که دید میراث بود و اگر خداوند ششم سعد بود و خداوند طالع یا بگاه بان را طالع باشند

یا بقدر این

یا بقدر این باشد و اگر خلاف این باشد نیاید و اگر در ششم ساره سعد بود و خداوند طالع یا بگاه بود
 یا فعل النور یا جمع النور میراث بسیار و اگر خلاف این بود نیاید و اگر خداوند برج ششم کوکب نفس بود یا صاحب
 طالع و یا ماه اتصال در ششم از نظر عداوت بر سنده را با بر جکت و خدمت الله لیب میراث
 و بدست وی چیز نیاید و اگر در برج ششم نفس بود مشکل نیست و اگر خداوند ششم سعد بود و خداوند دوم بودند
 ان دلیل نقی میراث بود و اگر بر سینه از ششم لیس بود یا بنا بدست آید و اگر از ربع و تقابل بود بر زرد
مسئله ان الوصیه اگر مخفی اندر زنده بود یا بر ششم بر مخفی بود و وصیه از زنده بود و اگر طالع برج ثابت بود و خداوند
 و قدر از برجی ثابت است و وصیه بر زرد ماند و درین باب نیز مثل انکوم که کالمان را آنکان نمودن طالع جبار سینه



که ششم خود استم تا بدین که غایب زنده است یا نه پس نظر کوم بگاه متصدق
 بیخ و در برج از حوت الارض کثیف این شخص فوت شده و چون بر صیفت
 در تقابل افتاد تا هر قوت پس بر سینه که مرگش بسیار کثیف از زرد و صفا

که بر ششم از زرد که ماه متصل است بیخ و در برج زریخ و چون خداوند ششم اندر رطبان بود و بدست که از زرد سینه
 از زده بود چون خداوند ششم در ششم از اوج خورست کثیف که از زردی و حکومت فوت شده و چون خداوند ششم
 در ششم مرگش بسیار صحت زمان بوده **باب القاص** در دلایله و مایه مع المانی طالع و خداوند ششم
 سائل باید که در برج هم و خداوند ششم از هر حال منور هم العاده و خداوند برج سیم و خداوند ساعت از هر
 و برج ششم و خداوند ششم و سهم العاده و خداوند ششم از هر جایگاه که ساز قصدان مکان زرد در برج
 دوم و خداوند ششم از هر حال و وسط السابو و خداوند ششم از هر جا صفا و در مالا رطبان از هر جا صفت کارها
مسئله اگر اجوا را سازند پس طالع و لیلین سازد در دوم مال و بیوم قوت و چهارم چهارم یا با آن که
 با او بود و در حال رفیق و ششم و ششم ششم مخفی در ششم پنجم در صحت بود هم آب در زانی و سنگی زرد در
 اندر راه دم حمد از دم تجارت و در راه خانه خود از وقت **مسئله** اگر بر شش که از زرد سینه بود
 چون دیدها سفر بسیار طالع بودند و واجب کند که از زرد سینه سفر کند است نور در و اگر دیدها طالع به کسها

سخن بوند در این کند که از این بر در روز سخن کند که هم بفرماید بعد از آن بود از سیم یا نیم دلیل کند که در جهت او مال بسیار
 بود **مسئله** نظر کن اگر ترغاب الی غیرت جسته آنکه مورد شو بفرماید پس اگر ماه منفرد از آن
 بهمان در اثر از این در اگر از ربع منفرد بود جسته که خلیق است و اگر منفرد از شمس بود جسته با دنا
 بفرموده و اگر گذر از منفرد بود جسته زمان سخن کند و اگر ترغاب در منفرد است از علم و تجارت دلیل کند
 و همچنین اندر اتصال مگر کوکب نگاه کنی ران حکم کن **مسئله** اگر رسد که مسافر است سخن کردن یا در بنگر
 به دلیل کرج و صاحبش بسیار باشند و اگر شمارش باشند بر در رفته بود و اگر مختلف بود حکم بر آن کنی که
 شهادت لازم در زیاده تر است **مسئله** اگر کسی پرسد که حال از اندر سخن چون باشد سخن باشد
 یا زبان بنگرند از طالع اگر ماه ناظر باشد از تثلیث و تیس دلیل کند که اندر سخن کار ناخوش
 آید و سخن مراد او گذرد و صحبت او با نماند و جسته در سینه احوال سخن بنگر اگر ناظر باشد به
 انفرنگی باشد و اگر ماه منفرد سخن بود با شکر از تثلیث و تیس دلیل کند سخن با شکر قبول
 میان ایشان که دلیل سیکو یا سورات در آن سخن خبر باید بدو از ربع طالع اگر خبر یا دلایل با میزان باشد
 در آن سخن نبود و اگر سخن اندر و بدیع از آن سخن زبانی باشد و اگر سخن اندر نیم در آن سخن زبانی
 بود **مسئله** اگر رسد که در راه سخن طره بویانه بگریج نیم و سیم اگر در این سخن بویج و خطر بود و اگر
 نه او نه طالع یا ماه بان سخن اتصال در روز تثلیث و تیس دلیل کند که در آن سخن ایستد و سایر
 یا از آن او در زبان رسد و اگر نه او نه نیم و سیم سخن باشد در آن سخن و خطر بود **مسئله** اگر رسد
 که زبان در چه وقت رسد پس نظر کن سخن اگر در طالع باشند سایر آن نیز که است و از اصل خانه زبانی
 بیند و اگر اندر وسط سال سخن از زبان رسد در شهر که تصور کند است و اگر سخن در چهارم باشد
 او از زبان در وقت باز آمدن رسد و بعبارة دیگر اگر سخن از ربع طالع تا در چه چهارم بود سخن طره
 از ترل بود تا این که روز نه است و اگر سخن از چهارم تا هفتم بود سخن طره در راه و اگر سخن از
 از ربع طالع تا در چه وسط سال سخن طره در رتبه بود و اگر سخن از ربع طالع تا در چه طالع باشد

سخا طره در بارش بود **مسئله** اگر رسد که سفر آید یا بنا که صاحب طالع یا غیر از نیم باشد یا صاحب نیم
 منفرد یا کوکب که در نیم بود متصل شود دلیل است بر آنکه سفر با اختیار و در باشد از خواهر و در و اگر خواهر از
 و اگر صاحب نیم در طالع باشد در آن کوکب که در نیم باشد مگر در میان کوکب که در نیم بود بصاحب طالع
 یا کوکب که در طالع باشد متصل شود سفر آید یا با شیخ است و از راه سال و اگر صاحب طالع یا صاحب نیم
 معان صاحب ربع بود در تمام مانده و سخن کند و همچنان اگر در چهارم کوکب باشد و آن کوکب در طالع
 بود سخن مادام که آن کوکب از آن سخن کند دیگر سخن کند او نه طالع یا ماه اگر در چهارم از این دلیل کند که انفرنگی
 و چهارم زبانی از ربع طالع است تا در چه و در الارض و از در چه منزلت تا در چه وسط سال و اگر اندر این خانه
 بقول بود یا نظر عدو سخن آید و اگر قبول سخن یا تصد باشد سخن آید اما نیکو نباشد و اگر نه او نه طالع
 راجع باشد سخن توان کنی اگر صاحب ربع هفتم نیز راجع بود سخن توان کنی و اگر ماه کوکب راجع بودند
 هم سخن زیاده و اگر ماه یا صاحب طالع در ربع ثابت مخصوص بود کوکب سخن کند در طالع یا او نه الارض یا او
 سایر از ربع یا در نیم یا در ربع چهارم سخن واقع شود و اگر دلیل طالع اتصال کوکب در شمس از ربع
 و مقابله دان کوکب اندر و تدا باشد سخن واقع شود **مسئله** اگر رسد که سبب سفر میکند یا سفر کرده بنگر
 بطالع شده سفر اگر ماه منفرد از ربع و مقابله و معان زحل از هفتم فرض سخن کند و اگر ماه منفرد از ربع
 بود سفر کوشه باز یا میکزید و اگر ماه منفرد از عطارد بود و عطارد سخن بود از آن کوشه بود
 یا از ربع یا از ساسا چشم رفته بود جمله انصراف که مذکور شد از ربع و مقابله و معان است و اگر
 منفرد از تثلیث و تیس بود از پیش آنها بصل رفته بود **مسئله** اگر رسد که در چه طالع یا غیر
 میکند بنگر اگر ماه را اتصال زحل بود دلیل کند که مسافر بوشاخ و پیران در راه و جبهه رسد میکند
 و اگر ماه را اتصال مینر بود بوزن کان طلب مال رده و اگر ماه را اتصال هفتم بود تثلیث و تیس
 بود در میان رده دیگر بنگرند او نه طالع اگر متصل باشد مجزا بودند دوم این سفر بیب مال کند و بار

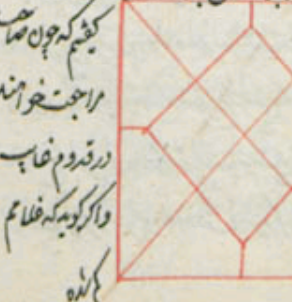
و اگر خیزد او بدیم متصن باشد بورد و ستان در اران سفر کند و اگر خداوند طالع خیزد او بد چهارم
متصن بود بر سنده که تفویک ما را با اسناد و او و اگر انصال خیزد او بد چشم داشتیم تفویک از زن ان
یا که کسی بی از زن بود و اگر خداوند طالع خیزد او بد چشم متصل بود به تفویک ستوران روه یا بد کان نخه
یا برده خیدین و خانها را بی برین قیاس کن در دیگر بنگران کوکب که ماه بدان پیوسته اغز خانه خویش
بویا اغز خانه ماه خداوند سنده نمود اغز سفر بود افتخار خویش روه زور دیگر بنگران کوکب که ماه بدان
پیوندد اگر در بوط بود دلیل کند که نامت صحت کرده **سند** و اگر خیمت و اکس را بی طلبه و اگر ماه
خالد ای بود خداوند سنده بطبع شش بود دیگر بنگران کوکب که ماه بدان می پیوندد اگر صاحب برج ان کوکب
بدان کوکب خاطر باشد از نظر سنده به انی که خداوند سنده بود و در سنده بود باشد سنده در سنده در سنی
و اگر خداوند ان برج بان کوکب بعد اوت نکرد اغز انیز ان شهر ناسته خویشی در باشد **سند** اگر سنده
که ما و معرفت یا بد بنگران کوکب که ماه بوری پیوندد اگر اغز و بد باشد اگر ما می شود معرفت
و اگر در بد باشد یا در شرف باشد با جاه و جوت و اگر برج ثابت باشد و ما در از احکام بود و اگر در شرف
در برج منقلب در باشد دلیل کند که ان قوسطان بود که معزول شده **سند** اگر سنده که ما فر
در اغز که است عاشر بهتر بود یا مقصد اگر در ستم کوکب بود یا ان کوکب که ماه بوری پیوندد در در ستم بود
حال ما و در اغز که می بود بهتر باشد و سفر نیک باشد و اگر سنده اغز وسط السما باشد و اغز ستم حسن
باشد ما فر از ان شهر کار تجارت نیکو باشد و باشد که پیش از انکه بان شهر رسد کارش با مان
شود و حاجت بر آید و باز گردد و باقی دلا بر ریا بیسم شرح ان داده ایم از انجا معلوم نمایند
سند اگر سنده که ما فر کوهت با زن و بیست یا جوان و پسر بزرگ در روه و در نظر قی که در باقیم
در و در زدیقیم استخراج نمایند در ریا بی سفر نیز مثال گفته شو مثال از زمان الکفایه طالع صدر باقیم و
صاحبش زحل و زحل در ششم و اغز ان چهارک که زحل است چهارک ما فر خو اند پس دلیل کند که
که ای ما فر

که این سفر سفر شانه کوه پس نگاه کردیم خیزد او بد خانه سفر عطار باقیم و عطار و اغز و در زدیج یک چهارک
میرت دلیل کند سفر و باز نگاه کردیم خیزد او بد ساعت ششم و ان نیز در چهارک ما میرت و هم دلیل کند
بفر و باز نگاه کردیم نمره اغز طالع است و کوکب سبک و است و کوکب سبک و اغز طالع دلیل ستمت و ما اغز
چهارک زایم باقیم دلیل ستمت باز نگاه کردیم با بقال ماه و زمره تیج را رجعت خاصه دلیل کند که سفر شون
کف و اگر کند زبانی رخ در راه از سینه ان زیر که تیج دلیل است بر زدیج و تیج نیم دلیل راه مثلا دیگر که او گوید
طالع سید باقیم و خداوند شش آفتاب اغز چهارک برج ششم دلیل کند بر سفر و نگاه کردیم خیزد او بد خانه سفر و ز
باقیم اغز بدت لال و اغز چهارک زایم دلیل کند بر سفر پس نگاه کردیم خیزد او بد ساعت ششم باقیم اغز وسط
بهار در صبه و در صبه وسط السما شش در صبه خیمت کوکب که نوز در ربع را میرت زیرا که اگر در ربع او موافق رجه و وسط السما
بشتر بود در ربع ما بود چون در ربع شش کمرت و در ربع را میرت پس نگاه کردیم که زحل بود روه یا بد باقیم ماه را
سفر زدیج و متصن تیج و تیج در ربع دوم دلیل کند که چون ماه در وسط السما تیج و تیج متصل شود تکلیف دلیل
کند بر بدن سفر و زدیج تیج تفویک تیج طالع دلیل کند که صاحب شکر را این سفر بود و اگر تیج در ربع
بود که از طالع دور بود یکفیم سوز دور بود و لا انکه تیج را رجعت دلیل کند که بر سنده از این سفر نوبت باز آید که
حاجت او بر آید مثلا دیگر که او گوید طالع دیگر خوب باقیم و زمره اغز طالع زیر زین اغز چهارک زایم
پس دلیل بر سفر و خداوند طالع اغز وسط السما باقیم و زایم و ما در ربع وسط السما دلیل است بر سفر چون
ماه اغز چهارک تیج است دلیل تمام کند لیکن از ان یکس ماه منصرف از تیج زحل و زحل اغز چهارک
زایم پس دلیل کند که سفر بر طرف شود پس نگاه کردیم حال او چون بود اغز سفر از ان یکس تیج اغز ستمت
و ما اغز تیج شرف رونه بر وجه شرف دلیل کند که خداوند سنده این سفر نیکو باشد و حاجت بر آید و ان شو
لذ انب که خداوند طالع اغز تیج ششم است و خانه آفتاب دلیل کند که خداوند سنده سلطان بود و لا انکه تیج اغز و
خانه طالع ششم است و اغز ششم است پس تیج دلیل کند که خداوند سنده شرف روه که در زن ان در انجا باشند و او
ز زن ان راه و سنجوا هم سده بود کردن زدیج روه شاکه از شرف بر سیده اغز است دلیل طالع را

قوانین از آنکه در تشریح طالع است در زخم با ستم العاده که گفته که غیر از تشریح و در اندک آن که در آن ساعت
 این خانه که باشد غیر از آن خانه بود و چون زحل که در وقت ربیم
 و شاکر است که گفته که سفر از یکی ولاده کند پس سوال گفته که این سفر
 که ولاده کرده شود بر آید یا نه گفته که در یک صاحب طالع و در روزی بود
 و در زخم بود سفر آید یا خیار و چون صاحب طالع باقی است که در طالع است
 متصل و دلیل است که این سفر آید چنانچه است ولاده تا غیر از آنکه گفته که در این

کفایت این سفر واقع شود و چون صاحب خانه ماه رابع بود این سفر واقع شود و چون شهادت واقع شود
 بیشتر بود که اگر است این سفر واقع خواهد شد و چون ماه از آنکه سفر بود کفایت که احوال او در این سفر نکند بود
 و بر او او باشد و چون غیر از ربیم است که زحل است دلیل است که از آنکه در آخر اجابت زبان باشد پس
 خواهد بود تا بر این که در راه مفاخره است با آنکه کفایت است از آنکه در آنکه ربیم است و چون خداوند ربیم خواهد
 بخیر خواهد که در آنکه در راه مفاخره است و در روز جزا در خانه خود است و جمیع نمره و چون غیبت از طالع تا
 در ربع رابع است مفاخره در راه بود و در مقصد مرغ است و مرغ در خانه خود است مفاخره نباشد پس خواستیم تا با این
 که در این شهر حال ما بهتر است یا آنکه مقصد است عالیشان بهتر است نظر کنیم با بفراف و اتصال ماه از عطارد و زحل
 بود و نمره مقصد کفایت است که هر دو بهتر است از آنجا که گفته است باز نظر کنیم از خانه غیب و در روزی که
 کفایت که مقصد بودن بهتر از بودن شهر است و این طالع مؤلف چنانچه خود از شفاعت گرفت و طالع تعیین کرد و احکام نوشت
 جمیع مواضع صورتها را بواسطه رفیق نواب عالی قمار از این بحسن بجز نت نواب لغز از طرف سوال

گفته از شفاعت گرفت و صورت طالع بین نوب است
 طالع راجع است یا دیگر دلایل بینه کان باقی الاغاب
 نبود و در آن راه بر یک در و جهان نشد
 اگر که سوال کند که در زخم غایب است بجز غیر از آنکه ششم و بجا



کانه

گفته که در زخم و در ششم و در یکدیگر نشد و در غیبت است که در آنکه کن اندر اتصال خداوند آن خانه بود
 طالع و اتصال که دلیل آمدن غایب است اگر خداوند طالع در برج مشاطه غایب باز آید و اگر خداوند خانه خویش
 که در غیب باز آید شتاب و اگر از زحل منفرد بود مرغ دیده است گفته باز آید اگر خداوند طالع با آنکه در زخم است
 منفرد بود جمع بود و یکی راجع اتصال کند با آنکه در زخم راجع منفرد شده که یکی استقیم اتصال شو غایب باز آید زحل
 و اگر خداوند طالع با آنکه در ربیم با زخم بود یا غیره و در این دور که در غیب زحل باشد و اگر دلیل بود که در آن
 کوکب از طالع با در وسط السیما باشد غایب بیاید و اگر دلیل خداوند خانه خویش بود و خداوند خانه خویش در طالع
 یا در وسط السیما یا در زخم بود غایب زحل بیاید اما هنوز اندر آن شهر بود و بیرون نیامده باشد و اگر دلیل بیاید
 بودند که در چهارم باشد یا یکی که قطع بودند دلیل آمدن غایب است و اگر دلیل راجع بود در برج روم بود و مجال
 جهت طالع آمد غایب اندر آن آمدن است و اگر دلیل اندر برج با زخم بود راجع و مجال جهت بیاید دلیل کند که غایب
 اندر آمدن است و چون عطارد و زحل با یکی از دلیل غایب است متصل با یکی خداوند طالع نام و خبر آید مفاخره در سفر
 و بصورت طالع متصل نام آید آمدن عطارد در ربیم و بطالع ناظر آید با بفراف از این و بیست و یک بر آن دلیل کند
 که در غایب غایب نام برسد **فایده** اگر کوکب در ربیم باشد صاحب رابع یا صاحب جمع یا صاحب ثانی یا صاحب
 غایب در راه توقف کند و نتواند آمد پس که صاحب در زخم بود غایب در زخم یا در ثمنان مانده شود و اگر صاحب
 بیست و یک نام باشد که در آن شهر باشد و غایب را که در او صاحب رجم بود بیست طالع بود یا بیست و یک در میان
 بیست و یک در زده خانه طالع و اگر غایب بیاید بودند که در زخم غایب در راه رفیق بود و دلیل آمدن کند و اگر
 هر دو دلیل را که اگر کوکب ساخط باشند از طالع یا کوکب ساخط اتصال داشته باشد **مسئله** اگر که در غایب کی آید
 بجز کوکب که راجع بود در خانه روم و با زخم بود دلیل بودی سوخته باشد تا وقت که بطالع و طالع آید غایب بیاید
 بجز دلیل طالع یا بیاید که دلیل بود و خواهر بیست و یک در آن وقت که اتصال می یابد وقت آمدن غایب است دلیل بود
 بجز غیره و در ساعت و بجا هر کدام از این هر دلیل که اندر چهار یک از این باشد بهتر از در هر طالع یا بهتر از زخم
 تا آن کوکب که در اتصال خواهد بود که چند در ربیم است هر در ربیم یا هر که در ربیم است هر در ربیم یا هر که در ربیم است

کانه

باشند هر روز را که کس اگر پنج چون ایندست بگذرد غایب حاضر کرد و این انوقت هیچ خداوند غایت
 دیگر بکند مایل کسی آید بوند خداوند طالع انوقت دلیل آمدن غایب پنج و دود خداوند طالع برتبع اوست یا تهاک
 بمقاله او و اگر روز از وقت خداوند طالع بود و وسط الساعات پنج انوقت غایب حاضر کرد **مسئله**
 اگر کسی که غایب چهار است یا شش روزت بگذرد غایب چنانکه اگر کویم اگر دلیل ماطع یا در وقت الشعاع
 باشد بگو که غایب را حال به است و چهار است و اگر کویس نباشد شش روزت چون برسد که غایب هفت یا نه
 بگذرد پس اگر دلیل روزی زین باشد و خداوند ششم بر ماطر دلیل هر یک غایب بود و چون ماه نخوس بود و اگر دلیل
 تحت الارض نباشد اگر در احتراق بود یا تحت الشعاع و نخوس بگذرد و ماه نخوس بود دلیل هر یک بود و اگر خداوند ششم
 نیز بود بگذرد چنان که اگر دلیل هفت یا شش بود و ماه نخوس بود دلیل هر یک بود و اگر دلیل تحت الشعاع یا تحت
 الارض بود و هر یوی بگذرد یا ماه نخوس پنج دلیل کند که چهار بود و اگر دلیل از موسط بود یا از ششم بود یا کویس
 بخداوند ششم یا ماه بگذرد بگذرد که بزرگ زین باشد دلیل بر هر یک غایب کند و اگر ماه اندر موسط بود و نخوس بود
 و دلیل غایب اندر ششم بود کویس یا در زیر شعاع آفتاب بود یا بنظر نخوس دلیل کند که غایب هفت است و اگر دلیل
 ساعت پنج از طالع و نخوس بخداوند ششم و ماه در زیر زین بودند و متصل بود بگو که در زیر زین است دلیل کند
 که غایب هفت است و اگر ماه در زیر زین بود و بگو که بگذرد که در زیر زین پنج یا در احتراق بود و ماه اندر ششم
 دلیل کند که چهار ششم و او لیکن زنده باشد در باب هفتم غایب شش یا گفته شود شش که از کویس است دیدم



برای کس از طالعان خود که بزرگ زین است به بوم اینست پس نظر کویس بطالع
 عقرب بود و نیز در وی رابع و خداوند طالع در ششم در خانه نخوس بود
 که نیز و خوی بر وقت باز آید دیگر نظر کویس به ماه تا لکه ام کو که شرف است
 و کویس کو که قدر از آفتاب شرف بود و نیز که کو که رابع است
 منصرف کویس که راجع غم در است گفته که وقت آمدن کویس کویس که در است بوند خداوند طالع
 برسد و ان در روز چهارشنبه ۳۰ شهریور سال ۳۰۰۰ شمسی انخواه بود و الله اعلم **مسئله** در خواب هم و در وقت

مسئله

مسئله

وینان و ان ساره که در نیم و طالع دریم و چهارم باشند دلیل خواب بود و اگر خداوند نیم بود در کویس خوب
 بود خواب بیدار بود و اگر کویس نیم در شش و در خواب باشد و بیاید دید که نیم خانه کدام ساره است
 که بران نزاع و طبع دید کند چنانکه پنج خون ریختن و آفتاب و بر جها بختن چنانکه پنج آید باندگی و آب و ان
 ساره که در نیم بود چنانکه شش و غیران و عالمان در خواب دیده بود و اگر در نیم بود در خواب
 در این قیاس کن باقی بروج و کویس که در نیم باشند و الله اعلم بالصواب **مسئله** در خواب دید که در خواب
 و مایه مایه نیم بود در نیم و در نیم است دریم و در نیم بود در حال ماران چون خداوند
 شش و در نیم بود در نیم و در نیم است دریم و در نیم بود در حال ماران چون خداوند
 چهارم و پنجم او بود و چنان قیاس کن که در زیر پران در باب رابع کویس **مسئله** در خواب دید که در خواب
 دلیل خداوند طالع و خداوند وسط الساعات و آفتاب بود و در ششم و خداوند طالع بگو که غایب یا قبول
 دلیل مایه مایه نیم بود و در نیم است دریم و در نیم بود در حال ماران چون خداوند
 و وسط الساعات از خداوند و جمع و نقل نور بگذرد نظر کن در سه سلطان اگر با خداوند خانه یا صید باشد
 یا صورت کرد و مستقیم الی غیر دلیل کند بر یافتن عدو و رولو و از در سه هم یا در سه هم یا در سه هم یا در سه هم
 تر باشد بگو که از طالع بقلین و جایگاه او بدان که چون شمس یا شمس یا شمس یا شمس یا شمس یا شمس یا شمس
 که در نیم است یا شمس یا شمس یا شمس یا شمس یا شمس یا شمس یا شمس یا شمس یا شمس یا شمس یا شمس یا شمس
 اتصال بود تمام شود **مسئله** اگر کسی که از شرف و عمل میدارد بر آید یا بگو که صاحب طالع و در اگر صاحب
 وسط الساعات بود و در وقت و کویس سلطان که آید در در آید اما بطلع بود و اگر صاحب
 در طالع بود یا شمس در طالع یا نظر صاحب طالع بود سلطان در اهل و در خوش بود **مسئله** اگر کسی که
 که شرف و عمل بگذرد بر آید یا با سانه یا بر نیاید بگو که خداوند طالع و در وسط الساعات که شرف و عمل از شمس
 و شمس یا سانه بر آید و اگر از شرف و در وقت که آید به شرف و در هر صورت باید که ماه مویس بود و اگر خداوند
 وسط الساعات و خداوند طالع بودند در شرف و حاجت با سانه بر آید و اگر دلیل ما اندر پنج شرف است و این جهت در خواب

بر آید و باید در بنا باشد و باز تپا شود چون خد اوند طالع باشد اوند وسطا استقیما است لیکن هر از طالع ماضی باشد
 پرتنه را تا حاجت بر نیاید و اگر صاحب طالع ناظر باشد بطالع لیکن نه اوند وسطا استقیما است لیکن هر از طالع ماضی باشد
 طالع را با خد اوند وسطا استقیما است لیکن هر از طالع ماضی باشد اوند وسطا استقیما است لیکن هر از طالع ماضی باشد
 و اگر بر تپا تپا شود و اگر صاحب طالع اندر تپا باشد و صاحب وسطا استقیما باشد هم حاجت بر نیاید مگر که ماه
 بصاحب طالع خوشی پونز دو ماه را اتصال بعد بود و بعد از طالع ماضی بود و اگر صاحب وسطا استقیما است
 نیز پونز حاجت بر نیاید مگر جمع النور یا نقل النور کند و اندر تپا باشد و اگر خد اوند طالع را بصاحب طالع اتصال بود
 لیکن ماه نحوس بود یا خد اوند بر حج حاجت بخانه خوشی نظر بود و این حاجت بخت بر نیاید **مسئله**
 تا آری سه اگر سوال گفته در ماه دیگر اگر شمس در وسطا استقیما یا در طرف خوشی بود و کمتر باشد با و
 و باز هر دو در طرف و در آن در آن دور باشد از نظر ربع و تقابله و تقارنه دلیل است بر آنکه مایه
 سلطنت یابد و اگر شمس در دم باشد امانه در رافعه خوشی حکم یابد مگر در اول و اگر قطار باشد
 در خانه خوشی باشد و کمتر در وسطا استقیما است بر بافتن حکم پس بجز طالع بود که این طالع است
 یا طالع سوال او اگر شمس در طرف یا در خانه خود یا در او تپا باشد و قوت و در وسطا استقیما است
 طالع بوزن نظر دلیل است که صاحب سوال حکم کرده و اگر شمس بدین صفت نباشد بجز بصل و اگر چنان
 نباشد حکم کرده و اگر شمس در اصل این نیابی بجز بصاحب وسطا استقیما است که ان شهادت در شمس دلیل
 حکم و سلطنت است **مسئله** اگر پرسند که این ولادت سلطنت است که باشد بجز بصاحب طالع اگر تصدیق شده
 یکی از این سه دلیل یعنی زحل و شمس و صاحب وسطا استقیما است که اتصال شمس در کون بود
 و سلطنت است و اگر تقارنه باشد بوقت طفولیت و اگر ربع باشد بوقت جوانی و اگر تیشی بوقت
 کودکی و اگر تقابله باشد بوقت پیری **مسئله** اگر پرسند که هر صاحب طالع چند است بجز بوقت
 یا بوقت بر شمس است و طالع اوقات بیرون از چنانکه در بوالیه طالع بیرون می آید در آنجا احوال تن
 و جان از تپا تپا طالع و جان بخیاران و احوال ملک و مملکت و دولت و سلطنت از تپا تپا طالع

اگر آنها

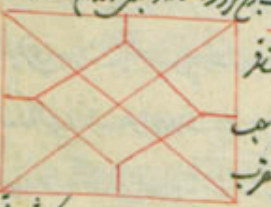
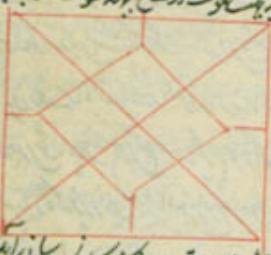
اگر آنها وسیع طالع بخانه یا تقابله یا ربع نحوس رسد و نحوس قوی باشد دلیل است بر رض و اگر نحوس ضعیف قطع کند و اگر تپا
 وسطا استقیما است رسد از ربع و تقارنه و تقابله دلیل باشد بزوال ملک و اگر در اوقات سعد ان ناظر باشد بجز تیشی و تیشی
 ایند غیر است **مسئله** اگر پرسند که حاجیان و در بانان صاحب حالت چون باشد بجز بصاحب و بص طالع که دلیل است
 در بانان است اگر تپا باشد یا در او تپا باشد دلیل است بر قوت حاجیان و در بانان سلطان و اگر در بیسوط
 باشند یا در موضع ساقط یا در ربع مقبله دلیل است بر سستی و صاحب طالع دلیل نیست حکم در آن بیست و هفت طرف حکم
 کن براننده صلاح و فسادان **مسئله** فخری سلطان یا عامل هر گاه که صاحب طالع یا صاحب طالع تپا تپا در او
 دلیل است بر فخری بجز از ربع وسطا استقیما است در هر دو تپا تپا یا هر دو در ربع تپا تپا یا هر دو در ربع تپا تپا
 مستور از وی سال در هر ساعت دو سال یا دو ماه یا دو روز یا تپا تپا ثابت و تقابل در هر دو **مسئله**
 در حکم تپا تپا اگر پرسند که تپا تپا در هر دو حکم چه حکم است بجز حکم که در هر دو حکم است و صاحب طالع تپا تپا
 او حکم باشد و اگر پرسند که پیش از این حکم که چه حکم است بجز حکم که در هر دو حکم است **مسئله** تپا تپا
 اگر از صاحب پرسند او تپا دلیل چهار دلیل است طالع دلیل در تپا و در وسطا استقیما است و در هر دو حکم دلیل است
 تپا و چهار دلیل است طالع دلیل در تپا و در وسطا استقیما است و در هر دو حکم دلیل است
 بود و نحوس صاحبان و تپا باشد در هر دو حکم است و در هر دو حکم است و در هر دو حکم است
 در هر دو حکم است و در هر دو حکم است و در هر دو حکم است و در هر دو حکم است
 است که این است بقدر حاجت در این ابراهیم **مسئله** طالع نمویست بجز دو دم بر ابراق و صلاح و وسیع
 و جاسکان و چهارم که گاه و کوس و صلاح پوشیدن و بجز الجبان پشنگاه و ششم ریش و هفتم کشتگان
 و هشتم کشتگان و نهم در کولان و بنحیق و نهم بر سپه لاران که در دم فتح و در لو و یازدهم در شمس مستور
 بکنار بانان بیج و در کارکان سمنه یا نحوس و خد اوند این را حاله مکتوب است برهان حکم کن مثال از بر بانان الکفای
 طالع نحوس ششم و خد اوند در شتری و کمتر ساقط از طالع نظر کنیم تا شهادت که باشد قطار در این صاحب
 فخر و صاحب سلطنت اندر وسطا استقیما است بجز در ربع میزان و هم نیز زنده نور ما است تمام خد اوند در هر دو حکم است

پس در طالع در اگر کشیم در از آن یک طالع در اندر وسط است مقبول دلیل کند که خداوند مسند سلطان است
 و بدین یک ماه با طالع در اندر برج منقطع و خداوند طالع قطب است دلیل کند که خداوند مسند از سلطان
 منزل است و بار دیگر هر طالع یک کند نگاه کویم تا خداوند حاجت بر آید یا نه برج عاقبت نگاه کویم حمد بود
 و برج نقیض طالع در و زهره را خداوند وسط است یا ششم و زهره و ماه و طالع در هر سه کو یک می شود و در برج
 اندر برج زوایست دلیل کند که خداوند مسند را تو یک است که اینجا حاجت بر آید ولیکن باز به طالع در یک طالع
 و ششم صاحب طالع شتر و خداوند سهم العاده و خداوند ساعت اندر وقت است پس دلیل شتر باشد در آن
 در طالع در است دلیل کند که خورانا و تکلم باشد و با دایب کویم که چشمش بر آید از سلطان یا نه یا ششم خداوند
 وسط است طالع در است اندر شرف خوشی کنی بر می رسد روزی ساعت است و ماه نیز اندر برج زوایست دلیل
 کند که بر آید در از آن یک طالع در حال است دلیل کند که سه سال به زین سلطان گردد و در آن یک شتر برج سنبه آید
 بنامه سلطان برج وسط است نگاه نگاه کویم دلیل یافتن دولت و قوت و عمل بسیار کند شد و دیگر طالع حوت
 یا ششم به درجه و زهره اندر طالع بنه درجه و زهره خداوند شرف طالع است و شرف در شرف طالع در طالع در
 یا ششم از آن که خداوند شرف است و اندر طالع است در درجه شرف طالع کویک است و بنور در وقت است و از آن که دلیل
 طالع در شرف یا ششم از شرف پس دلیل کند که مسند از سلطان است و از آن که زهره اندر شرف است دلیل کند
 که خداوند مسند کویک است و نیکو حال و ستوده و با قدر و جاه ولیکن از آن که فرخ خداوند خانه مال است در برج
 دلیل کند که خداوند مسند مال را کند شو و زبان رسیده بود و از آن که برج در برج بندگانی است دلیل کند که بنامش
 از بندگان رسیده بود و غناش کویک بود و ما شن برده باشد دیگر نگاه کویم تا حاجتش از سلطان بر آید یا نه
 خداوند وسط است اندر خانه خوشی ششم و ماه اندر برج عاقبت شرف از شرف که خداوند وسط است
 و متصل زهره که دلیل خداوند شرف است دلیل کند بر آنکه حاجت روا شو و از آن یک شتر از اندر وسط است
 ناظر است برج عاقبت دلیل بر یاد از حد است و یافتن جاه و مرتبه کنی از آن یک نفر او را ما شن را شرف است
 مال خداوند مسند با یاد زنده شد که رفت پناه آقا حجه ناظر مسند را در شرف است که کویک رفت و جان پناه بودیم

طالع

ع الاضار و در شرف

خواهد عبد الرضا و در شرف حکومت از زنده ایجا بر آید و بدین نوع و محاسب شو یا نه در روز شنبه ۲۲
 کند که آقا محمد عزیزی است در وقت نماز عشاء نگاه خواهد بود از زمانه بیست حکومت در شرف عیون حکومت خواهد بود
 کرده و صورت بدین صورت باشد چون طالع در است و در آن یک
 در زمانه بیست ماه در بهترین خانه خیریت از بر آنکه از شرف می رسد آن که
 در زمانه شو در روز و او بنظر تیش غلظت بعد از وسط است کویم که
 خود عمل و خلعت بدهند و حاجت بر آید و چون صاحب در یک مریخ است
 متصل بود با قیاس کویک که نواب است او را طلب کند و خلعت دهد و چون از تیش هم تصدیق کویم که ایجا بر آید
 در زمانه حکومت از شرف و زهره و بلار آمد در در لار حکومت معلوم شد و در برج ماه که در زمانه کویک شد بود
 در آن زمانه رفتن نیز از آن که در شرف کویک که چون لیر از روم حکومت بر زهره و در یک مریخ است با کویک



یا نه در شرف کرده شد و طالع وقت بدان طریق صورت باشد چون
 صاحب طالع است و متوسل به روم چون ناظر بنویسند و کویک و صاحب
 سهم العاده و صاحب ساعت مریخ شرف است در وقت شوال از شرف
 حکم کند بود عزیزان پس در ایامه از ایجا در سهم اشلال و قیاسی است چون شرف را جمع بود و در شرف کویک
 نیز دلیل کویک بود اسطر که از طالع ساعت است و چون رب مسند اول زهره بود صاحب زهره و صاحب زهره
 در وسط است از شرف خود او دلیل باشد جماع آقا یک شرف نیز قیاسی است لیر حکومت از شرف است
 و در زهره مانده ولیکن چون باز نبه است او را کویک ناظر لیر کویک که در شرف است که بروم از خداوند
 یا نه پس نظر در شرف کویک که در شرف است و صاحب شرف است که او را خداوند چون صاحب شرف است
 الاضرف باشد رابع کویک نیز بان مضر چند بر سانه اما چون فوق الارض نیست رفع حکومت شوال کویک
 کویک عاقبت ایجا بر سینه چهارم سنبه صاحب طالع در در مسند خود در سینه کویک مریخ است
 شو و حکومت بر زهره مانده و چنان شد و چون نواب است او را طلب نمود از حال خود شوال کویک طالع است

طالع

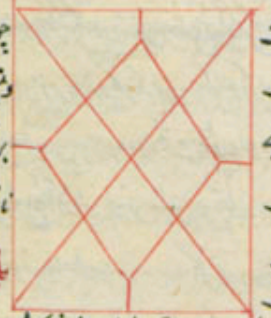
بدان طریق در آنچه طالع گفته شده که در این ترتیب حکومت بر طرز شد چه که فرستید شد به زحل و زحل در هر دو رفته اند قدر
در وسط و تصرف در آن شتر که صاحب طالع و صاحب وسط است و چون فرزند شتر که صاحب طالع است که در هر دو رفته
قبول کرد در بدست که حکومت از در زرع شود و مثل گفته شد یعنی با لار کند کم کون سوسمه که هر دو در زرع می شود و در آنکه
بیزر زرع شده باشد و در هر دو رفته اند و این طالع مستعد بود اگر بعد آمد **مسئله** با چهاره اگر کسی رسد
که چیزی نخواهد خورد که بماند بنگرم باه اگر ماه بقوق الارض می شود و در این نمودر الحساب و شماله و اتصال مدار
بستاره که زیر زمین است با انزیر بر این است دلیل که که هر خواجه او خردین شود که در یکجای اینجی و اگر ماه زیر زمین
نحوه شود و ناقص نمودر الحساب و جنوب و با طراز این متصل بود که که انزیر بر این است دلیل که که بر سنده
انچه خواهد خورد در این زمان کند نیز بست که بدان گوید که اندر وسط سماج اگر در وسط سماج که بنا شده باشد بنگرند
در وسط سماج دلیل که که خواهد خورد پس دلیل که در وسط سماج پس بنگرمان گوید که دلیل که که در اینجی
زیر خواهد رفت با نجس شوند با نجس نه به وسط با برج وبال خواهد رفت نباید خوردن و اگر خوردن
کند و اگر برج رفت خواهد رفت یا از برج زیر زمین بیج وند یا بگویند بعد اتصال خواهد کون اینجی که بخورد
بسیار خواهد کف در این باب باشد که گفته شود که از کونف انشا شده
مثل طالع عقرب و کثیر از طالع مقرر سابع در رفت و لیکن در وقت
منزله اما مستعد از زمین با قباب و آفتاب در تمام دفعه اوند
در وسط سماج و فریب مستعد دلیل که که بود در زمین و چون در وقت کلاظ
بهر کم خواهد **فصل** در صحبت بزرگان طالع دفعه اوند شش



مقدور و انداخته او اگر دلایلی بود باشد و متصل کند از وسط سماج شش و آن پس میان ایشان قبول بود و اگر
بر هر سلاطین بن و منقوب بسیار و اگر نجس است هیچ بر عکس باشد **باب** طراز شش در دلایلی است که در وقت
خارج است که اگر امید بر سنده بنگرند از طالع و بعد از آنکه در هر دو رفته اند و در هر دو رفته اند و در هر دو رفته اند
باشد و آن مواصفت بود سعادت در وقت باید با شش و امید بر آید و اگر اتصال از زرع و ضابطه بود امید باید

لیکن

لیکن بر خ و اگر شتر با صاحب از هم در طالع بن و فریب صاحب بر آید پس اگر دفعه اوند طالع و ماه مقدر از هم بیخ از طالع با آنکه
نموده و در هر دو رفته اند و طالع بیست ان امید بر آید و اگر بیج یا زودم ستاره بعد بود و در اوند طالع با ماه را اتصال
بان ستاره بود و زینت است و در سس با ستاره امید بر آید و اگر اتصال از زرع و ضابطه بود بر آید و اگر در میان ایشان قبول
بود است کرد و فریب از کولار پس اگر این دلیل با یکدیگر مستعد باشد با اندر از هم کوبند پس با دلیل را راجع با بقون
با شش شمع بود دلیل که که بر آنچه حاجت روان شود **مسئله** با الهی بنگر صاحب سیم و پنج و نیم و با زده سیم
اگر که ام از ایشان که طالع شاه تر با قوت تر باشد و با ظریف دلیر است بران در ستر پس اگر میان صاحب طالع با غیر
دو کورات اتصال بود در میان ایشان در هر دو و اگر شهادت ندره را با جوی که است بر خ ان جهت از سبابت
خاص بود و اگر اتصال از مقابله و زرع و مقارنه بود میان ایشان عداوت بود و اگر بعضی نظر موافقت بود بعضی
نظر مخالفت گاه میان ایشان در هر دو و گاه دشمنی و اگر دفعه اوند طالع با دفعه اوند در وسط سماج اتصال موافق بود
بر موافقت و اگر اتصال مخالفت دلیل که که در این است از کونف بر سنده گفته شده در آنچه طالع

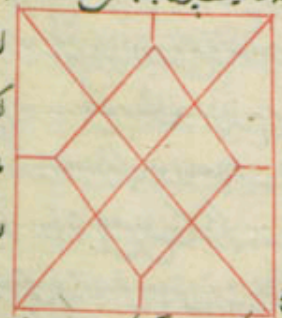


اینست
صیبت
چو در کس
صیبت
چو در کس
چون ماه بخرد اوند از هم مقدر است و دفعه اوند از هم اقبال است اگر در
و نسبت در هر دو دلیر است که در هر دو میان این بیج اما حاجت از پیشگی
بر آید چه که صاحب طالع می خرد اگر چه در خط خود از دفعه اوند اما
ناظر است با قباب تریع و چون اثار ناظر است با طالع دلیر است **کمال**

باب شانزدهم در دلایلی است تا چه و ما فرجه المی چون در روز دهم
خانه دشمن است دلیل که که طالع و دفعه اوند شش و متوسط بر وجه طالع از شش است و فرجه دلیر دشمن در روز دهم و دفعه او
و متوسط بر وجه روز دهم پس هر کدام که در جایگاه خود قرار می گیرد از احوالی بهتر است و اگر با هم موافقت و اتصال
باشد از نظر هر صلاح و مازکار در میان است پس بنگر صاحب از هم اگر طالع از هم و نجس بود
در ایام تا در دشمن اینجی او همه زرد است و مستعد و در اینست در سایر از هم خوردن چاره نبود پس در عداوت
طالع خنبا و در روز دهم بر نظر نشان دلیل که که حکایت نمود اوند طالع و بدون دفعه اوند طالع بخرد اوند در روز دهم

پنجم به مردم بر نظر سخنان دلید و در زندان و در راه **سلام** استخوان طالع کن در وقت شوال اگر در صورت
 طالع ماه در برج مشعل باشد زود که بیا بد که بزهره شوند زود که بیا بیا به و اگر ماه جنوب یا بط جوز زود که بیا بیا به و دیگر چون
 را بیا بیا به غیر و اگر در برج انحر چهارم طالع جوز بدون آید چون بدون آید گشته شود یا چار صعب پیش آید و همچنان که
 غمناک اندر برج چهارم جوز بدون آید و چار شود چون ماه منصف شود بجز در جنس اندر او ما در طالع جوز و خدراوند طالع
 تمساع و دیگر گشته که زود بدون آید و لیکن چار شود و اگر ما هر اتصال بعد بوسه اگر نهر او در طالع اندر صخره خزان
 که در صبح و در نیم جوز خوش آن چاری بهتر شود و سطر بیا به و اگر اندر صخره اتزان گشته باشد و محرق خواهد گشته
 دلیر و کسب چون جوز زود که بیا بزهره و اگر ماه منصف شوند و در طالع در جنس دلیر گشته که زود که بیا بیا به و در دست
 و خدرا بیا به و اگر ماه در برج زویر جوز دلیر گشته که بزهره بدون آید و اگر ماه منصف شود از خوش و متصل جوز
 دلیر گشته که بخواند زود که بیا بیا به و اگر ماه منصف شوند چون زود که بیا بیا به و در دست خوشی زود که بیا بیا به
 آید لیکن در میان بدون آمدن شسته و غیر از شش و اگر ماه در برج مشعل بود و کسب متصل شود که از برج مشعل
 یا در برج زویر باشد زود راحت بیا به و بدون آید و اگر ماه منصف شود زود که بیا بیا به و در دست خوشی زود که بیا بیا به
 جوز از زندان زود بدون آید و راحت بیا به و در برج عطارد و چندان در زمانه دیگر بیا بیا به و در طالع اگر کسب بیا به
 دلیر گشته که بیا بیا به و در بدون آید و اگر ماه منصف شوند در آن تحت الخاع جوز در کسب
 بر کسب و شدت از کسب جوز زود که بیا بیا به که غمناک خوش چون زویر طالع خوش بیا به و در بدون آید
 خانه ماه باه خاطر باشد دلیر گشته که حال بخواند در جنس خوب باشد **سلام** اگر ماه در وقت شوال
 از کسب در در شرف خوبی باشد دلیر است که کسب در جنس در زمانه دیگر بیا بیا به و در طالع اگر کسب بیا به
 و در زمانه دیگر بیا بیا به و در بدون آید و اگر ماه منصف شوند در آن تحت الخاع جوز در کسب
 دلیر طالع بیا به و بدون که در در چهار مایل جوز دلیر بیا به و در زمانه دیگر بیا بیا به و در طالع اگر کسب بیا به
 بر آنکه در زندان در زمانه دیگر بیا بیا به و در در حجب او را نگاه داشته شود و اگر ماه در آنکه جوز دلیر گشته که
 سلطان با نور شرف او را نگاه داشته شود و در در جنس بیا به و اگر ماه در برج ثابت بیا به و در زمانه دیگر بیا بیا به

و اگر ماه در برج زویر بدون آید و یکبار هجیس افند و اگر ماه زویر بیا به و در بدون آید
 که کسب در حال بیا به و در زمانه دیگر بیا بیا به و در جنس خوش و اگر ماه شمالی و صاعد جوز دلیر بیا به و در زمانه دیگر بیا بیا به
 خوش بیا به و در زمانه دیگر بیا بیا به و در جنس خوش بیا به و در زمانه دیگر بیا بیا به و در جنس خوش بیا به
 و شواهد کسب و اگر نهد او در طالع خوش بیا به و در جنس خوش بیا به و در زمانه دیگر بیا بیا به و در جنس خوش بیا به
 دلیر گشته که کسب خوش در زمانه دیگر بیا بیا به و در جنس خوش بیا به و در زمانه دیگر بیا بیا به و در جنس خوش بیا به
 اگر از جنس خوش در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به
 از زویر و مقابل و مقارنه جوز صورت کسب بیا به و در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به
 و مقرب دلیر گشته که در کسب دلیر از مرغ یا از صاحب یا از صاحب خوش بیا به و در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به
 و اگر چار مرغ زحل پنج در زمانه خوش بیا به و در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به
 کی از جنس بدون آید بیا بیا به و در طالع و باه اگر در در برج زویر بیا به و در بدون آید که وقت بدون آمدن وقت
 باشد که کسب از برج زویر نقل بیا به و در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به
 و باه اگر در برج زویر در بدون آید بیا بیا به و در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به
 آید باه این برج کسب بیا به و در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به
 دیگر از زندان بدون آید و در زمانه دیگر بیا بیا به و در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به



طالع شرف و در روز دهم جو کسب شوال
 که از زندان بیا به و زود بدون آید پس نظر
 در مقرب عطارد کسب زود بدون آید که
 با عطارد در برج مشعل بیا به و در جنس خوش بیا به
 دلیر است که بیا بیا به و در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به
 بیا به و در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به و در جنس خوش بیا به
 از زندان پس خوب است بیا به
 کسب باه منصف جوز مرغ
 ماه در برج مشعل مقارنه
 در خانه خوشی کسب در در
 در زمانه دیگر بیا بیا به

در روز جمعه است رخصت در وقت صبح که او را بپوشانند و از نیت میانه که بخورد یا بیشتر از آنجا چون عورت در وقت صبح است
 این با نام گرم ترسد و در کتب دیگر گفته بودیم که در آن روز با بستر بخوابد و کفایت او را در وقت
 و جمعه در وقت صبح و اگر خوش طالع یا بفرمان طالع باشد از او تا پنج ساعت ترسد
 و اگر خوش طالع نباشد بنا بر نیتش در وقت صبح که در دو کسوف یا طالع باشد از او تا پنج ساعت
 در وقت صبح و در وقت صبح او را در وقت صبح و در وقت صبح باشد **نکته** در ستوران اگر از ستوران بدین رسیده اگر در وقت
 طالع متصل شود که در وقت صبح و در وقت صبح باشد و در وقت صبح برایش ستوران و اگر در وقت صبح
 و بیشتر ترسد و قبول و بعد بود ساید بر منتهی از جنس و جوهر انجمن آن که در وقت صبح و در وقت صبح
ناید در روز جمعه در وقت صبح که در وقت صبح از موضع در وقت صبح از آن کسوف بود
 که در وقت صبح بود آنچه باز نمودم در وقت صبح و اگر در وقت صبح و در وقت صبح از آن کسوف بود
 زیاده تر باشد مقدم در زمان نزدیک در وقت صبح و اگر در وقت صبح که در وقت صبح بود
 او را ستوران مانند و اگر در وقت صبح و اگر در وقت صبح در آن موضع بنامند آن خود و در وقت صبح
 به روح مبتزان که در وقت صبح از آن کسوف بود و در وقت صبح و در وقت صبح از آن کسوف بود
 که صاحب طالع در طالع یا صاحب ظرف او یا صاحب همه یا صاحب همه یا صاحب همه یا صاحب همه
 و همچنین صاحبان خطوط بیوت در بیوت و همچنین صاحبان در وقت صبح و در وقت صبح
 یا صاحبان صاحبان ظرف وی در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 اما اگر در وقت صبح از آن کسوف بود و از طالع ساقط بود از آن کسوف بود اما کما باشد که چند ستاره بیشتر
 باشد قوت تر از آن کسوف بود و اما صلاحیت است از آن کسوف بود و در وقت صبح و در وقت صبح
 در وقت صبح باطل میگردد و قوتها وضع است که کسوف در وقت طالع یا صاحب بارابع یا صاحب بارابع
 بهتر از وسطا است و بدترین وقت الارض و اثر از نیت باطل کند که رابع و در وقت قبول و در وقت
 یکی باطلی در وقت صبح اما مطلق آنست که کسوف در وقت صبح در وقت صبح و در وقت صبح

از زمان بصل بودند و صاحب اتصال را از آن کسوف قبول کند اگر چه بظن خود است و در آن منزل است که کسوف است
 از خانه او یا از جای از جای بسیار و غیر آنند و بعد از آنست که کسوف در وقت صبح و در وقت صبح
 چون در وقت صبح یا ظرف وی باشد و در وقت صبح که با اتصال چون در وقت صبح و در وقت صبح
 کند مگر در وقت صبح و در وقت صبح و اثر از نیت مشابه گفته شده است اینست در آن
 صفحه طالع کسوف اول بنده در وقت صبح و در وقت صبح که در وقت صبح و در وقت صبح
 در آن روز در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 خوش بر آن یکس از خانه خود است هم بیشتر است اگر چه در وقت صبح و در وقت صبح
 و زهره در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح



اگر چه در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 ثقل میگذرد و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 پس زهره که در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 ثقل النور در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 زهره باشد که در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 بود میان کسوف در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 اتصال کنند و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 بر و بار بار بیشتر بودند و یا آنکه در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 بگردد و کسوف در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 باطل نور در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 باشد پس نظر کسوف در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح
 با نیت کسوف در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح و در وقت صبح

در خط جوش او هر یک قوه خود بر یکدیگر انداخته چنانکه هر دو در میان راز نفع قوت گویند و این
 دلیل بر آنست که از هر طرف بود و تمام شدن کارها دفع طبیعت است که گویند در خط کبر و در خط
 ان کوکب بعد از تیس از هر یک طبیعت خود بر یکدیگر و اثر او از عادت و عطیته امید دارد مانند با سوره کما
 زبانه از همه اوضاع دیگر باشد اختلاف و اتفاق و اختلاف انصاف از هر دو منصفه باشد چون نار با نار
 و بعد بان خمس و زبانه و چون انصاف مانا یا نونست مستمع بود هم بگویند و اختلاف نیتند چون آب
 در روشن و اتفاق بخلاف اختلاف و اختلافی چنان بود که هر یک طبع هر دو در اصل را اعتدال اند و چون بر
 مغایرت و تقابل و تزیینت خواست پدید آید چنانکه انفس در زیر آب نهی یا باب باشد و در زیر آب هم انفس
 بنوع و نخواست قوت تر کرد و انفس است آنست که گویند بسکود کران رور اینه و هنوز بکر زینده بود که گویند
 بسکود راجع بود با گویند کران در متقیم نحو انصاف تمام کند و این دلیل بر آنست که هر دو در میان و در میان کارها
 و نوبه بر شده باشد تا انکه انفس از او اید بر جی گویند و ایند و هیچ گویند که هر دو در میان
 بر جی و قوت این گویند صغیف است و بدتر آن باشد که ان کوکب غش است بعد از انصاف ان کوکب بود
 که در هر آنچه و با اید بر جی و هیچ گویند که هر دو در میان و با خروج پند و در انحال گویند صغیف بود و در انحال
 ان بود که گویند در هر آنچه و پس در ان و هیچ گویند که هر دو در میان و انحال قمر را بر افشاند و ان غش
 و بدتر آن بود که انحال قمر در انفس است که قمر در هر چهار فرسب در فوس از همه صغیف تر است چنانچه
 آنکه از بسط پیران می آید و در هر پیران میسند و انحال دلیل بود بر فرودماندگان کارها و نقصان
 ماها تزیینت طبع است که در خط در هر جویا گویند که در سنبله اینه یا در سنبله گویند که در جویا
 باشد و انحال انفس را باشد در فوس و حوت رستویه و نفع است اول آنست که صاحب طالع
 در عاشر برج و صاحب عاشر طالع باشد دوم آنست که گویند در وقت زبانه و ان وقت خانه یا کفر
 او باشد و گویند که در اینه ان کوکب هم در وقت زبانه ان خانه او باشد و در ستوریه
 دلیل بر آنست که هر کس سعادت و قوت و بزرگی و سکونت و ثروت و قدر و جاه تزیینت کوکب ان کوکب
 که پیش از ان شب در آید از ان تزیینت خوانند و صد تزیینت کوکب هر وقت در هر است بعین چون آید

در احراق ان ان بجز زبانه تیس از هر یک تزیینت خوانند اما نهایت تزیینت ندهد چنانچه در احراق ان و صد تزیینت قطار تزیینت
 و صد تزیینت قمر در انده از همه تزیینت هر گویند که هر دو از ان شب فرودمانند خوانند و صد تزیینت قطار تزیینت
 بیخود است و صد تزیینت بعد مانده باشد که ان کوکب لغاب هم غریبه خوانند اما تزیینت در هر چه و در هر چه
 و صد تزیینت قطار برست و بگذرد و صد تزیینت قمر در انده از همه است و در ان از ان که نود تزیینت باشد
 و صد تزیینت انصاف کوکب بگویند آنست که نظر کنند در کوکب از انده و تزیینت و تزیینت و تقابل و تقابل
 چون تزیینت ان موافی نصف بلورین شده ابتدا انصاف بود و اگر فصل کمتر جرم هر یک از ان
 نه از هیچ در هر چه و شمس باقیه در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
 و حضرت فیلسوف غنی نصیر الحق و الدین تنظیم آصف بدین صفت **بیت** بدان اجرام سیارات است
 لطیف است سیه از روز زریک و چون خوانند ابتدا انصاف بدانند مثال گویند که ظاهر شو مثال در
 روز شنبه اول از هم شهر از القوه **۳۳** آتشش تزیینت و تزیینت و تزیینت و تزیینت و تزیینت
 که ابتدا انصاف یکیش در نصف جرم تزیینت در نصف جرم تزیینت چهار دره از هر چه و نصف جرم
 ده از هر چه است و در هر چه بود در هر چه از هر چه و نصف جرم تزیینت در هر چه است و تزیینت
 القوه بر ان تزیینت منتهی شد به که روز شنبه یا از هم تزیینت که در انصاف ابتدا انصاف در ان وقت
 چون یک است و تزیینت رسد انصاف تمام شود و چون یک تزیینت از ان بگذرد نصف گویند و انصف
 بلورین باقیه باشد همان تزیینت باشد و چون از ان در گذرد نظر تمام شده است ان کوکب بود
 که در ان حال آفتاب در آیه از ان تزیینت خوانند بسط کوکب آفتاب چون بنورده از هر چه بر ان رفته
 چون به از هر چه بر ان نزل چون به است که هر دو در هر چه و چون تزیینت در هر چه در هر چه
 چون به است و در هر چه بر ان رسد در هر چه چون به است و در هر چه رسد و در هر چه
 در هر چه رسد و در هر چه ان تزیینت ان باشد چنانکه به است و در هر چه بر ان تزیینت
 باشد و به است و در هر چه بر ان تزیینت و این نیز تنظیم آصف **فصل** کایه خطی که صبط

خط

منه جزو اوزان و دلو بروج جنوبی و در سنبله بعد بروج شمالی سلطان و عقرب و حوت و لیبر بروج آتش طبع
گرم خشک بروج البرکرم و تر بروج آبی کرد و تر بروج خانی کرد خشک بروج ثابت نوزده عقرب و لیبر بروج
متقلب بعد سلطان میزان جدی بروج زوجه بین جوزا سنبله قوس حوت ملولات بروج اشتر عشر
همه از اوزان لیبر است بر ملوک و امراد مبارزان و در باب صلاح و اگر نجو سنبله لیبر است بر زردان و
اوپاشان و فتنه انگیزان و طبخان و قصابان و سلاخان و سرافشان و از جواهر لیبر است بر س و آهن
و کوش و در تاج و در انداز جواهرها آشنایها و کوشکها و جواهرها عسل و تخام مسکان و انبکان و طیفیان
و کمان کوفته ان ملا حیوانات لیبر است بر آنچه هم کفایت و نایخ و لاش بز کوه و کوفته و از نباتات
دلیب غنفل و زنجبیل و در چیز و قرفل و کباب و ماستدان و از نزهت لیبر است بر ایله نارس و لوب و پانچ
و شام و دیار طبرستان از جواهر لیبر است بر زر چشم و در در و سرخ آلو کوری و کنگی و کلف روی
نور لیبر است از زمین نموم زراک شکر و غرور و ملک زراکان و کیکلان و انبار دراران و فغان
زرک و عقیقه چون به حال بود بر طبره و در کفاران مطرب از نباتات لیبر است بر آنچه شکر و نوز
دیو و بزک و آنچه نوز رسیده از جواهر لیبر است بر سرکه و بوستانها و تره زراکان در هر جا که کشت
باش بر کوه نوحی بود جواهرها که انبار بود و از نزهت لیبر است بر شمش و بقره و امر و عدان و لوبو
خران جسم و کنگه و مرغانه اهرات و از حیوانات لیبر است بر کاه و جاسوس و شکر کوه از زرخان
کبوتر و فاخته و بلبل از جواهرات لیبر است بر طوق و جواهر کردن بند از اجزاء لیبر است بر طوق
و رکها و حصهها که کون از جواهر لیبر است بر زر و کوه و آنچه بر اطراف کردن حادث شو جز از کوه
لیبر است باهل دیوان و فضلا و حکا و خیلان و تشکان و در بران و تجارت و حاکم و مستوفیان و شعراء
ثرفا و اگر نجوس بود طرار او کیه بران و شعوان اسب کور از نباتات لیبر است بر زرخه عسلایس
دار و زرخه با لام و کردکان و زرخه نوز در از میوه آنچه با نوبه و نوز در از خوردن از جواهرها
لیبر است بر کوهها و غارک و منظره و الیکر و جواهرها در زرخه نوز در از نوز در برستان و کشته و جاک

مرفغان و از مرفغان لیبر است بر مرفغان خانی و قزو و آنچه با قوم نس کینه از نزهت لیبر است بر سر و دره و صغیه
و کیلان و سقان و صغیان و کرمان از اجزاء لیبر است بر بازو و دستها و انگشتها از جواهر لیبر است
بر باد که در در و در و خالهها و نهار سلطان از نزهت لیبر است بر ملک زراکان و نیایان و امیران و کشر نیان
و ملاغان و خواصان و شراب داران و اگر به حال بود لیبر است بر حلالان و حایمان و حایمان و فغان
و از جواهر لیبر است بر ری و آب کبره و زوجه و حوضها و ساحلها و سقاخانهها از نزهت لیبر است بر لایسنه
صغری و جرجن و شرف خراسان و نوح و م و از نباتات لیبر است بر آنچه از آب رویه چون قصبه و نمدان از جواهر
بر زر و بر نزه و مهرها و مینا و مرجان از اجزاء لیبر است بر سینه و دندان و شمش و زرده از جواهر لیبر است
بر کلف روی و کنگی و پسر و در اندام از حیوانات لیبر است بر آنچه در آب چونه اسه از کفان لیبر است
بر ملوک و سلاطین و سروران قوم و قویکان ایشکان و جواهریان و صرافان و سکه و نغان درم دراران که
نخوس بود لیبر است بر همان تفرک و طیفیان از جواهر لیبر است بر سر و باقوت و زر و صم الکات از جواهرها
بر قنکها سلطان و قصره علی و سرکار علی و سرکار مغرب و کوهها با جواهر و کوهها و کوهها
از نزهت لیبر است بر اطراف شرف و بلاد ترک و چین و سمرقند و دیلم و طوس و بیستان و کرمان و بیستکس
از حیوانات لیبر است بر شرو و یوز و پلنگ و کمان شکار و کرک و آنچه در نده بود از نباتات لیبر است بر جازه
و آنچه شکر باشد از اجزاء لیبر است بر شت و کوه و بملو و حقیقهها از جواهر لیبر است بر زر و زنده و زر و زنده
و پشت قوز و کنگه رمان سنبله از نزهت لیبر است بر زر و اصحاب دیوان و پیران و حکا و فضلا و اسل
و حکمت و غیره چون به حال بود لیبر است بر لال و کیکلان و فسان از نباتات لیبر است بر کزدم و جو
و شمش و باقلا و آنچه با نوح بود از جواهر لیبر است بر زر و دنیا و چیزها منقش و ملون از مرفغان
بر کوز و طوطی و دراج و کج و کج و حیوانات که کجوس از جواهر لیبر است بر سرکه عسل و دیوانیها
و انبار غله و جوب و کت زارها و زمینها از زر و جواهرها و جابه رده و فوختن و از نزهت لیبر است بر نرس
و اطراف زرا و کوفه از اجزاء لیبر است بر کراه و میان شکر و جواهرها از جواهر لیبر است بر قنق و کوی

و سوی رفتن و غشیم نیز از زنگار دلیریت بر نیان اکابر و هم صاحب را و این حرفه و ادب
 و لطیف و خوش لیس و لطایف کفنده و طرب و طبع و با طاعت و در است کار و در است کار و در است کار
 زبان اگر نخوس بود دلیریت بر طربان در قاصان و قیادت کنندگان از جاهد دلیریت برابر کرد
 و کوششها و منظرها و جاهها با ترموت و کوهها و دریا و باغها و بوستانها از نباتات دلیریت
 بر آنچه لذت و خوشی ز به بود و از جواهر دلیریت بر آنچه از آن زینت کتد و کوه و کیمه و میان بند
 از شهرها دلیریت بر بلاد روم و اطراف مصر و مکه و طائفان و کلبه و کشمیر و ختن و خوارزم و از زنگار
 دلیریت بر زار درستان و چکاوک و فقه و فقه و فقه و کسوت و خاکی از اعضا دلیریت بر سرین و نشستن
 گاه و زینت از جواهر دلیریت بر بویا و روم و بافتن و لقمه و کجی و کجی و کجی و کجی و کجی
 از زنگار دلیریت بر ام اول کیهان و مبارزان و دلیران و کنگر و در و زنگار و کنگر و دران
 و اگر نخوس بود دلیریت بر مکاران و ساحران و عوینت خوانان و تمششان و خادمان سفید
 پوست و وزران و زار انسان و آب کنی و صیادان و خادمان که با به و چکران از جاهد دلیریت
 بر کدز که آب و چشمها و جزایر و زنگار و سیاه سنگاه و قارخانه و زردخانه و غریبات
 از شهرها دلیریت بر بلاد حجاز و حوب و میان و مرز و امل و نهانند و تیر از نباتات دلیریت
 بر درختان که میوه لایق بودند در ابراهار و خانه رویند و نیز را در و به مسهل از حیوانات دلیریت
 بر حیوانات آید و خوک و از دما و ماران آید و چونند کان مفر و از اعضا دلیریت بر ذکر و بیخ
 و خیمه و دیده و نشانه از جواهر دلیریت بر تیرت قصبه و چار و حرم و اجناس بل و در احت قصبه و آب نون
 از چشم و کنگی زبان و کوری و کوری و کجی و کجی و کجی و کجی و کجی و کجی و کجی و کجی و کجی
 و اگر نخوس باشد دلیریت بر نیایان قاصر و مسکران و زنگار و بسطاران و دروان دران
 و بیایان همه دستور و ریاضت دارندگان سواران از جواهر دلیریت بر زردنوه و برنج و قلع و خنجر
 و کب از نباتات دلیریت بر آنچه شیرین بود چون خردان و کور و ام و دو اینجیر و انگبین و از حیوانات

دلیریت

و از حیوانات دلیریت برابر و شتر و دراز گوش و از شهرها دلیریت بر قهستان و بوزلو و شتر و بوزلو
 از نباتات دلیریت بر دراز الفرب و دراز القضا و صوامع و مساجد و برده فروشان و حمام و زنگار
 بر رانها از جواهر دلیریت بر اقادن از دواب و زخم خوردن از جاهد بیایان جدی از زنگار دلیریت
 بر زنگار از ان و پاسبانان و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر و کنگر
 نخوس بود دلیریت بر کله بان و مرزوران و صیادان و زرگران و بندگان و خادمان بیه و کل
 کلان و کورگان و بخاران تریته از شهرها دلیریت بر بند و ستان و طرخی روم و اموال و از جاهد
 دلیریت بر قلعهها و حصارها و کلاسمهای خشک و سنگ با خاک و باخار و شوره زار و زندان و کورگان
 و جاهد خراب کنن از نباتات دلیریت بر آنچه حیوانات خورند و در درختان خشک بیایان از جاهد
 دلیریت بر سر و سنگ محقق طلس و سنگ خاره و کج و نوره و نوره از حیوانات دلیریت بر کوه خند
 و کاد و کور و بز کور و خور کوش و غغال و میمون و خوش و سوسمار از اعضا دلیریت بر زانوها و
 عصبها و پای و سوند زانوها از جواهر دلیریت بر کنگی و کوری و کلی و کجی و کجی و کجی و کجی و کجی
 از زنگار دلیریت بر مکان قید و زینان و کلا و شنج و عقلا و اصحاب از صداد کور و کور و کور
 بود دلیریت بر طمس خوانان و فشان کران و فال کران و کنگر بر در جام بلول حاضر ساز
 و سخایان و خور و ششان و از شهرها دلیریت بر کوفه و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر
 از جاهد دلیریت بر صحران و شگوم و کوشکها و آسمان که از با کردند و با کردند و با کردند و با کردند
 کنند و خانهها و نفعان و کور خانهها بلند و سارها و خانهها و از او به دروین و کنگر است بود ان
 از نباتات دلیریت بر میلهجات و خیمه و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر و خنجر
 دلیریت بر سوسمار و پنجاب و روبا و کلاخ و لقلق و عقاب و بوم و جغد از جواهر دلیریت بر
 مهره زغالین و قلازه دواب و بیایان که بر کوه کتد از اعضا دلیریت بر کنگی و عیبها و افشان
 از بلند بهار چاه و بوز کیم از اندام آید و هر علت که از فکر بید آید حوت از زنگار دلیریت

